



دلا خو کن به تنهایی که از تن ها بلا خیزد
سعادت آن کسی دارد که از تن ها بپرهیزد
"حافظ"

نقاش: شهزاد ملک قاضی



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه
(408) 332-5885

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC
1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025
Washington, DC 20006
(202) 559-9159
www.NovoTechIP.com



Expertise You Need, Results You Can Count On



COMING SOON
1713 Lawrence Road
Representing Seller



COMING SOON
1705 Lawrence Road
Representing Seller



COMING SOON
3563 Warburton Avenue
Representing Seller



SOLD
1719 Lawrence Road
Represented Seller



SOLD
3561 Warburton Avenue
Represented Seller



SOLD
3559 Warburton Avenue
Represented Seller



SOLD
3565 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
3567 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
3569 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
2282-2288 W Hedding Street
Represented Seller



SOLD
3424 Cecil Avenue
Represented Seller



SOLD
1375 Lick Avenue
Represented Buyer



SOLD
1156 La Terrace Circle
Represented Buyer



SOLD
46 W Julian Street
Represented Buyer



SOLD
2055 Sierra Road
Represented Buyer



SOLD
1397 Searcy Drive
Represented Buyer



SOLD
4574 Cimarron River Court
Represented Buyer



Shawn Ansari

REALTOR®
408.529.4574
shawn.ansari@compass.com
DRE 01088988



Sahar Binesh

REALTOR®
408.348.9197
sahar.binesh@compass.com
DRE 02061674

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکيل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکيل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408) 298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408) 278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

ویروس کرونا و بن بست دائی جان ناپلئونیسیم

منصور فرهنگ

شیوع ویروس کرونا که فرا گیر اعلام شد هم‌وطنی از نگارنده سوال کرد «فکر نمی‌کنی این کار خودشونه؟» پاسخ دادم «مقصودت از خودشون چه کسانی هستند.» گفت «نمی‌دونم، یکی می‌گه کار چینی‌هاست. بعضی‌ها می‌گن زیر سر آمریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها یا انگلیس‌هاست.» به انگلیس‌ها که رسید یاد «دائی جان ناپلئون» ایرج پزشکیزاد افتادم و سکوت کردم. دائی جان ناپلئونیسیم بدین مفهوم که وقایع نامطلوب یا خطرناک سیاسی را توطئه دشمن فرض کنیم، در فرهنگ سیاسی ایران سوابقی دیرینه دارد. حداقل در دو قرن اخیر مستبدین بلامنازع ایران جملگی دائی جان ناپلئون بودند.



شاه و خمینی در سمت رهبران بلا منازع تفاوت‌های ارزشی، کرداری و رفتاری داشتند ولی نوشته‌ها و مصاحبات آنان نشان می‌دهد که در دو مورد شبیه یکدیگر بودند: ۱- در تصمیمات مربوط به کشورداری هرگز

اشتباهی نکردند و ۲- هر واقعه سیاسی داخلی که قدرت آنان را به چالش می‌کشید توطئه بیگانگان بود و هر فردی که از آنان انتقاد می‌کرد عامل خارجی یا فریب‌خورده خارجی بود. با وجود این تاریخ غم‌انگیز، شیوع یک ویروس فراگیر را توطئه دانستن حتی دائی جان ناپلئون را متعجب می‌کند. در طی چهل سال گذشته رهبران، ارگان‌ها و رسانه‌های فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران دائی جان ناپلئونیسیم را چنان تبدیل به ابزاری برای توجیه فساد و خشونت کرده‌اند که توطئه‌بینی در امور فراگیرتر از هر زمانی شده است. در آمریکا نیز دائی جان ناپلئونیسیم کارنامه قابل ذکری دارد. از آغاز تاریخ این کشور عناصر دست راستی مذهبی و سکولار در تلاش برای بی‌اعتبار کردن روشنفکران و فعالین طرفدار برابری نژادی، جنسی، مذهبی و قومی از تئوری‌های توطئه استفاده کرده‌اند. این واقعیت انگیزه روانشناسان و جامعه‌شناسانی بوده و هست که چند و چون جذابیت و استفاده ابزاری از تئوری‌های توطئه را مورد بررسی قرار داده‌اند.

این مطالعات نشان می‌دهند که وقایع و تحولات غیرمنتظره بخش‌هایی از مردم را چنان گرفتار ضعف و آسیب‌پذیری فکری می‌کنند که تئوری‌های توطئه تبدیل به مسکن آنها می‌شود. پذیرش دست‌های پنهان و کاسه‌ای زیر نیم کاسه دیدن در وقایع نامطلوب تبدیل به

آگاهی از اسرار می‌شود. ترامپ و ارگان‌های تبلیغاتی دست راستی در آمریکا گرمایش زمین را، علیرغم اجماع دانشمندان، توطئه طرفداران ایده جهان شمولی می‌دانند. سنجش افکار نشان می‌دهد که حدود ۳۰ درصد مردم آمریکا این بینش را می‌پذیرند. حزب جمهوریخواه نیز به دلیل حمایت از منافع کمپانی‌های نفت و ذغال سنگ، گرمایش زمین و مسائل محیط زیست را جدی نمی‌گیرند. تصمیم ترامپ در خروج آمریکا از توافق‌نامه پاریس در مورد تغییرات آب و هوا از حمایت اکثریت جمهوریخواهان بر خوردار بود. دانلد ترامپ تنها رئیس‌جمهور آمریکا است که همه منتقدین و مخالفین خود را دشمن می‌نامد و مدعی است که جملگی علیه او توطئه می‌کنند. او در دروغگوئی و غلو کردن هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و وقتی که نشریات و روزنامه‌نگاران معتبر دروغ‌های او را فاش می‌کنند، ترامپ مقالات آنان را اخبار جعلی (Fake News) می‌نامد و تلویزیون (Fox News) و دیگر برنامه‌های رادیویی و شبکه‌های مجازی دست راستی ادعاها و پرخاشگری‌های او را تأیید می‌کنند. صاحبان و گویندگان این رسانه‌ها شباهت زیادی به حسین شریعتمداری و روزنامه کیهان او دارند. لذا تعجب‌آور نیست که در چهار سال اخیر بازار دائی جان ناپلئونیسیم در آمریکا به شکل بی‌سابقه‌ای گرم شده است. باید افزود

که گسترش رسانه‌های اجتماعی در گرمی این بازار نقش مهمی دارند. پی بردن به این امر که مهار انتقال ویروس کرونا از فرد به فرد فاصله گرفتن اجتماعی افراد از یکدیگر را ضروری می‌کند و الزام مردم به پیروی از این روش به بروز مشکلات بی‌سابقه اقتصادی می‌انجامد، رهبران چین، ایران و آمریکا بحران حاصله از فروپاشی اقتصاد و ادامه خطر ویروس را برای موقعیت سیاسی خود چالشی بفرج دیدند و تصمیم گرفتند که واقعیت را از مردم پنهان کنند، به این انتظار که عمر ویروس کوتاه باشد. دولت چین سازمان بهداشت جهانی را از عمق فاجعه مطلع نکرد و اولین پزشکی را که درباره فراگیر بودن ویروس اظهار نظر کرد دستگیر نمود. این پزشک بعد از آزادی از زندان مبتلا به ویروس کرونا شد و فوت کرد. رئیس‌جمهور آمریکا، هم‌صدا با ولی فقیه ایران، شیوع ویروس کرونا را حقه (hoax) یا توطئه دشمن نامیدند و به هشدار پزشکان و پژوهشگران بیماری‌های مسری اعتنا نکردند. سر انجام وقتی که ویروس بی‌اعتنا به مومن و کافر و مرزهای جمرکان و برج ترامپ (Trump Tower) در سطح جهان فراگیر شد، ترامپ و خامنه‌ای با اکراه به کارشناسان تمکین کردند و به این نتیجه رسیدند که ویروس کرونا دائی جان ناپلئونیسیم و عوام‌فریبی را به بن‌بست کشانده است. البته جانشین امام غایب اجته را مقصر دانست ولی هنوز معلوم نیست که شعار مرگ بر اجنه مورد تأیید امام غایب قرار گرفته باشد.

در پایان لازم است ذکر کنم که استفاده از دائی جان ناپلئون پزشکیزاد در این مقاله نیت استعاری دارد، نه مقایسه‌ای. چرا که شخصیت داستان پزشکیزاد مردی ساده لوح، حساس و نوعی دن کیشوت ایرانی است، حال آنکه ترامپ و خامنه‌ای خود شیفتگان روان‌پریشی هستند که با اخلاق و معنویت بیگانه‌اند و برای حفظ قدرت خود در استفاده از اصل «هدف وسیله را توجیه می‌کند» هیچ محدودیتی قائل نیستند.

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اخبار
صفحه ۵	نامه‌های شگفت‌انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۶	غلامحسین ساعدی و آذربایجان (حسن جوادی)
صفحه ۷	بر گرفته از کتاب روشنگران ایران (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپیند)
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	برخورد علم و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	درباره استادان من (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشخند، پوزخند (عبرت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشت‌های بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	خاموشی دریا (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه‌های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	اخبار
صفحه ۲۸	از هر دری (حسین جعفری)
صفحه ۲۹	بن بست نئولیبرالیسم... (رضا فانی یزدی)
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	«گل پاریسی» (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	کارما چیست؟ (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	نیازمندبها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	عشق (حمید شیخ الاسلامی)
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	طنز حافظ (شفیعی کدکنی)
صفحه ۳۹	کمک به مواجهه کودک... (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکاری)
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	از اینجا و از آنجا (گلنار) - داستان
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	دنیاه مطلب
صفحه ۴۸	دنیاه مطلب
صفحه ۴۹	دنیاه مطلب
صفحه ۵۰	دنیاه مطلب
صفحه ۵۱	دنیاه مطلب
صفحه ۵۲	دنیاه مطلب
صفحه ۵۳	دنیاه مطلب
صفحه ۵۴	دنیاه مطلب
صفحه ۵۵	دنیاه مطلب
صفحه ۵۶	دنیاه مطلب
صفحه ۵۷	دنیاه مطلب
صفحه ۵۸	دنیاه مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ Funeral Services ◆ Immediate Need ◆ Pre Planning ◆ Burial Services ◆ Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ Prearranging freezes the cost at today's prices ◆ Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

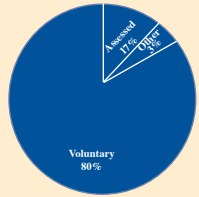
برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

World Health Organization (WHO) Revenue by Type, 2018-2019



Notes: Voluntary includes specified and core voluntary contribution. Other includes PIP contributions.

Source: WHO, "Contributors - Funding by funding type, 2018-2019."

Total = \$5.624 Billion

تعمیلات و منافع آنها قرار گرفته است. امروز ۸۰ درصد بودجه ۶۲۴/۵ میلیارد دلاری این سازمان از بخش خصوصی (بطور مثال بنیاد «ملیندا و بیل گیتس» ۶۰۰ میلیون دلار) تأمین می‌شود. در اکثر موارد حمایت شرکت‌های خصوصی، سازمان‌های غیر دولتی و افراد از «سازمان بهداشت جهانی» با هدف تأمین مالی بخش ویژه و معینی از احتیاجات این سازمان انجام می‌گیرد. یعنی سازمان تنها مجاز به هزینه کردن این پول در آن بخش ویژه که حمایت کننده تعیین می‌کند می‌باشد. بدان معنی که به کدام پروژه تحقیقاتی کمک شود، کدام اقدام پزشکی انجام و در کدام کشور تحقق یابد. بطور نمونه بنیاد «ملیندا و بیل گیتس»، کمک‌های مالی خود را به ویژه جهت مبارزه و مهار کردن بیماری‌های عفونی و اقدامات واکسیناسیون و توزیع دارو اهدا می‌کند. منتقدانی چون توماس گباتر،^(۲) ضمن قدردانی از بنیاد گیتس که با کمک‌های مالی خود، در از میان بردن فلج اطفال نقش مهمی ایفا کرده و جان میلیون‌ها انسان را نجات داده است، معتقدند با این سیستم تأمین بودجه «سازمان جهانی بهداشت» به مرور زمان توان اجرای اهداف همه جانبه‌ای را که در صدر کار خود قرار داده بود، از جمله توسعه سیستم‌های بهداشتی کارآمد در کشورهای فقیر، از دست می‌دهد، و از آنجا که ۸۰ درصد هزینه‌ها و مصرف بودجه «سازمان جهانی بهداشت» در کنترل بخش خصوصی است، این سازمان استقلال خود را تا حد زیادی از دست داده است و چنانچه به همین صورت پیش برود از استقلال آن چیزی باقی نمی‌ماند. البته روشن است که پرسش راستین این نیست که چرا و به چه دلیل بیل گیتس و یا اشخاص و شرکت‌های دارویی به سازمان جهانی بهداشت کمک مالی می‌کنند. پرسش راستین این است که چرا ۱۹۳ کشور جهان حاضر به تأمین بودجه این سازمان جهانی نیستند تا موجودیت و بود و نبود این سازمان امروز در گروهی کمک‌های مالی افراد و سازمان‌های خصوصی نباشد و این سازمان به جولانگاه لابی‌گری سازمان‌ها و شرکت‌های صنعتی تبدیل نشود. **دنباله مطلب در صفحه ۴۸**

گیتس می‌خواهد در روند مقابله با ویروس «کووید ۱۹»، میکروچیپ‌هایی را در بدن مردم جاسازی کند، یا اینکه بنیاد «بیل گیتس» سازمان جهانی بهداشت را کنترل می‌کند و یا گفته می‌شود که بنیاد «ملیندا و بیل گیتس» پس از ثبت

حق انحصاری واکسن کرونا، تأمین مالی تهیه واکسن کرونا را به عهده گرفته است. هدف این نوشتار بررسی و نظر خوانی اهداف بیل گیتس و بطور مثال حمایتش از سازمان جهانی بهداشت نیست، بلکه روشن کردن عواملی است که باعث پدید آمدن این شایعات و تئوری‌های توطئه می‌شوند. بطور مثال از آنجا که اغلب این شایعات و تئوری‌های توطئه به نوعی به «سازمان جهانی بهداشت» بر می‌گردند، در این نوشتار نویسنده به بررسی عدم شفافیت در کار و تأمین بودجه‌های این سازمان می‌پردازد.

سازمان جهانی بهداشت

سازمان جهانی بهداشت در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد و امروز ۱۹۳ کشور در آن عضو هستند. این سازمان هدف اصلی خود را اینگونه تعریف می‌کند:

- ◆ کمک به دستیابی مردم جهان به بالاترین سطح ممکن بهداشت و سلامت.
- ◆ توسعه سیستم‌های بهداشتی کارآمد در کشورهای فقیر.
- ◆ هماهنگ کردن تلاش‌های بین‌المللی جهت ریشه کن کردن بیماری‌های عفونی، مانند مالاریا و ایدز.
- ◆ حمایت از برنامه‌های پیشگیری و درمان چنین بیماری‌های عفونی.
- ◆ حمایت از تولید و توزیع واکسن‌های مؤثر و بی‌خطر.
- ◆ سازمان بهداشت جهانی از همان ابتدای تأسیس خود، سلامت را، سلامت جسمی، روحی و اجتماعی تعریف کرده است. این سازمان توانست در همان سال‌های نخست به موفقیت‌های چشمگیری، چون ریشه کن کردن آبله، طراحی و ارائه برنامه‌های مهم و اساسی برای توسعه بهداشت و خدمات درمانی همگانی در کشورهای فقیر دست یابد.
- ◆ زمانی سازمان جهانی بهداشت در میان افکار عمومی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. کمتر کسی به استقلال این سازمان شک می‌کرد. پزشکان جوان با آرمان‌های انسانی تمایل همکاری با این سازمان را داشتند. ولی شوربختانه که این سازمان بدنبال انصراف روز افزون کشورهای عضو به پشتیبانی مالی، هر روز بیشتر و بیشتر در دست بخش خصوصی و شرکت‌های دارو سازی و

ویروس کرونا و تئوری توطئه

سیاوش قانعی

با همه‌گیر شدن ویروس کرونا (کووید ۱۹) که تا به حال جان صدها هزار نفر را گرفته و جان میلیون‌ها انسان را در سراسر دنیا به خطر انداخته و پایه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی میلیون‌ها نفر را به لرزه در آورده است، بازار شایعات و تئوری‌های توطئه در سراسر جهان گرم شده است. نگاهی به تاریخچه شیوع بیماری‌های همه‌گیر نشان می‌دهد، که جهان‌گیر شدن آن بیماری‌ها، همواره با تئوری‌های توطئه همراه بوده است.

کرده است. بعدها در رابطه با ویروس ابولا همان پایگاه نظامی مورد سوء ظن قرار گرفت. امروز هم به همراه شیوع و همه‌گیر شدن ویروس کرونا در جهان تئوری‌های توطئه، شایعات و ادعاهای خرافی در حال اشاعه است. برخی آن را سلاح بیولوژیکی می‌دانند، برخی دیگر آن را مجازات الهی می‌دانند و عده‌ای می‌گویند این ویروس در آزمایشگاه‌های بیولوژیکی در چین تولید شده تا علیه آمریکا و برای سلطه چین بر جهان بکار رود، برخی آن را تولید و پرداخته شرکت‌های داروسازی و عده‌ای دیگر آن را نتیجه تأثیرات مستقیم تعداد بیشمار برج‌های تلفن همراه 5G می‌دانند و در کنار این همه شایعات بازار داروهای تقلبی در اینترنت نیز داغ است. عده‌ای هم در این میان بیل گیتس را مسبب اصلی این ویروس می‌دانند و باورمندند که بیل

شیوع بیماری طاعون (مرگ سیاه) در قرن چهاردهم که به مرگ بارترین بیماری همه گیر تاریخ مشهور است و حدود ۷۵ تا ۲۰۰ میلیون نفر در رابطه با آن جان باختند، با توطئه مسموم کردن چاه‌های آب بوسیله یهودیان برای «سلطه بر جهان» همراه بود. «آنفولانزای اسپانیایی» که از بهار ۱۹۱۸ تا تابستان ۱۹۱۹ دنیا گیر شد و بیش از ۵۰۰ میلیون نفر (یک سوم مردم جهان در آن هنگام) به آن ویروس مبتلا شدند و بین ۱۷ تا ۵۰ میلیون نفر جان خود را از دست دادند، با توطئه «سم ارتش آلمان» همراه شد. در رابطه با بیماری ایدز این تئوری توطئه منتشر شد که آمریکا آن را به مثابه جنگ افزاری میکروبیولوژیکی در آزمایشگاه فورت دتریک (پایگاه مهم فرماندهی ارتش ایالات متحده آمریکا در ایالت مریلند)^(۱) تهیه و آن را روی اسرا، اقلیت‌ها و همجنس‌گرایان آزمایش



کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,
Property Management

Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478



◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه‌های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343

Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020

Cell: (408)781-1200

1630 W. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

نداشته باشد، این نواحی را به آنها تسلیم کرده بودند. این عثمانی‌های مغرور قصد داشتند آن نواحی را نگاه بدارند و حتی می‌خواستند که اگر در مورد پس گرفتن آنها اقدامی شود به فتوحات دیگری هم بپردازند. سردار ایرانی پیش از آنکه اعلام جنگ به آنها بدهد، به بهانه‌های مختلف شاه تهماسب را از اصفهان بیرون کشید و او را به مشهد، کرسی نشین خراسان فرستاد و تحت محافظت دقیق قرار داد و به عبارت دیگر او را در یک زندان محترمانه نگاه داشت.

مدتها بود که این شاهزاده جز سایه و ظاهر اقتدار شاهی چیزی نداشت و در واقع تهماسب خان بود که اقتدار شاهی را اعمال می‌کرد و به شکل پادشاهی حکمرانی می‌کرد تا حدی که جیقه بر روی عمامه خود گذاشت و جیقه علامت مشخصه‌ای است که تنها شاه حق دارد که آن را بکار برد. وی لشکریان خود را در تبریز گرد آورد و سردار ترک نیز لشکریان خود را در ایروان گرد آورد. سردار ایرانی در راس شصت هزار مرد برگزیده جنگی قرار گرفت و با وجود آنکه می‌توانست تعداد نفرات لشکر خود را بیشتر کند، نخواست تعداد لشکریانش بیشتر باشد.

کار مهمی بدون نظر او انجام نمی‌گرفت، حتی بنظر می‌رسید که پس از پیروزی هائی که نصیبش شده بود، در اقتدار بی‌پایانی که شاه به مناسبت اقتضای کارها به او بخشیده بود زیاده روی می‌کرد و شاه مجبور بود بروی خود نیاورد. ولی کسانی که به او نزدیک بودند می‌گفتند که او از این یوغی که بر گردنش نهاده شده بود بی‌صبرانه رنج می‌برد و خیال داشت که وقتی جنگ با ترکان به کلی به پایان برسد، اقتدار خود را باز گیرد و شاهانه فرمان براند. تهماسب قلی خان نیز از سوی دیگر از شاه می‌ترسید و از دشمنان زیادی که داشت آگاه بود. به همین جهت تصمیم گرفت چندان که بتواند خود را در سر سپاه نگاه بدارد. چنین بود وضع ایران در ماه مه سال ۱۷۳۰. تهماسب قلی خان حق داشت که آماده به جنگ باشد و همواره در راس سپاهی بی‌شمار که به فرمان او جاسپار بودند قرار گیرد زیرا دشمن موحش تری جانشین افغان هائی شده بود که وی آنها را از سراسر کشور بیرون رانده بود. ترکان هنوز سرزمین هائی را که متعلق به ایران بود در اشغال داشتند. افغان‌ها وقتی تخت سلطنت را غصب کردند، برای اینکه قدرتی چنین مهیب به فرمانروائی جابرانه آنها کاری



نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش سی و چهارم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره‌وشی

دوست می‌داشتند و از وی می‌ترسیدند، همه این‌ها با هم موجب شده بود که برای دشمنانش ترس‌آور گردد و در دربار مورد سوءظن قرار گیرد. در شهرستان‌ها از شنیدن نام او همه بر خود می‌لرزیدند. در اصفهان، مردم و دربار و شاه، همه می‌ترسیدند که مبادا او در طلب مقام بالاتری باشد. وی اگر قدمی فراتر می‌گذاشت بر تخت سلطنت می‌نشست. او سرور مطلق گشته بود. همین که شاه می‌خواست کسی را به شغل مهمی بگمارد، او وی را از این کار منصرف می‌کرد به بهانه اینکه حقوق این شغل‌ها مورد استعمال مفیدتری دارد و برای پرداخت حقوق سربازان مورد نیاز است. در میان سپاه وی تنها افسر ارشد بود. دیگران همه تابع او بودند، وی آنها را تنزل یا ترفیع مقام می‌داد، آنها را تنبیه می‌کرد یا پاداش می‌بخشید. وی هر طور که دلش می‌خواست فرو می‌شکست و یا ترمیم می‌کرد. هیچ

این کار که به این ترتیب پایان یافت، همه توجه تهماسب خان متوجه ترکان شد. بقیه مدت زمستان را به سربازان خود در شیراز استراحت داد ولی همین که بهار فرا رسید، سپاه خود را به دشت کشید و پس از دیداری از لرستان و عرب‌های کهگیلویه، بطرف همدان برگشت و با پیروزی‌ای که بر ترکان بدست آورد توانست همدان و تبریز و تقریباً همه سرزمینی را که ترکان در هنگام اغتشاش تا ایروان گرفته بودند باز پس بگیرد. وی شاه را دوباره در کشورش مستقر گردانده بود و در چندین جنگ پیروز شده بود و کشور بزرگی را در مدت دو سال دوباره فتح کرده بود. این همه کار کافی بود که وی را در ردیف قهرمانان سده‌های گذشته قرار دهد.

هنرهای بی‌نظیر این سردار در جنگ و بخت و اقبالی که در تمام جنگ‌ها یار و همراه او بود، اعتماد سربازان که او را

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکت

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی‌های مفاصل و استخوان، ورزشی،
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته‌ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه‌های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز
Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



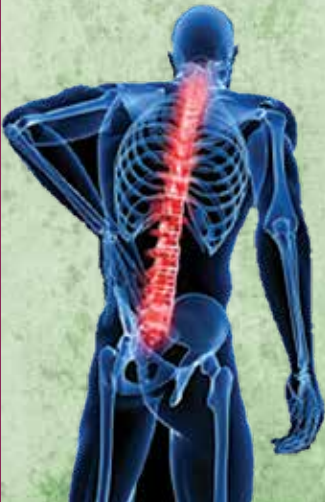
Fataneh Hooshdaran, D.C.

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



غلامحسین ساعدی و آذربایجان

بخش اول
دکتر حسن جوادی



اتنوگرافیک ایرانست اساس مجموعه «ترس و لرز» می شود که ساعدی در آنها ذهنیت وهم زده و خیال پرداز ساحل نشینان خلیج فارس و مراسم زار را نشان می دهد. همچنین ذهن داستان پرداز و خلاق ساعدی از وضع فلاکت بار زندگی مردم دهکده بیل که یکی از دهات «ایلخچی» است و مراسم عزاداری و باورهای آنان هشت داستان پیوسته «عزاداران بیل» ساخته است که یکی از شاهکارهای اوست. محمدعلی سپانلو درباره ساعدی می نویسد:

آثار غلامحسین ساعدی تماشا و تشریح فقر است. فقر بیرون و فقر درون. از نمایشنامه هایش که بگذریم، قصه های او در سه زمینه اساسی می گذرد. اول بندرهای جنوب کشور، اقلیمی خشک و فقیر با بیماری های بومی و خرافات. دوم روستاهای آذربایجان، برخورد منافع دسته های کوچک ده، واحدهای اقتصادی کوچک و علیل، اذهان گرفتار موهومات و علت ها. سوم شهر بزرگ با روشنفکرانش، با بیمارستان هایش با کارگران و بیکارانش. هوای مشترکی که در این سه زمینه مستولی است، فقر و جنون و جهل است در میان اقشار گوناگون. رئالیسم ساعدی با طعمی از وهم و هراس درآمیخته است. نوعی سادگی گزارشگرانه و اصیل مشخصه نثر ساعدی است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

می گوید: «آقا، چه بگویم. می دانید که آن طرف کچلی بود فهمیم و دانا (منظورش لنین بود). این کچله همه جا را خودش درست کرد ولی اجلس وفا نکرد که به این طرف هم بیاید. این است که اینجا به این صورت مانده است. حالا بخوریم به یاد آن کچل.»

اوایل دهه ۱۳۴۰ مونوگرافی نویسی درباره بعضی از مناطق ایران تازه شروع شده بود و ساعدی یکی از پیشروان این کار بود. جلال آل احمد، دوست نزدیک ساعدی، «تات نشین های بلوک زهرا» و «خارک در بیتیتم خلیج فارس» را چاپ کرده بود، و ساعدی «خیابو» را در ۱۳۴۴، «اهل هوا» را در ۱۳۴۵ و «ایلخچی» را در ۱۳۴۲ چاپ می کند. یکی دیگر از تک نگاری های ساعدی که چاپ نشد و پس از بازداشت شدنش در ۱۳۵۳ به تاراج ساواک رفت «قره داغ» بود که من مختصری از آن را از گفته های ساعدی نقل کردم.

ساعدی با این که هرگز ادعایی در مردم شناسی و فلکلور ندارد با دقت و ریزه کاری زیاد به تحقیق و وصف جنبه های مختلف محل پژوهش خود می پردازد. شاهکار ساعدی در داستانی کردن و بوجود آوردن فضایی است حیرت انگیز بر اساس تجربه ها و شنیده هایش در سفرهایی که بخاطر این تک نگاری ها کرده است. مثلاً «اهل هوا» که هنوز هم جمله آثار بسیار خوب و دقیق

شماره ۲ چاپ شد و مامورین سانسور پخش همان شماره را تعطیل کردند.

ساعدی سرتاسر ایران سفر کرده و اطلاعات عمیقی درباره وضع زندگی، آداب و رسوم مردم داشت. سه تک نگاری او حاصل این تحقیقات و مطالعات و سفرهای او به نام «اهل هوا»، «ایلخچی» و «خیابو یا مشکین شهر» می باشند. در سال ۱۹۷۴ هنگامی که ساواک برای چندمین بار ساعدی را دستگیر کرد و مدت ۱۱ ماه در زندان بود و شکنجه های فراوان دید، در ضمن این جریانات دو صندوق نوشته و تحقیقات او که اکثراً درباره مناطق ایران و از آن جمله آذربایجان بود از میان رفت.

من در آن زمان در نشر مجله الفباء با ساعدی همکاری می کردم و از جمله آثاری که توسط ساواک از میان رفت ترجمه ای بود که من از نمایشنامه نویسنده آلمانی هاینریش بل بنام «آتش افروزان» کرده بودم و تنها نسخه آن پیش ساعدی بود. گفتنی است که نمایشنامه فوق العاده جالب «ماه غسل» را ساعدی شانزده بار عوض کرده بود و نسخه های متعددی از آن داشت که این نسخه ها را نیز ساواک برد. خوشبختانه یک نسخه نهایی از «ماه غسل» در کتابفروشی «آگاه» بود که بعداً چاپ شد.

ساعدی از سفرهای خود خاطرات جالبی داشت و با لحن شیرین و شوخ خود آنها را بازگو می کرد. مثلاً می گفت در یکی از دهات دور افتاده جنوب پیرمردی آنقدر از اوضاع بی خبر بود که سال ها بعد از مرگ رضا شاه به ساعدی گفته بود «سلام مرا به رضا شاه برسان!»

در نواحی مرزی آذربایجان در کنار رود ارس جایی هست که این طرفش قره داغ نام دارد و آن طرفش قره باغ. سال ها پیش طرف شمال این ناحیه در جمهوری آذربایجان آباد بود و سر سبز و طرف جنوب خشک و ویران. چون این طرف برخلاف آن سوی دیگر به صورت درستی آبیاری و سیمپاشی نمی شد.

ساعدی و دوستانش در سفر ۱۳۴۷ در قره داغ به دهی می رسند که اهالی اش به ییلاق رفته بودند و آدم گول پیکری به نام رحیم را هم برای پذیرائی از مهمانانی که ممکن بود به ده بیایند گذاشته بودند. رحیم اینها را مهمان می کند و بساط مشروب و کباب را هم فراهم می سازد. ساعدی می پرسد: «رحیم خان، چطور شده که آن طرف آن قدر سبز است و اینطرف چیزی نیست؟»

غلامحسین ساعدی علاقه خاصی به زادگاه خود تبریز و به طور کلی به آذربایجان داشت. با وجود این که فقط یک نمایشنامه به آذربایجانی منتشر ساخت به تاریخ، فرهنگ، زبان و مردم آذربایجان عشق می ورزید. در تابستان ۱۹۸۵ چند ماه پیش از فوتش در پاریس، عده ای از دوستان آذربایجانی او را تشویق کردند که مجله ای به زبان آذربایجانی منتشر سازد. ساعدی با خنده گفته بود: «من احتیاجی به تشویق شدن ندارم. خودم قبلاً شوق این کار را داشتم.» ساعدی به عده ای از دوستانش نامه نوشت و از آنها خواست که او را در نشر این مجله ای یاری کنند. در یکی از آخرین نامه هایش به من می نویسد: «غرض از مزاحمت، عده ای از جوانان آذربایجانی کمر همت بسته اند که نشریه به زبان آذربایجانی دربیآورند که بنده را نیز به خدمت گرفته اند. غرض اینست که حتماً اعتماد کن و مقالات را درباره طنز در ادبیات آذربایجانی بفرست، که حتی بعد از ترجمه یک نسخه برایت می فرستند تا طبق میل خودت باشد.» من هم مقاله ای را که درباره طاهرزاده صابر شاعر طنز پرداز آذربایجانی و نشریه ملانصرالدین به انگلیسی نوشته بودم برایش فرستادم. این نشریه قرار بود با همکاری دوستانی که بعداً «انجمن آذربایجانی شهر استراسبورگ» را بوجود آوردند، شروع شود ولی با مرگ نابهنگام ساعدی سرنگرفت.

خبرنگار بی.بی.سی در ماه اوت ۱۹۸۲ با ساعدی مصاحبه کرده و راجع به تعداد نمایشنامه های او می پرسد:

ج - من معمولاً هیچ چیز را شماره نمی کنم. اگر شماره می کردم لابد حساب بانکی باز می کردم. بله، روی هم رفته، نمی دونم، نزدیک سی و خرده ای نمایشنامه نوشته ام.

س - پس این کتاب هایی که من روی میز دارم فقط بعضی از نمایشنامه های شماست؟

ج - بله.

س - به زبان مادری خودتان، ترکی هم چیزی نوشتید؟

ج - نه. برای این که آن قدر توی سر من زدند. س - متأسفم.

ج - نه، متأسف نباشید. آن قدر توی سر من زدند، که مجبور شدم به فارسی بنویسم. ولی چرا، یک نمایشنامه به ترکی نوشتم.

س - که اجرا شده؟

ج - نه. نمایشنامه گرگ ها در کتاب ماه



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا

♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn +Foot related diseases, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

تری بیافرینند. در نتیجه جوهر شعری در آثارشان غنی تر و تخیل شاعرانه شان نیرومندتر از خیام است که افکار فلسفی خود را غالباً به صورت خطابی و مستقیم و با سادگی و برهنگی بیان کرده است.

هدایت مقدمه خود را بر ترانه های خیام با جملات شورانگیز میهن دوستانه ای تمام می کند که مشابه آن را در آثار دیگر او، از جمله نمایشنامه پروین دختر ساسان، می توان دید. جملاتی که احساسات پاک و شریف و عشق فراوان او را به ایران گذشته و بیزاریش را از استیلای عرب بر این سرزمین نشان می دهد:

«خیام نماینده ذوق خفه شده، روح شکنجه دیده و ترجمان ناله ها و شورش یک ایران بزرگ، باشکوه و آباد قدیم است که در زیر فشار فکر زمخت سامی و استیلای عرب کم مسموم و ویران می شده.»^(۱)

این حرف ها گرچه نماینده احساسات پاک و دلپذیر آن نویسنده ایران دوست نازنین است، اما از معیارهای یک نقد علمی و مستند و بیطرفانه ادبی برکنار است. با این همه مجالی پیش می آورد تا بیش از آن که با اندیشه خیام آشنا شویم، یک بار دیگر افکار صادق هدایت را مرور کنیم و خیام را به روایت هدایت بشناسیم.

شمردن زندگی و شادی و خوشباشی سایه ای از مرگ می بیند: «هرچند خیام از ته دل معتقد به شادی بوده ولی شادی او همیشه با فکر عدم و نیستی توأم است. ازین رو همواره معانی فلسفی خیام در ظاهر دعوت به خوشگذرانی می کند، اما در حقیقت همه گل و بلبل، جام های شراب، کشت زار و تصویرهای شهوت انگیز او جز تزیینی بیش نیست. مثل کسی که بخواهد خودش را بکشد و قبل از مرگ به تجمل و تزیین اتاق خودش پردازد.»^(۲) در فصل «خیام شاعر» هدایت به توصیف خصوصیات زبان و بیان شعر خیام می پردازد^(۳)، و از تاثیر اندیشه های او بر سعدی و حافظ و مولوی یاد می کند، اما ادعا می کند که هیچ یک از ایشان نتوانسته اند در بیان «ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن دم و می پرستی به مرتبه خیام برسند»، زیرا به گمان هدایت این شاعران «به قدری مطالب خودشان را زیر جملات و تشبیهات و کنایات اغراق آمیز پوشانیده اند که ممکن است آن را به صد گونه تعبیر و تفسیر کرد.»^(۴)

درباره این نکته باید گفت که گذشته از جهان بینی متفاوت خیام با شاعران دیگر، سعدی و حافظ و مولوی توانسته اند در غزل هاشان با کاربرد تشبیهات و کنایات و استعارات جهان شعری رنگین

بر گرفته از کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی

بخش سوم

دکتر ایرج یارسی نژاد



صادق هدایت و نقد ادبی

عصایی او، کنایات و اشاراتی که به ایران گذشته می نماید پیداست که از ته قلب از راهزنان عرب و افکار پست آنها متنفر است و سیمپاتی او به طرف ایرانی می رود که در ذهن این اژدهای هفتاد سرغرق شده بوده و با تشنج دست و پای می زده.»^(۱)

شور احساسات ملی آن چنان تند بر قلم هدایت غلبه می کند که حتی خود نیز متوجه می شود و بلافاصله می گوید: «نباید تند برویم. آیا مقصود خیام از یادآوری شکوه گذشته ساسانی مقایسه بی ثباتی و کوچکی تمدن ها و زندگی انسان نبوده است و فقط یک تصویر مجازی و کنایه ای بیش نیست؟»^(۲)

چنان که می دانیم مرگ اندیشی جنبه دیگری از تفکر فلسفی هدایت است که آن را هم در مضمون رباعیات خیام باز می یابد و به دلخواه خود آن را تفسیر می کند، تا آنجا که در پس دعوت خیام به غنیمت

تحلیل ترانه های خیام بار دیگر فرصتی به دست هدایت می دهد تا احساسات خود را از حمله عرب به ایران بنمایاند و درد و دریغ خود را از فرو ریختن کاخ تمدن ساسانی بیان کند، تا آنجا که صور خیال شاعرانه خیام را که بر ناپایداری جهان دلالت دارد تعبیر به حسرت شاعر بر شکوه ایران گذشته می کند:

«شاید بتوانیم خیام را از جمله ایرانیان ضد عرب مانند ابن مقفع، به آفرید، ابومسلم، بابک بدانیم. خیام با لحن تأسف انگیزی اشاره به پادشاهان پیشین ایران می کند. ممکن است از خواندن شاهنامه فردوسی این تأثر در او پیدا شده و در ترانه های خودش پیوسته فرّ و شکوه و بزرگی پایمال شده آنان را گوشزد می نماید که با خاک یکسان شده اند و در کاخ های ویران آنها رویاه لانه کرده و جغد آشیانه نموده. قهقهه های



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ♦ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ♦ گرفتن *Employer Identification Number*
- ♦ ثبت *Fictitious Business Name*
- ♦ تشکیل شرکت ها (*Incorporation, LLC, DBA*)
- ♦ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ♦ طلاق در آمریکا
- ♦ تعویض نام

- ♦ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ♦ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ♦ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ♦ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ♦ سوشیال سکیوریتی
- ♦ مدیکر و مدیکال
- ♦ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ♦ Toll Free: (888) 350-9060 ♦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

و به سر و روی رهگذران می ریخت. آن روزها مردم ایمان محکمی داشتند و با وجود فقر و نداری کارهای نیک هم می کردند، و آنها هم که ایمانی نداشتند کاری به کار کسی نداشتند. اما این روزها پس از هجوم آخوندها و قدرت گرفتن شان کاری کردند که مومن ها نیز به شک افتادند و نمازخوان ها فقط دوست دارند برای جمهوری اسلامی نماز میت بخوانند. اینکه می گویم دردناک است ولی بگذارید بگویم این آدمخواران اسلامی کاری کردند که شب قتل حضرت علی در یک مهمانی، دوستی داشت به سلامتی دوستان عرق می خورد که دوستان گوشزد کردند بابا شب قتل حضرت علی است و دوست عرق خور گفت: «من عرق را به سلامتی ابن ملجم می خورم» و این به سلامتی خوردن برای ابن ملجم بازگشت ظلمی است که آخوندها و متولیان دین به مردم کرده اند که گروه گروه از دین مبین خارج می شوند و به ادیان دیگر پناه می برند و اگر قرار باشد روزی روزگاری کسانی بنام محاربه با خدا و پیغمبر و علی و اعقابش محاکمه شوند همین طبقه ملا و آخوند و آیت الله هستند که اعتقاد مردم را به کثافت کشیده اند.

از اشعاری که محبوب شاه که حالا شده بود قنبر غلام علی چیزی جز «بازکن در، باز کن در، این منم غلام علی قنبر» چیزی دیگر بیادم نیست. ولی صحنه وحشتناکی که ایجاد می شد این بود که محبوب شاه که کلاهی نمادی به سر داشت و دور کلاه را دستاری پیچیده بود هرچه فریاد میزد که «بازکن، در را بازکن» در را کسی باز نمی کرد و او با سر چنان محکم بدر می کوبید که خون جاری می شد و مردم با دیدن این صحنه در واقع خون گریه می کردند و ما بچه ها نیز نمی دانم از ترس یا اعتقاد می زدیم زیر گریه. اگرچه مادرم می گفت: «ننه جان غصه نخوری ها. زیر کلاش میکروکروم بوده و ریخته روی صورتش.» ولی این صحنه هرچه بود وحشت آفرین بود.

حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سرائی را

نمی دانم سعدی یکی از این صحنه ها را دیده که این شعر را گفته و یا اینکه در عالم خیال سر به در کوفتن را تجربه کرده ولی هرچه هست این بیت مرا به یاد محبوب شاه انداخت و کوچه های خاکی بجنورد که وقتی باد در شکم کوچه می پیچید، خاک و پهن خر و تاپاله خشک شده گاو در هوا می پیچید



یک سینه سخن مسعود سپند

که بسیار صدای خوبی داشت نامش محبوب شاه بود و گاهی هم از میان جمعیت بچه مرشدی انتخاب می کرد و سوال و جواب های جالبی بین مرشد و بچه مرشد رد و بدل می شد. محبوب شاه محبوب مردم هم بود و معرکه او بیشتر تماشاگر داشت تا مارگیرها و پرده دارها. گاهی هم وسط صحبت هایش واژه های ترکی نیز به کار می برد و جمعیت بیشتر کیف می کرد. ماه رمضان ماه بره کشی محبوب شاه بود چرا که هر روز معرکه می گرفت و هر روز تماشاگر داشت. بزرگترین روز زندگی او در ماه رمضان روزی بود که حضرت علی به قتل می رسید. آن روز در قبرستان صدرآباد جمعیت موج می زد، زن، مرد، پیر و جوان شهر را خالی کرده و برای دیدن نمایش محبوب شاه هجوم می آوردند و البته ما بچه ها از همه نزدیکتر به صحنه نمایش بودیم. داستان این طور شروع می شد که خبر قتل علی را به قنبر غلام علی داده اند و قنبر آمده پشت در خانه علی و در را به روی قنبر باز نمی کنند. ضمنا در میان صحنه نمایش دو مرد گردن کلفت در قدیمی بزرگی را از پشت گرفته بودند و قنبر با اشعار سوزناک، ناله و فریاد خبر قتل علی را به مردم اعلام می کرد.

سال ها پیش (شاید ۷۰ سال قبل) که من کودکی پنج شش ساله بودم و در کوچه پس کوچه های خاکی شهر فلک زده بجنورد که حالا مرکز استان خراسان شمالی شده سوار بر قطعه چوبی با بچه های دیگر مسابقه اسب سواری می دادیم و چه کیفی هم می کردیم و تنها سرگرمی مان هم چوب زیر دم خر و گاو فروکردن و پرتاب سنگ به سوی سگ های ولگرد و حضور در قبرستان های متروکه و خرابه ها و میدان های شهر بود که مارگیرها و دراویش و بخصوص پرده دارها معرکه در می آوردند و ما اولین مشتریان این جلسات بودیم و دهشاهی یک قرانی را که مردم به سوی سفره پهن شده آنها پرت میکردند با بچه ها می شمردیم ولی جرأت نداشتیم که دست به پول درویش و معرکه گیر بزنیم مگر زمانی که دهشاهی غل می خورد و از روی سفره پر می زد روی خاک که دستان کوچک کودکی ما می رفت سراغ دهشاهی و معرکه گیر زیرچشمی می پائید که مبادا این دهشاهی به دست ما بچسبید. ضمنا چون بیشتر معرکه گیرها به زبان فارسی حرف می زدند بنده نقش مترجم یادبلاج را هم برای بچه ها بازی می کردم و احساس فهمیدگی هم می کردم. یکی از این درویش ها

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

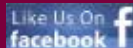


کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

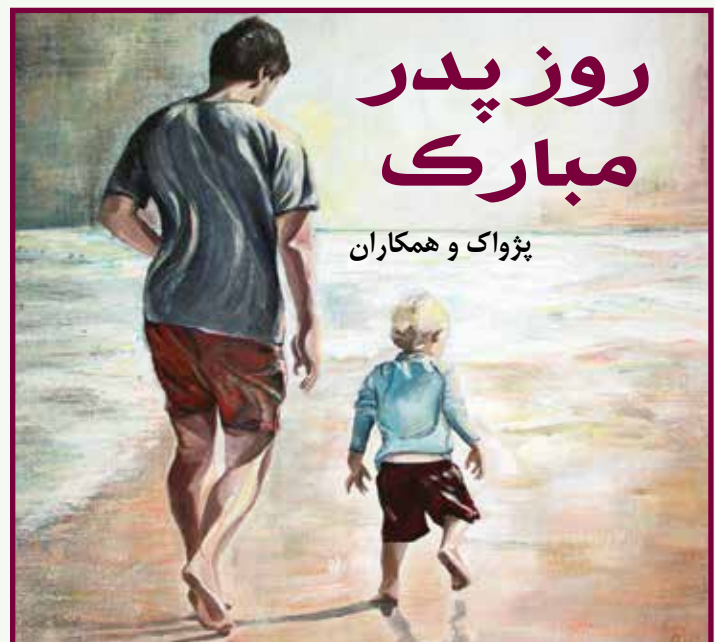
www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

روز پدر مبارک

پژواک و همکاران



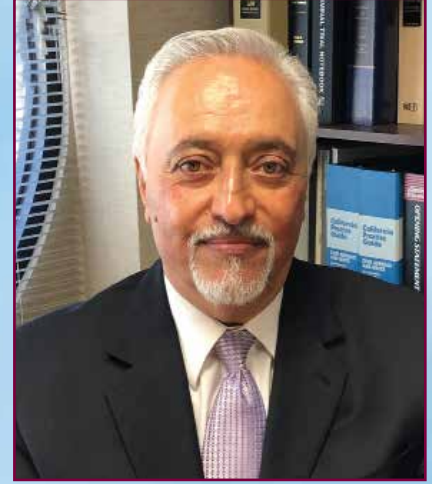
دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت



Jeffrey Zinder

وکلاي سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute
- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

نه تنها منع نشده بلکه یکی از ویژگی های بزرگ مغز علمی، ویژگی مربوط به شک، تردید و چون و چرایی است.

اعتقاد دینی و تفکر علمی

شخص مذهبی اعتقادات یا باورهای خود را بر زیر بنای «ایمان» استوار می کند. پایه های ایمان انسان مومن به یکی از دین های تک خدایی، بر ستون های «عالم غیب»، «کتاب مقدس» و آموزش های «فرستاده عالم بالا» بنیاد گذاری شده اند. معلومات و اطلاعاتی که مومن به دست می آورد «آن جهانی» هستند و مومن واقعی چاره ای جز اطاعت کامل، پذیرش، تسلیم و رضا ندارد. هر گونه شک، تردید یا چون و چرایی به منزله گناه و کفر آلود شمرده می شود. نوع انسان در چنین دستگامی بنده ناچیزی بیش نیست. اگر ایمان بیآورد و اطاعت کند رستگار می شود و در آن جهان از خوشبختی ابدی بهره مند خواهد شد. و اگر سرپیچی کند تا زمانی پایان ناپذیر شکنجه خواهد شد و زجر خواهد کشید. دنیای انسان دینی سرشار است از وعده و وعید، ترس و وحشت، امید و آرزو، زندگانی ملامت از خوشی و شادی در آن جهان یا انباشته از بدبختی و رنج در جهان دیگر. مومن همه این امکان ها را در سایه ایمان مذهبی خود پذیرفته است.

دنیاه مطلب در صفحه ۵۵

علمی بهره برداری می کنند. هر گونه اظهار نظری درباره پدیده های طبیعی یا آنچه در طبیعت روی می دهد تا زمانی که درستی آن با به کار بردن روش علمی ثابت نشده به عنوان حقیقت علمی پذیرفته نخواهد شد.

در علوم طبیعی، انسانی واژه «اثبات» جانشین واژه «ایمان» می شود. اگر نظر یا عقیده ای درباره طبیعت از سوی نامدارترین و هوشمندترین دانشمندان جهان بیان شود تا زمانی که آن را ثابت نکرده است به عنوان نظر یا عقیده ای علمی از طرف سایر دانشمندان پذیرفته نخواهد شد. یکی از نمایان ترین تفاوت های پر معنای دین و علم در این نکته است که زیر بنای ساختمان دین بر «مرجع» یا «مرجعیت» (پروردگار، پیام آور، کتاب مقدس، روحانیان، استوار است و از آنجا که حقایق دینی به سرچشمه «آن جهانی» نسبت داده می شوند به ناچار مومن فقط از راه ایمان بی چون و چرا باید آنها را بپذیرد. اما در جهان علم از مرجع یا مرجعیت نام و نشانی نیست و تا زمانی که بزرگترین دانشمندان جهان موفق به اثبات گفته خود نشده باشد اظهار نظر وی بی اعتبار شناخته خواهد شد. در جهان علم برخلاف دنیای دین، شک و تردید در مورد اظهار نظرها و فرضیه ها

برخورد علم و دین

دکتر احمد ایرانی
بخش دوم



نوشته ها باشد بی اعتبار و بی ارزش شناخته می شود. چون و چرایی یا شک و تردید درباره آنچه در کتاب مقدس آمده کفر آلود و گناهی بزرگ شمرده می شود. مومنان باید از راه «دل»، «عاطفه» و «احساس» به حقیقت پروردگار عالم، فرستاده او و کتاب آسمانی دستیابی پیدا کنند، زیرا ماهیت دین و مذهب و رسالت آن فراتر از عقل، منطق، استدلال و چون و چرایی است.

واژه ایمان، به ویژه در معنای دینی آن، در علوم هیچگونه اعتباری ندارد و در واژه نامه های علمی نشانی از آن دیده نمی شود. برای دانشمندان نه پروردگار عالم سرچشمه علم و دانش است نه فرستادگان او و نه کتاب مقدس می تواند مرجع معتبری برای دستیابی به جهان علم باشد. جویندگان علم برای دستیابی به حقایق طبیعت، الهام آسمانی یا وحی را شیوه معتبر و درستی نمی دانند و برای رسیدن به هدف های خود از روش

ایمان در دین و اثبات در علم

واژه «ایمان» در همه دین های سامی یا خاورمیانه ای از اهمیت ویژه ای برخوردار است. براساس آموزش های رهبران این دین ها مردم باید به اصول دین و آموزش های بزرگ مذهبی ایمان بیاورند تا «مومن» شناخته شوند. مومن کسی است که به وجود پروردگار عالم ایمان آورده است، گفته های پیام آور او را سخنان آفریننده جهان یا وحی و الهام آسمانی می شناسد و سرچشمه کتاب مقدس دین خود را «آن جهانی» یا از «عالم غیب» می داند. براساس آموزش های روحانیان دین ها و مذهب های آسمانی، مومن هرگز نباید در مورد وجود سازنده جهان هستی، نمایندگی پیام آور از سوی او و آنچه در کتاب مقدس نوشته شده کمترین شک یا تردیدی را به خود راه بدهد. بزرگترین مرجع یا راهنمای اصلی ایمان آورندگان نوشته های کتاب آسمانی است و هر آنچه برخلاف این

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقض قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



ملت های ایران و
خاورمیانه در آتش
کشمکش های
تاراجگران نفت
در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عبارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY
GOLD**

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

No Interest if Paid in Full within 12 months

On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.

Apply Today!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**



درباره استادان من دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

چندی پیش در مجله بررسی کتاب ویژه هنر و ادبیات شماره ۹۹ زمستان ۹۸ مقاله ای دیدم با عنوان دانشکده ادبیات تهران، استادان من از دکتر ایرج پارسی نژاد که این مقاله را در ماهنامه پژواک تیر و مرداد ۹۸ نیز قبلاً خوانده بودم. برایم بسیار جالب توجه و جذاب بود و چون من نیز هم زمان شاگرد همان دانشکده بودم و همان بزرگواران نیز استادان من بودند، خواندن این نوشته آن چنان مرا به آن دنیای دورها برد و آن خاطرات دور آنچنان در این نوشته ها جان گرفتند که من دوباره همان نوجوان هجده نوزده ساله شدم و در همان کلاس ها جست و جو گر به کاوش نشستم، چه نوشته خوب و دلپذیری بود و وقتی در یکی دو دوره مجله پایان یافت من هنوز در انتظار بیشتر و بیشتر بودم و می خواستم هنوز ادامه یابد، چون گرسنه ای که از سفره ای نیمه سیر برخیزد و باز به دنبال بقیه باشد. من هنوز در جذب خوش مستی آن خاطره ها و یادها و آن کلاس ها و آن شور نوجوانی ها بودم که متأسفانه در مجله بررسی کتاب به مقاله ای دیگر دست یافتم که همه آن یادها و آن شورها و آن سپاس قلبی که وجودم را نسبت به استادانم انباشته بود انکار می کرد. سپاس و حق شناسی پارسی نژاد را نسبت به استادانمان بعد از پنجاه و اندی سال قابل ستایش می دیدم که بنا به حدیث «کسی که بر من حرفی بیاموزد، من بنده اش می شوم» و این که برای خود من نیز معلم، اسطوره ای قابل ستایش است. یک سوی و افکار معلم خوب بودن آن آموزگاران در آن مقاله از سویی دیگر تناقضی تلخ در من پدید آورد و مرا به نوشتن این گفتار برانگیخت.

از دکتر خانلری می آغازم که گرچه ایشان در آن زمان وزارت فرهنگ را بر عهده داشتند ولی من به یاد نمی آورم که حتی یک جلسه از جلسات کلاس «تاریخ زبان فارسی» ما فدای کار وزارت ایشان شده باشد. من از او بسیار آموختم. شعرهایی می سرودم و در آن زمان که وزن شعر را با افاعیل عروضی می سنجیدند، با

بودیم که آگاهی استفاده از او را نداشتیم. هنوز شکل و شمایل ایشان در خاطر من هست که در سنین بعد از بازنشستگی با یک لباده قدیمی خاکستری که تابستان و زمستان نمی شناخت، بر سر کلاس درس ما می آمد با آن کسوتی که اصلاً توجهی به ظاهر خود نداشت. روزی نگهبان دانشگاه راه ورود او را به دانشگاه بسته بود که: «پیرمرد کجا می روی؟» و او با لفظ ایهام دار استادانه خویش گفته بود: «من در اینجا باغبانم. به پرورش گل ها می روم» و دربان شرمنده راه گشوده بود.

اگر از استاد رهنمونی می خواستی دریغی نبود و من امروز می اندیشم که اگر من از آن منبع فیاض بهره ای نگرفتم.

**این همه از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست**
روانش شاد و یادش به خیر باد.

استاد دیگر ما دکتر خطیبی که او نیز ریاست سازمان شیر و خورشید را بر عهده داشت که امروز همان هلال احمر است. این سازمان زیر نظر شمس پهلوی، خواهر بزرگ محمدرضا شاه پهلوی اداره می شد. اشرف پهلوی که در گفتار یاد شده به عنوان ریاست شیر و خورشید ذکر شده بود، به این سازمان ارتباطی نداشت و ارتباط و پیوستگی اش با این سازمان اشتباه است. دکتر خطیبی در کلاس های درس ما بسیار پر کار بود. هرگز کلاس درسش را فدای هیچ برنامه ای نکرد. او هم همچون دکتر خانلری از کلاس های درس ما غیبت نکرد، حتی یک جلسه. با همه پرکاری و اشتغالات دیگر همیشه حضور داشت. من هنوز جزوه های درس سبک شناسی نثر دکتر خطیبی را نگهداری کرده ام و گاهی در کلاس هایی که تدریس می کردم از آنها نیز بهره می بردم. کلاس او فقط کلاس درس های کلیشه شده کتابی نبود. مجموعه ای از اشعار قشنگ و نکات بدیع و ظریف ادبیات فارسی بود. یادش زنده باد و روانش شاد.

استاد دیگر من، دکتر صورتگر که کلاسش دسترسی به یک دایره المعارف طنز بود. کتابی داشت به نام سخن سنجی و درس او نیز به همین نام بود و هرگز در کلاس هایش خستگی احساس نمی شد. اگر با گوش دل می شنیدی همه چیز یاد می گرفتی و همه را در قالب طنزهایی سرگرم کننده بیان می کرد. همه سخنانش آموختنی بود و چه حیف که ما جوان تر از آن بودیم که آنها را درک کنیم. روزی در کلاس درس از آخوندی حرف می زد که بر سر سفره نشسته بود و دست از خوردن نمی کشید، کسی او را گفت که ملا این همه نخور، این آش جو که می خوری نفخ می آورد. ملا پاسخ

داد که می آورد نمی برد که... هر چه که چیزی بیاورد خوبست. گذر زمان می بایست و تجربه و سن و سالی که معنای این چنین طنزهای حکیمانه را دریابی. چه بسیار آن زمان های مغتتم را نایخردانه نادیده انگاشتم و شماری بسیار از ما از این درختان پر بار بری بر نداشتیم.

بدیع الزمان فروزانفر استاد دیگر ما اعجوبه ای بود غریب با حافظه ای بی نظیر و دانشی بی بدیل و گفته هایش گستره ای بی انتها و لایتناهی. کتاب اول مثنوی را که بعدها در سه جلد انتشار یافت به ما آموزش می داد. من از استاد فروزانفر بسیار آموختم و هر جمله او برایم صفحه ای بود. تمام گفته های معمول و متداول زبان استاد فروزانفر طنزهایی شیرین و دلنشین بود که بسیاری از آن شیرین گفته ها را دکتر پارسی نژاد در مقاله «استادان من» آورده اند. بازگویی آنها تکرار مکررات است ولی در آنچه که در مقاله «انکار استادانم» درباره استاد فروزانفر خواندم که استاد به خاطر مدح دکتر مصدق و ترس از آن بعدها در صف سلام شاه گفته است «شکری خورده ام به رویم نیاورید» فکر کردم به زبان آوردن این کلام از زبان استاد دون شخصیت آن بزرگوار است و به همین جهت با تلفن از معاون استاد در دانشکده الهیات «دکتر عنایت الله مجیدی» که طی چهل سال از محارم و نزدیکان ایشان بودند استفسار کردم و ایشان منکر شدند و همچنین از همسرم دکتر فره وشى که بعضی از خاطره های یاد شده از استاد فروزانفر را در یادداشت های پارسی نژاد از او نیز شنیده بودم هرگز چنین مطلبی شنیده بودم. در آخر مقاله از دکتر عنایت الله مجیدی توضیحی در مورد استاد فروزانفر نقل شده است (۱)

استاد دیگر ما دکتر معین که یادش بخیر باد. **صبر بسیار باید پدر پیر فلک را
تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند بزاید**
آنقدر زیاد می دانست و آنقدر زیاد به من آموخت که وقتی می اندیشم از آن دنیای گسترده چقدر بهره بردم و چه زود در پنجاه و چند سالگی با یک حادثه ناپهنگام او را از دست دادیم می خواهم به پهنای صورتم اشک بریزم و فریاد بزنم که خداوندا چرا!... وقتی کلاس های دانشکده را پشت سر گذاشته بودم در جست و جوی و تبعات خودم هرگاه به مشکلی بر می خوردم در طلب راهنمایی برای گشایش مشکلم با اتوبوس از خانه ام تا سازمان لغت نامه دهخدا که سرپرستی آنجا با دکتر معین بود و غیرممکن بود که به آنجا بروی و ایشان در آنجا نباشند می رفتم.



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های ژوئن و جولای ۲۰۲۰

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

فعالیت‌ها و خدمات مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در دوره بیماری کوید-۱۹

در این شیوع ویروس کرونا ۲۰۱۹ و اعلام وضعیت اضطراری در آمریکا و به خصوص ایالت کالیفرنیا، فعالیت‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا نیز با تغییراتی روبه‌رو شده و این مرکز، تمهیداتی را برای خدمت‌رسانی در این دوره در نظر گرفته است. این تمهیدات به شرح ذیل است.

۱- خدمات عمومی:

خدماتی همانند عقد، ازدواج، طلاق، تشرف به اسلام، تدفین از سوی مرکز انجام می‌شود. اما برگزاری جلسات ترحیم و یا عروسی تا اطلاع ثانوی مقدور نیست.

۲- کمک به همشهریان نیازمند:

- توزیع ۸۵۰ وعده غذایی گرم بین بی‌خانمان‌های منطقه در ایام ماه رمضان.

همچنین با کمک برخی حامیان وفادار مرکز، بودجه‌ای متناسب در نظر گرفته شد تا به افرادی که در این دوره سخت یا کسری مالی روبه‌رو هستند، کمک‌هایی انجام شود.

لطفاً به سایت ما به نشانی WWW.ICCNC.ORG مراجعه کنید.

۳- برگزاری شایستگی آنلاین "در جست و جوی معنای پنهان" با اهدای ۲۰۰۰ دلار برای ۱۰ اثر برگزیده. مهلت ثبت نام تا ۲۰ ژوئن.

- پس از دستورات پیشگیرانه بهداشتی، ICCNC تمامی جلسات و نشست‌های فرهنگی حضوری خود را تعطیل و جلسات را به صورت آنلاین برگزار می‌کند.

۴- درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش شامل "شرح دفتر نخست مثنوی"، "دین و قدرت"، "شرح کیمیای سعادت امام محمد

غزالی" و "قرآن و انجیل" به صورت آنلاین و با استفاده از نرم‌افزار Zoom برگزار می‌شود.

۵- دعای کمیل و خطبه‌های نماز جمعه: دعای کمیل در ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ عصر روزهای پنج شنبه هر هفته و خطبه‌های نماز جمعه در ساعت ۱:۳۰ تا

۲:۳۰ عصر روز جمعه از سوی برادر احمد راشد سلیم برگزار می‌شود.

۶- جلسات شرح خطبه متفین از سوی آقای مصطفی دانشگر در ساعت ۱۲:۱۵ تا ۱:۱۵ روزهای شنبه هر هفته.

با مراجعه به سایت و شبکه‌های اجتماعی مرکز، از تازه‌ترین تغییرات در برنامه‌ها مطلع شوید.



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرف به اسلام، و تدفین



zoom

Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws.

At the present time, ICCNC can provide limited services for the wash and burial services.

please contact the office for details (510-832-7600)



Marriage: Islamic Marriage Ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D. C.



Divorce: The Islamic Divorce Ceremony and recitation of "Khotbeh Talagh"

at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interest in giving "Shahada" and

accepting Islam to become Muslims. We can held it via ZOOM. ICCNC issues a certificate for this process.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

هستند زیرپا می گذاریم؟ آیا می توان خدائی را دوست داشت که بر علیه نیمی از پرستنده هایش موضع گرفته است؟ چرا این رهبران فدراسیون قادر به دفاع از فوتبال نیستند تا به آقای جنتی بقبولانند که هیچ زنی به ورزشگاه نمی رود تا پر و پاچه مرد بازیگری را دید بزنند. مبارزه اصولی را در تاریکی نمی توان انجام داد. انسانی که به اصالت گفته های خود ایمان دارد و از آن دفاع می کند باید آشکارا پی آمدهای ناشی از آن را ببذیرد. چرا فوتبال را بی آبرو و بی حیثیت کرده اید! آیا روزی نامه ها مقصرند! آیا گوینده های چپ و راست ورزشی مقصرند! آیا پسر جوانی که تند تند حرف می زند و می خواهد جای آقای فردوسی پور را بگیرد مقصر است! آیا حرف های تکراری کارشناسان چیز تازه ای است! آیا باید صدای تلویزیون را کم کنیم چرا که آنها هرگز جواب درستی برای کسی ندارند و گاه به گاه وقت کشی می کنند و گاه نیز پاسخ از قبل آماده ای را که از حفظ کرده اند و یا ردپای خاطره ای را که در کلاسی گذرانده اند. هیچ کدام از این گوینده های تلویزیونی پیشرفتی نداشته اند. به جام جهانی سلام می کنند و بعد اشک می ریزند. کسی نمی داند چرا؟ هنوز اغلب آنها فرق بین تکنیک و تکنیک را نمی دانند. تند و تند از سیستم حرف می زنند در حالی که سیستم یعنی طرز چیدن بازیکنان درون زمین بازی و اگر شما صاحب ایده هایی نیستید که سیستم شما حرکت کند بنابراین بهتر است تماشاگر خود را گم راه نکنید. مجلس شورای اسلامی، مسابقه دادن ورزشکاران ایرانی را با ورزشکاران اسرائیلی رد کرد و هیچ دلیل قانع کننده ای هم برایش نیست. مانند همان دلیلی که نابغه جوان شطرنج باز ایرانی را فراری داد تا پسر جوان و بسیار مستعد پناهنده فرانسه شود و بسیاری دیگر. هیچ روزنامه نویسی نمی پرسد چرا عرب ها، فلسطینی ها و همه و همه با اسرائیلی ها مسابقه می دهند ولی ما این ورزش را به تعلیق خواهیم انداخت و فدراسیون بین المللی ورزش ها تصمیم خواهد گرفت. آیا ما فقط باید در حصار قرنطینه ای که به گرد خود ساخته ایم باقی بمانیم و فاصله مان را حفظ کنیم که از حضرت کرونا در امان بمانیم!؟

بتوانیم بهتر و کامل تر به کند و کاو در ابعاد دیگر وجود پردازیم. این مربیان و بازیکنان مثل گادی منشا آمده اند و رفته اند و هر کسی بهره ای از این خوان یغما برده اند و حالا پرونده هایشان یکی بعد از دیگری رومی شود و ما ناگزیریم حقوق آنها را پردازیم. هیچ کدام از آنها کاری مانند کار نکرده اند. در محرم شال گردن سیاه در بر کرده اند و گاه به سینه زنی و مهمانی های عزاداری آقای احمدی نژاد هم رفته اند. تنی چند از آنها خیلی ها را شیفته خود کرده اند، اما باخت تیم ملی با آنها بسیار اسفناک بود مثل شکست های افسانه ای آقای ویلموس. او به فوتبال ملی بسیار لطمه زد خبری که فدراسیون آن را انکار نمی کند. آقای تاج می گوید او سر ما کلاه گذاشت. همه آنها هنوز هم طلب کارند. دو میلیون دلار پول کمی نیست، می توان هزاران خانواده ایرانی را برای ماه ها غذا داد و سیراب کرد. نفع بیشتری هم دارد تا پول را به آقای ویلموس داد. آیا آدم های مثل آنها نان هوشمندی شان را می خورند و ما نان عقب ماندگی مان را؟!؟

آیا در این سال های گمشده در غبار، این رسول های نجات دهنده ما چه کسانی بوده اند. اطلاعات حقوقی و تسلط آنها به زبان تا چه حد بوده است! در این خستگی تاریخی آنها نباید پاسخ گو باشند؟ فرصت طلب هائی که به جای ذهن تیز با شامه تیزتری قراردادها را بسته اند که کی روش و برانکو، شیفر می توانند تا آخر عمرشان از آن بهره مند گردن. به این نام ها نگاه کنید، آری هان، مصطفی، دنیزلی، کرانچای. آیا آمدن و رفتن این مربیان شگفت انگیز نیست. چه چیزی از آنها بجای مانده است؟

در سایت رسمی فدراسیون بین المللی فوتبال در یک مقاله عنوان می شود که هنوز زنان ایرانی نمی توانند به ورزشگاه ها راه یابند. در بسیاری از دنیا ورزشگاه ها مملو از خانم هاست. در ورزشگاه مملو از تماشاگر رئالی مادرید، بازیگری را می توان دید که بعد از گل زدن به میان تماشاگران می دود و مادرش را در آغوش می گیرد و می بوسد و مردم برایش دست می زنند. راستی چرا ما استعداد های زنان را که نیمه کاملی از آفرینش خداوند

ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

احترام قائل بود. روسای دو باشگاه دولتی استقلال و پرسپولیس باید به جای آنکه در قرنطینه منزل چائی گرم بنوشند، در زندان باشند و آب خنک نوش جان کنند. به این نام ها نظری بی افکنید، همه از راه دور ایران را سوء کرده اند. کارلوس پرتغالی، شیفر آلمانی، استراما چونی ایتالیائی و ویلموس بلژیکی، برانکو کرواسی و... باید پرسید چرا ایران را بی آبرو می کنید چرا وجدان فوتبال را از بین برده اید؟ آقای رئیس جمهور سه سال قبل در جمع هیاتی دانمارکی گفته بود که سیاست خارجی ما بر مبنای برد است. تازه می فهمیم که ایشان راست گفته اند و چه گفته اند:

هر کسی بیت المال را برد برد

هر کسی پول ها را به کانادا برد برد

هر کسی پول نفت را برد برد

هر کسی شرافت و آبروی مملکت را برد برد

اصلا هر کسی هرچی خواست برد برد

چه کسی این مربیان را آورده و پروده است، خدا می داند. خیلی از آنها را به بنگلادش هم راه نمی دهند. اغلب خود فکر می کنند فرشته ها به آنها کمک کرده اند.

فردالک ولف Fred Alan Wolf دانشمند فیزیک در دنیای هولوگرافیک رویاهای روشن آدمی را به خوبی توضیح داده است. بدین معنی، رویاهایی که به طور غیرطبیعی آنچنان روشن و آشکارند که انگار شخص رویابین بیدار است. ولف بر این باور است که رویاهایی این چنین بواقع حکم ملاقات با رویت واقعیات، موازی ما با واقعیات روزمره است و اینکه الگوهای هولوگرافیک به ما اجازه خواهد داد آگاهی را گسترش دهیم تا

به راستی آیا این اخبار و این رادیو تلویزیون است که ما به دوران قبيله نشینی باز می گردانند. یک قبيله بزرگ و جهانی کرونا زده. وقتی کره جغرافیا را می بینم سرم به دوران می افتد. حضرت کرونا خودی نمی شناسد و همه مرزها را در نور دیده است. آیا این دهکده کوچک و جهانی ورزش دوباره روی خوشبختی را از نو خواهد دید؟ آیا باید همه چیز را فقط و فقط از تلویزیون نظاره گر بود؟ ورزشگاه های خالی چه شوری را در ورزشکار ایجاد می کنند! همه چیز از راه دور است. «لطفا فاصله خود را حفظ کنید.»

بدون اختیار یاد فیزیک دان روس Leonid Vasiliev لئونید واسیلیف می افتم او در کتابش آزمون هایی درباره تاثیر گذاری از راه دور (Influence in Distant Experiments) در بررسی و تحقیق خاص در آلمان دهه ۱۹۵۰ می گوید که به کشفیات مشابهی رسیده بود. در آن بررسی شخصی هیپنوتیزم شده نه تنها مزه آنچه را که هیپنوتیزم گر با ذایقه اش می چشید احساس می کرد بلکه درست همان لحظه چشمک که نوری به چشم هیپنوتیزم گر تابیده بود یا همان که هیپنوتیزم گر به خاطر استنشام آمونیاک عطسه کرده بود، او نیز عطسه می کرد یا تیک تاک ساعتی را که بیخ گوش هیپنوتیزم گر نگه داشته بودند او نیز می شنید و یا وقتی که هیپنوتیزم گر سوزنی را به بدنش فرو می برد او نیز احساس درد می کرد. همه این ها تحت حفاظت شرایطی سخت بود که نمی توانست اطلاعات لازم را از طریق حواسش بدست آورد. پس از راه دور باید برای ورزش ایران احساس درد کنیم چرا که باید برای عقل و منطق انسان

The Eye School Math Institute

Sign Up For:

Common Core Math Classes K-8

Algebra 1 & 2

Pre-Calculus

Calculus AB & BC

Online Classes M-Th

Call: (925) 786-1011 Text: (925) 786-1097

www.theeyeschoolmath.com



ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک،

کسب و کار و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624



به رابطه مرد و زن، نابرابری حقوقی مایه گرفته از شرع بین مردان و زنان، دفاع بخشی از جامعه و حاکمیت از کودک همسری، عدم وجود قوانین قوی حمایتی از قربانیان خشونت‌های ناموسی و فقدان خانه‌های امن برای حفاظت از قربانیان و نبودن آزادی بیان کامل برای به زیر سوال کشیدن مسئولین همه در وقوع این فجایع سهم دارند. گویا در ایران ابر و باد مه و خورشید و فلک در پیمانی شوم دست بدست هم داده‌اند تا داس مرگ پدر گلوی دختر ۱۴ ساله ببرد و آتش خشم برادر پیکر خواهر بسوزاند.

شده است. هرچند در مورد قتل‌های ناموسی قانون در ایران آسان‌گیر است و در ایران مرد به‌خاطر این قبیل قتل‌ها به مرگ محکوم نمی‌شود. در همه کشورهای پیشرفته دنیا در کنار آموزش‌های مداوم از سنین کودکی، قوانین حمایتی از قربانیان خشونت خانگی، خانه‌های امنی برای زنان و دختران یا کودکانی که قربانی این نوع خشونت هستند وجود دارد تا سرپناهی باشد برای زنان و دختران فراری از خانه یا تحت فشار و آزار نزدیکان. در ایران اما این معضل چندجانبه است. نگاه اجتماعی یا عقب‌مانده جامعه سنتی

داس مرگ در گیلان

حمید فرخنده

بود با توجه به خطری که او را تهدید می‌کند به خانه‌اش تحویل ندهند و آنها این خطر را جدی نگرفته‌اند و در نتیجه به سهم خود در این ماجرای دردناک مقصرند. مامور یا ماموران درگیر در این ماجرا باید پاسخ دهند چرا با وجود چنین تهدیدی برای جان رومینا و درخواست او، وی را به خانه‌اش که پدری خشمگین در انتظارش بوده تحویل داده‌اند؟ چهارم اینکه فردی که رومینا با او فرار کرده بوده بیش از دو برابر او سن داشته و تقریباً هم سن پدر او بوده است. در یک نظام قانونمند که در آن عرف سن قانونی رعایت می‌شود این نوع رابطه کودک‌ربایی محسوب می‌شود و قانون برای حفاظت از رومینا و خانواده‌اش باید فرد مورد نظر را تحت تعقیب قانونی قرار می‌داده است. و نهایتاً اینکه یک دختر بچه ۱۴ ساله که عاشق یک مرد ۲۸ یا ۳۵ ساله می‌شود قطعاً به روان درمانی و کمک روانکاو احتیاج دارد. نکته تاسف برانگیز دیگر این است که مادر رومینا خواستار قصاص شوهر خود

در فاصله تنها چند روز دو قتل ناموسی تکان‌دهنده در استان گیلان اتفاق افتاده است. کودکی ۱۴ ساله با داس پدر سر بریده می‌شود و پیکر دختر دیگری در آتش خشم برادر می‌سوزد. این قتل‌ها در ایران هر از چندی روی می‌دهد و متأسفانه آخرین آن نیز نخواهد بود. چرا که زمینه برای انجام این اتفاقات ناگوار هم از نظر فرهنگی و هم در عرصه قانونی فراهم است. آنچه اما این قتل‌های فجیع را در میان دیگر قتل‌های ناموسی برجسته چنانکه برخی ناظران دیگر هم اشاره کرده‌اند این است که این دو مورد در استان گیلان اتفاق افتاده که معمولاً از فرهنگ مدارای بالاتری (اگر بالاترین نباشد) در میان استان‌های کشور داراست. اگر در گیلان این اتفاقات در مدت کوتاهی از هم می‌افتد در استان‌های سنتی‌تر و دارای تعصب مذهبی بیشتر باید منتظر چه باشیم؟ دوم اینکه در مورد رومینا مقتول کودک محسوب می‌شود. سوم اینکه ظاهراً رومینا از ماموران خواسته



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴ (۴۰۸)

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت‌ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

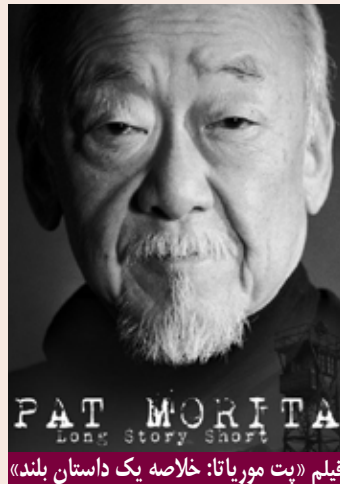
940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

کلمبیا فارغ التحصیل شده، با ورود به سینما در مقام تهیه کننده و کارگردان فیلم هایی چون: آمریکا را دوباره بخندان، کندوان (درباره زلزله ایران)، دست خالی... و چند فیلم دیگر هم ساخته، اما مستند «پت موریتا» او را نسبت به فیلم های دیگرش مشخص تر می کند. چه از نظر انتخاب سوزه که او نیز نظیر کاراکتر فیلم «کاراته کید» دارای کمر بند سیاه در کاراته است که شاید همین موجب شد تا او را راغب کند چنین مستندی را تهیه و کارگردانی کند.

آنچه این فیلم نشان می دهد، یک پوشش کامل از زندگی شخصیتی است که با وجود مشکلاتی که به عنوان یک «فرد در اقلیت» (ژاپنی بودن آن هم در زمان جنگ با ژاپن که منجر به ارسال آنها به اردوگاه ها شد) و زندگی شخصی که با وجود پستی و بلندی هایش، فرد را به دنیای کمدی سوق می دهد تا ناراحتی های زندگی شخصی را با خندانند مردم پنهان کند تا آنجا که به اوج حرفه خود دست می یابد و نظیر زندگی اکثر کمیدین ها به تراژدی ختم می شود.

«درخشانیان» (که با اسم آمریکایی «که ون درک» در هالیوود فعالیت می کند) توانسته کلیه این لحظات را به خوبی در فیلمش منعکس کند و مستندی حرفه ای و قابل تعمق بوجود بیاورد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

جدی هم روی آورد، اما بیشتر به خاطر کمدی بودنش شهرت دارد. اخیراً «کیوان درخشانیان» کارگردان و تهیه کننده ایرانی تبار هالیوود مستندی درباره او ساخته به اسم «پت موریتا: خلاصه یک داستان بلند» که به کلیه جوانب، زمان ها، افرادی که با او در تماس بودند، بازیگرانی که در فیلم و تلویزیون در کنار او نقش



فیلم «پت موریتا: خلاصه یک داستان بلند»

بازی کرده اند، یا خاطره ای از او دارند، با استفاده از قطعات فیلم ها و برنامه های تلویزیونی، فیلمی بوجود آورده که در خور یک بازیگر مطرح در هنر بازیگریست. «درخشانیان» در رشته فیلم از دانشگاه

دنیای سینما

سعید شفا



«فیلمفارسی» و نگاهی به تاریخ سینمای ایران

«فیلمفارسی» ساخته مستند ساز ایرانی مقیم انگلیس «احسان خوشبخت» یکی از معدود فیلم هایی است که تاریخ سینما در ایران را با جریانات سیاسی در زمان پیدایش آن در ایران به نمایش می گذارد. فیلم با آتش سوزی سینما رفس و آغاز رژیم اسلامی شروع و بلافاصله به سر منشاء آن در سال ۱۹۲۲ و فیلم «دختر لر» به عقب می رود و موازی با جریانات سیاسی و فیلم هایی که از زمان قاجار شروع و به دوران پهلوی متصل می شود ادامه پیدا می کند.

کلید محبوبیت فیلم های فارسی و



فیلم «فیلمفارسی»

تم استفاده شده «فیلمفارسی» توسط «هوشنگ کاووسی» برای نخستین بار، پیروزی طبقه فقیر و کارگری بر طبقه غنی و ثروتمند بود. اغلب، کاراکتر یک مرد فقیر و کارگر با دختر پولداری آشنا می شد و دختر به او دل می باخت و هر دو با پایانی خوش به سوی آینده شان می رفتند. مصرف کننده فیلم های فارسی هم همین طبقه پایین اجتماع بود که با دیدن این فیلم ها، هر چند سطحی، امیدی در دلشان ایجاد می شد که شاید آنها نیز با یافتن زنی پولدار، از موقعیت و طبقه کارگری به فردی پولدار و خوشبخت تبدیل شوند.

این سبک فیلم که با فیلم «گنج قارون» به اوج رسید تا دهه ۱۳۴۰ و ۵۰ ادامه یافت تا اینکه با فیلم «قیصر» دچار تحول شد و برای مدت زمانی فیلم های جاهلی جای آن را گرفت. این دوره هم با چند فیلم متفاوت مثل «گاو»، «خداحافظ

رفیق»، «تنگسیر»... دچار تحول دیگری شد و ضد قهرمان مد روز شد که تا آغاز انقلاب و سوزانده شدن سینماها و ممنوع الکار شدن اکثر دست اندرکاران رژیم قبلی، برای مدتی بطور کلی متوقف شد تا توانست هویت جدیدی برای خود پیدا کند. فیلم هایی که ریشه مذهبی داشت، بعد به خاطر جنگ با عراق، فیلم های جنگی و میهنی پرده سینماها را اشغال کرد تا اینکه باز موج جدیدی در این سینما رخ داد که حاصل آن سینمای شناخته شده امروز ایران است.

اما فیلم «فیلمفارسی» گرچه در مورد فیلم های نخست سینمای ایران تا کیدی ندارد، اما با پیش گرفتن تم سیاسی، کودتای مصدق، بازگشت شاه، و تغییراتی که کلا در جامعه پدید آمد، فیلم های این دوره را با تم های زن، سکس، جاهلی، کاباره، رقص و آواز... مدنظر قرار می دهد و تاکیدش را روی این موارد قرار می دهد و با کنایه های سیاسی (جشن های ۲۵۰۰ ساله)، آن را به چند مسیر مختلف می کشاند.

آنچه فیلم کم دارد، اشاره یا نگاه به فیلم هایی است که با وجود عدم دیده نشدنشان توسط اکثریت، جای ویژه ای در سینمای ایران دارند. فیلم های: شب قوزی (ساخته: فرخ غفاری)، خشت و آینه (ساخته ابراهیم گلستان)... که هر کدام پایه های سینمای ایران را بعد از دوران مبتدی بودنش استوار کردند.

فیلمساز ایرانی، بازیگر آمریکایی

سینماورهای دنیا اکثراً فیلم «کاراته کید» و مربی ژاپنی فیلم «آقای میاگی» را به یاد می آورند. این سری فیلم که چند نسل را سرگرم کرده درباره کودکانی است که در مدرسه و جامعه توسط همسالانشان مورد تعدی قرار می گیرند. نقش این مربی ژاپنی را که اکثراً به نام کاراکترش می شناسند، یک بازیگر آمریکایی ژاپنی به اسم «پت موریتا» بازی می کرد که در سینما و تلویزیون آمریکا به خاطر نقش هایش در سریال معروف «روزهای خوش» (هپی دیز) و بی شماری دیگر در دهه ۱۹۸۰ معروفیت بسیاری پیدا کرده بود. «موریتا» بازیگری را از نقش های کمدی شروع کرد و بعد گرچه به نقش های

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law



♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

کلاس دکتر الهی بود. این مرد خداوند اخلاق و معرفت است. با اینکه شهرت دنیائی دارد اما خودش را گم نکرده و یابو برش نداشته. هنوز بعد از این همه سال، خودش را در برابر استادانش همان شاگرد کوچک می داند. به قول معروف (درخت هرچه پربارتر سر به زیر تر است). آن شب هادی تابلوی زیبایی را برای مان آورد که عکس همان گربه معروف را محمود زنده رودی با زیبایی تمام در تابلو جا داده بود و هادی شعر قشنگ (بچه ها این گربه هه ایران ماست) را در اطراف نقشه گربه ای ایران نوشته بود. صحبت محمود زنده رودی را که کردم یادم آمد که وقتی دکتر الهی در فرانسه بود، دکتر مصباح زاده از من خواست که در کتابخانه دانشکده علوم ارتباطات، به سمت سرپرست کتابخانه بعدازظهرها مشغول کار باشم. او می دانست که صبح ها به کار تدریس در دبیرستان ها مشغولم. بنابراین می خواست که در غیبت پسرخاله بیکار نمانم. در این سمت بچه های دانشکده را خوب می شناختم. دسته اول دانشجویان جوانی بودند که با سری پرشور آمده بودند که در این دانشکده درس بخوانند و روزنامه نگار شوند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

در سطح پائینی هستند و در حقیقت فحش نامه هستند. اگر هفته ای سر و تن کسی را نشورند مجله شان به فروش نمی رسد و روی زانو هستند. وقتی دستشان را می گیری و کمکی چه مادی و چه معنوی از طروق مختلف به آنها می کنی، بی شرمانه به رویت پنجه می کشند. این ها معمولا یک تیم خانوادگی هستند و با تکنیک عمل می کنند. خیلی هم حرفه ای هستند. بختیار و مصدق و شاه و پوتین هم برایشان فرقی ندارد. به کسی وفادار نیستند. با دروغ و فحش، به کار مثلا روزنامه نگاری ادامه می دهند، خیلی هم افتخار می کنند که در فحاشی سبک دارند. درست است در این مورد واقعا تک هستند چون سبک شان که فحاشی است مخصوص خودشان است و غیر قابل تقلید.»

صحبت گربه شد یاد هادی خرسندی افتادم. یکی از سال هایی که به سانفرانسیسکو آمده بود شب منزل ما مهمان بود. صحبت از دیدار با یکی از هنرمندان شریف و خوشنام که در جنوب فرانسه زندگی می کند شد. او محمود زنده رودی است. محمود شاگرد مستقیم دکتر الهی نبود، فقط مدت کوتاهی در کلاس های روزنامه نگاری وزارت اطلاعات شرکت می کرد که استاد آن



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهر خند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

ای کرد و گفت: «بگذار داستانی برایت بگویم که بی ربط به صحبت های تو نیست. یک روز یک دوست آمریکائی از من پرسید: (می دانی چرا نقشه مملکت شما شکل گربه است؟) گفتم: (نه، ولی خیلی قشنگ است. از نقشه ایتالیا که شکل چکمه است خیلی قشنگ تر است.) دوست آمریکائی ام سری تکان داد و گفت: (صحبت زیبایی نیست. پرسیدم آیا می دانی چرا مملکت شما در نقشه شکل گربه است؟) گفتم: (نه، تو بگو.) آن آقای آمریکائی گفت: (برای اینکه اغلب ایرانی ها گربه صفتند. وقتی بهشان محبت می کنی و برایشان سنگ تمام می گذاری خرشان که از پل گذشت به جای تشکر برویت پنجه می کشند.)»

حرف های زیبا را تصدیق کردم و گفتم: «دوست آمریکائی تو راست گفته. در همین لس آنجلس شما، وسائل ارتباط جمعی را می شناسم که از دید حرفه ای

دوست و خویشاوند زیبایی دارم که از هر جهت زیباست. او در اورنج کانتی زندگی میکند. کلمه دوست را اول به کار بردم چون برای آن احترام بیشتری قائلم تا خویشاوند. دوست برایم عزیزتر است و این خویشاوند، این خانم زیبا بیشتر دوست من است تا خویشاوندم و واقعا به دوستی اش می بالم. به گفته سعدی (که دوستان وفادار بهتر از خویشند). خیلی به هم نزدیک هستیم و با هم زیاد درد دل می کنیم.

چند روز پیش با او صحبت می کردم دلم خیلی پر بود از نامردی ها، از ناریفی ها و از آدم های گربه صفت. از آدم هائی که نان را به نرخ روز می خورند و از هر طرف که باد بیاید بادش می دهند و محبت و کمک های دوستان را چه مادی چه معنوی به حساب زرنگی و قابلیت خود می گذارند.

وقتی صحبت من تمام شد زیبا خنده



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408) 559-7864

Cell: (408) 771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی زبان
از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa

 **By Appointment Only**

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

منطقه فضول آباد

وقتی با کسی میانه ات بهم میخوره:

- ❖ یکی میگه تقصیر خودته، رو دادی!
- ❖ یکی میگه پس اینطور شد، راس میگی؟
- ❖ یکی میگه بهت گفتم همین جوری نمیشه با همه دوست شد!
- ❖ یکی میگه من خوب میشناسمش!
- ❖ یکی میگه قابل تحمل نیسی!
- ❖ یکی میگه همشهرینه؟
- ❖ یکی میگه اینو دیگه کجا پیدا کرده بودی!
- ❖ یکی میگه اگه اینطوری ولش کن!
- ❖ یکی میگه بهت گفتم با همه دوست نشو!
- ❖ یکی میگه دیگه تحویلش نگیر!
- ❖ یکی میگه فامیلت که نیسی؟
- ❖ یکی میگه اگه چشاتو باز می کردی با هر کی دوست نمی شدی!
- ❖ یکی میگه حالا بگو ببینم چی شده؟
- ❖ یکی میگه نمی خواد برای من تعریف کنی میشناسمش!
- ❖ یکی میگه بگرد دوست خوب پیدا کن!
- ❖ فقط یکی گفت من نمیگم حالا چکار کن خودت هر طور بهتره عمل کن. ما دخالت نمی کنیم فردا باز با هم دوست میشین شرمندگیش میمونه برای ما!
- ❖ راستی یکی هم گفت بزنی تو دهنش رو نده! (ضمنا او را هم نمی شناخت)

یک خانواده اهل دیانت و عبادت دنیا آمد و برحسب امکانات آن زمان درس خواند و سپس دوره های حقوقی و قضایی دید. در این راستا کارشناس وزارت دادگستری گردید.

نام پیکرنگار. بعد از آشنایی بیشتر با وی معلوم شد او پسر معلم نقاشی مینباتور استاد حسین بهزاد است. روزی از وی خواستم از پدرش بر ایمان بگویم. وی چنین گفت: «پدرم در سال ۱۲۶۳ در تهران در

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمانت-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



بر خورداری که آثاری هنری و متعالی ارائه دهی. سپس به اندرز او می پردازد و چنین می گوید: چیزی که تو نیاز داری احترام به استعدادی است که از آن برخوردار می و کمیاب است. از عجولانه نوشتن پرهیز کن. من نمی دانم که از چه راهی گذران می کنی. اگر منابع مالی ات محدود است، گرسنگی بکش. همانطور که ما در دوران خودمان گرسنگی کشیدیم کار باید پرورده شود، صیقل پیدا کند، نه این که در یک زهفته نوشته شود. چخوف نیز در جواب نامه ای نوشت که چند خط آن چنین است: نامه شما، خیرخواه مهربان و بسیار محبوب همچون صاعقه بر من فرود آمد. کمابیش اشک ریختم و به هیجان آمدم و اکنون احساس می کنم که تأثیری ژرف بر روحم به جا گذاشته.

معلم و استاد حسین بهزاد کی بود؟

چند سالی در گلستان پنجم پاسداران در تهران مستاجر جناب سرهنگی بودیم به

تحسین هنر نویسندگی چخوف
هنگامی که چخوف چشمش به امضای گریگوریچ در پای نامه افتاد باور نمی کرد که درست می بیند و به این فکر فرو رفت که دست به چه کاری زده که سزاوار چنین پاداشی است! تاریخ نامه مارس ۱۸۸۶ بود! گریگوریچ نوشته بود که ابتدا یکی از آثار چخوف را با امضای آنتوشا چخوف خوانده و از آن پس هر چه را با این نام دیده ناخوانده نگاشته است. گریگوریچ در نامش به چخوف نوشته بود که اگر جرات داشته باشم در کار تو داوری کنم باید بگویم که تو بی تردید از استعداد نویسندگی برخوردار می و استعداد چیزی است که نویسنده را از خیل آدم های قلم به دست متمایز می کند. ویژگی آثار نیز تخیل درونی، توصیف های استادانه و شیوه ایست که در آنها، با آوردن چند کلمه تصویر کاملی از ابدی در غروب آفتاب به دست می دهی و تو از این توانایی

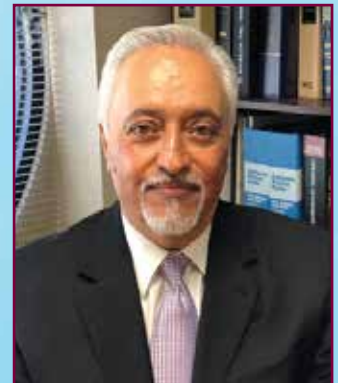
دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت

وکلا سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

فرا رسیدن بهار و نوروز باستانی بر شما مبارک باد



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



مردی به وسعت تنهایی

که می‌چیدند، رمضان رضائی مسئول حروفچینی آن را می‌برد و او غلط‌گیری اول را می‌کرد و بعد اجازه چاپ می‌داد. او تنها نویسنده مستقل مجله بود که رجاء مطلبش را می‌دید اما در آن دست نمی‌برد. چون محیط شرط کرده بود که: «یا همان که من می‌نویسم. یا اصلاً نمی‌نویسم». ندیده دانسته بودم که آدمی استوار، سرسخت و یک‌دنده است.

یک روز اداره مجله بر سر یکی از مقالات محیط که هر هفته بیشتر از هفته قبل گل می‌کرد، بهم ریخت. تهران مصور یک مجله دست راستی و مورد توجه مقامات بود و محیط بیرحمانه انتقاد می‌کرد. با آن که هنوز انقلاب سفید شروع نشده بود و در نتیجه مجله با عقده‌های وزارت اطلاعات سر و کار نداشت، کار مطبوعات بی نظارت هم نبود. اول‌ها سرهنگ شاهین و بعدها سرهنگ سعادت‌مند وظیفه‌شان تشخیص «روا» از «ناروا» بود (و این دومی چه مأمور معذور انسان و مهربانی بود و چه بیگناهی به جوخه اعدام سپرده شد). با آن که رجاء به محیط گاه گاهی در لفاظی‌ها و اشاره درباره تندی مقاله‌هایش هشدارهایی می‌داد، اما آن روز که بقول معروف اداره را بهم ریخت داستان انتقاد از فرهنگ و دانشگاه و اینها نبود. عبدالناصر رفته بود

و امام بدر را کله پا کرده بود و این جسارت در سرنگونی «امام‌شاه» اصلاً برای دولت شاهنشاهی خوشایند نبود. در این رابطه هفته پیش محیط مقاله‌ای درباره سوابق تاریخی ایران و یمن نوشته بود و در این هفته در مقاله دوم که هنوز چاپ نشده بود حکایت‌ها از فساد خاندان امام آورده بود و سقوط او را امری محتوم قلمداد کرده بود و جناب سرهنگ مجله را زیر چاپ نگهداشته بود و خواسته بود که مقاله عوض شود. مهندس والا زنگ زد که تو هم بیا پائین.

در اتاق والا مردی نشسته بود درشت و خشن با ابروهای بلند سایه افکن بر چشم‌هایی ریز و باهوش، پنهان در پشت عینکی گرد و صدایی خش‌دار از تنگ نفس و می‌جوشید و می‌خروشید و به همه بد و بیراه می‌گفت. من آهسته گوشه تاریک اتاق

به کلاس دوم دبستان که رفتم پدرم یک بوستان سعدی برایم خرید به عنوان جایزه - که آن روزها به آن «پری» می‌گفتند - و کتاب را متن خارج از درس مدرسه قرار داد. کتابی بود با چاپ سربی نسبتاً خوب و خوانا، کاغذ بد و صحافی بدتر. بر پشت جلد کتاب نام مصحح آن به خط نسخ اعراب دار خوشی نوشته شده بود و من با این نام از آن سال آشنا شدم: «محمد محیط طباطبائی»

حدود سال‌های ۳۸ و ۳۹ بود. یک روز عبدالله والا آمد به هیأت تحریریه تهران مصور و یک مقاله به دست محمود رجاء سردبیر مجله داد و گفت: «چند روز پیش که داشتم می‌آمدم دفتر، سر کوچه روبرو به یک معلم قدیم برخوردم که خسته و نزار و عصا زنان داشت می‌پیچید توی کوچه. سلام کردم مرا فوری شناخت. همراهش به راه افتادم و از احوالش پرسیدم. شکسته‌دل و خسته‌احوال بود. از ناسپاسی دستگاه فرهنگ شکایت داشت. فکر کردم از این مرد که یک دنیا اطلاعات و دانش دارد، استفاده کنیم. خواهش کردم مقاله‌ای برای من بنویسد. به‌زحمت قبول کرد و با هزار شرط مقاله را بخوانید ببینید چطور است؟»

رجاء که مهربان‌ترین و ملایم‌ترین سردبیری بود که من به خود دیده‌ام، مقاله را گرفت و همینکه اسم نویسنده را دید از جا جست و گفت: «آقای محیط یک سرمایه به تمام معنی است. معلم تاریخ و جغرافی من هم بوده است.» دو تا دیگر از همکاران استخوان‌دار هم تأکید کردند که شاگرد او بوده‌اند و او معلم سختگیر و کج خلقی بوده است. از آن هفته به بعد مقالات «محیط طباطبائی» در صفحه پنج تهران مصور چاپ شد و من که پاورقی نویسنده مجله بودم با او همکار شدم بدون آن که وی را دیده باشم.

محیط به دفتر مجله نمی‌آمد. «سجاد کریمیان» (که کار راه انداز مجله بود) یا آدم می‌فرستاد و یا خودش می‌رفت و مقاله‌ها را از او که در کوچه شاهین نوری درست روبروی دفتر مجله در خیابان ژاله خانه داشت می‌گرفت و پس از این

و با احاطه کامل در باره آن سخن می‌گفت. محیط بر بسیاری از موضوعات زمان و مسائل روز محیط بود و به این جهت در کنار او که بودی احساس می‌کردی به یک دائره المعارف فشرده، جامع و غنی دسترسی داری. او سال‌ها مجله وزارت معارف و سپس فرهنگ را اداره کرده بود و شکفت آن که سید زواره‌ای در پیش از المپیک ۱۹۳۶ برلن اولین مقاله جامع را درباره بازی‌های المپیک در همین مجله به ترجمه و تحریر خود منتشر ساخته بود. اگر بر او خرده می‌گرفتند چه باک؟ محیط یک روزنامه‌نگار دانشمند بود و گاه دانش روزنامه‌ای او بر دانش بسیاری از دانشوران پیشی می‌گرفت.

سال‌های آخری که در تهران بودم و کار اداره و آموزش بخش روزنامه‌نگاری مدرسه ارتباطات اجتماعی بر عهده من بود، سعی بر این داشتم که آن مدرسه حرفی را هر چه می‌توانم با یاری گرفتن از اهل قلم به حرفه نزدیکتر کنم، محیط را یافتم. با اطلاعی که از وسعت مطالعات و مشاهدات او در تاریخ مطبوعات داشتم، خواهش کردم بیاید و متصدی این درس بشود. همان نگاه ملامت‌بار و شیطان‌ش را به من انداخت و گفت: «آقا، ما که دکتر نیستیم، ما که پروفیسور نیستیم. دانشگاه مال آقایان دکترهاست» و بعد خندید. خنده‌ای تلخ که کاغذ سواد را باور نداشت و شنیدم که حاصل تعلیمات و جزوه‌های درسی او در آن کلاس و مدرسه اخیراً بصورت کتابی در تهران منتشر شده است. این کتاب حاصل بازگشت محیط به کلاس درس است. آنهم در سال‌هایی که موج دکترهای رنگارنگ، آموزش عالی ایران را بی‌رنگ کرده بود و کلاس محیط همیشه پر از شاگرد بود. شاگردانی که زبان تند و بی‌پرده پیرمرد را دوست می‌داشتند دنباله مطلب در صفحه ۵۶

ماهنامه پژواک

با دج آگهی در ماهنامه پژواک، پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا

خاموشی دریا

ایرج پارسی نژاد

دوشنبه پانزده اردیبهشت خبر رسید که استاد نجف ما به هزار سالگان پیوسته است. من تا هشت ماه پیش که در تهران بودم، هر صبح جمعه همراه دوستان قدیم به دیدارش میرفتم. در آخرین دیدار دیدم که او دیگر در بستر افتاده و توان گفتار ندارد. با لبخندی دست مرا گرفت. من رویش را بوسیدم و خداحافظی کردم.

افسوس! ... دهن باغچه دارد آرام آرام از خاطرات سبز تهی می شود. من از نجف از روزگار نوجوانی خاطره های بسیار دارم که همه را در کتاب خاطراتم آورده ام. «کار در مؤسسه انتشارات فرانکلین» تکه ای است از این خاطرات که نقل آن در اینجا بی مناسبت نیست:

سابقه آشنایی و انس و الفت من با نجف دریابندری، به روزگار نوجوانی من و جوانی او در آبادان، در سال های پیش از ۱۳۳۰، برمی گردد. نجف پس از آغاز کار خود در مؤسسه انتشارات فرانکلین، روزی در زمستان ۱۳۴۱، مرا خواست. مدیر قسمت تولید مؤسسه، مجید روشنگر، به جانشینی داریوش همایون به سازمان کتاب های جیبی وابسته به فرانکلین رفته بود، از من می خواست که به جای او کار کنم.

قسمت تولید مؤسسه جایی بود که در آن افرادی به کار تصحیح نمونه های چاپخانه و آماده سازی کتاب سرگرم بودند. این افراد جوانانی بودند که با برخورداری از سواد فارسی کافی، با زبان انگلیسی نیز در حد نیاز آشنایی داشتند. از میان ایشان علی صلحجو و مصطفی اسلامیه به یاد من مانده که در سال های بعد به کار ترجمه و ویراستاری کتاب پرداختند. ناگفته نماند که در فرانکلین کتاب ها را پیش از چاپ «ادیت»، یا به اصطلاح امروز «ویرایش» می کردند. آغازکننده کار «ادیتینگ» یا «ویراستاری» فرانکلین بود. ماجرا از این قرار است که همایون صنعتی زاده مدیر مؤسسه؛ دکتر سیروس پرهام را، که تازه درسش را در آمریکا تمام کرده بود، به همکاری فراخواند و کار مقابله ترجمه ها را با متن انگلیسی آن به او سپرد. در پی او بود که منوچهر انور و فتح الله مجتبابی به این کار دعوت شدند و پس از ایشان نجف دریابندری، که تازه محکومیت زندانی سیاسی اش را تمام کرده بود، کار خود را به عنوان سردبیر آن مؤسسه شروع کرد. نجف به راستی در هوش و ذوق و شوخ

طبعی تافته جدا بافته ای بود که همتای او را در هیچ جا ندیدم. برای من لطف حضور در اتاق او موجب آشنایی ام با دوستانش، افرادی مثل ایرج پزشک نیا، هوشنگ پیرنظر، کاوه دهگان، عبدالرحیم احمدی و اشخاص دیگری بود که همگی ایشان مثل من نجف را دوست داشتند و به دیدار او می آمدند. بعضی از خاطره هایی که از نجف دارم و روایت هایی که از زبان او شنیده ام چنان شیرین است که از یاد رفتنی نیست. نجف می گفت احمد فردید، استاد فلسفه، به درخواست دوستدارانش در یکی از روزهای هفته در خانه امیرحسین جهاننگلو در اختیاریه شمیران می آمد. کسانی مانند داوری اردکانی، اعوانی و جلیلی دورش را می گرفتند. استاد با کاربرد اصطلاحات خاص خودش درباره هیدر و ساحت حضوری و کون التفاتی، حرف های بیهوده نامفهوم می زد تا حاضران را از عمق افکار فلسفی خود متحیر کند. نجف می گفت چند بار جهاننگلو، که دوست همکار سابقم در شرکت نفت بود، خواست که من به این «نشست های فریدیه» به خانه اش بروم. من هم توجهی نمی کردم. دست آخر از من قول گرفت و من رفتم. همانطور که شنیده بودم دیدم که استاد بر صدر نشسته و یک ریز سخن می گوید. حاضران هم آرام و ساکت گوش سپرده بودند. اما چیزی که در آن روز توجه مرا جلب کرد حضور مرد تنومندی بود که در صف نعال مجلس نشسته بود. سر و وضع او به هیچوجه نشان نمی داد که از اصحاب فلسفه باشد و چیزی از «آن مباحثی که در آن حلقه جنون می رفت» حالی اش باشد. ناگهان استاد در میانه گفتار خود مکث کرد. رو کرد به مرد تنومند و پرسید: «متوجه هستی؟» مرد بی اختیار گفت: «نه استاد! اینجوری ها هم که می فرمایید نیست!» نجف می گفت بعداً من پی بردم که آن مرد که آن حرف حسابی را زد، راننده جهاننگلو بوده که طبق قرار آن روز به خانه او آمده بود تا او را به شکار ببرد. ارباب به او گفته برو در اتاق بنشین تا من حاضر شوم. مرد بخت برگشته هم ناچار به آن مجلس وارد شده و مخاطب واقع شده بود.

نجف در آخر این روایت خود می گفت: «فی الواقع مرد راست گفت. اینجور هم که استاد می فرمود نبود!» روایت دیگری که درباره مجالس خانه



جهاننگلو از نجف شنیدم این بود که روزی همینطور که فردید سخن می راند ناگهان علیرضا حیدری (مدیر انتشارات خوارزمی)، وارد شد و حرف استاد را قطع کرد و با لحن تأسف باری گفت: «استاد، خبر بدی دارم. دکتر صورتگر فوت شد.» فردید بی هیچ تأمل و تأسفی پکی به سیگارش زد و گفت: «خدا بیامرزدش. آدم بیشرافی بود!»

نجف همیشه بعد از این روایت فقهه معروف خود را سر می داد و می گفت: «واقعیت این است که صورتگر بسیار شریف تر از فردید بود.»

خاطره های شیرینی از موهبت همنشینی و همراهی با نجف در

فرانکلین هم به یادمانده است: دوستم علی هاشمی به من گفته بود رفیقی دارد که سرهنگ بازنشسته ارتش است. در خانه اش جلسات احضار روح دارد، او از من خواست به نجف بگویم اگر دوست دارد قراری با جناب سرهنگ بگذارد تا در یکی از این جلسات به عنوان ناظر شرکت کند.

نجف گفت بد نیست دکتر مرنندی را هم ببریم، شاید عبرت بگیرد! دکتر حسن مرنندی روانپزشک بود و همکار ما در فرانکلین. مرنندی هم استقبال کرد و دکتر غلامحسین ساعدی دوست نویسنده ما را هم به عنوان روانپزشکی دیگر با خود همراه کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوريتي

♦ مدیر و مدیکل

♦ سوشیال سکيوريتي (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوريتي

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوريتي (Appeal)

در سراسر بی اریا

(925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

از هر چهار زن ایرانی، یکی در کودکی به خانه شوهر فرستاده می‌شود!

مریم حسین خواه

تکان‌دهنده‌ترین تصویری که از ازدواج کودکان دارم، قصه زندگی، گلنار، دخترک ۱۱ ساله‌ای است که وقتی می‌خواستند او را پای سفره عقد بنشانند، خودکشی کرد و مُرد. دخترکی که در نامه‌ای به مادرش نوشته بود: «می‌خوان شوهرم بدن. مکه من چند سالمه؟» گلنار استننا نبود و نیست. در فقدان قانونی که مانع ازدواج کودکان باشد، هر سال هزاران دختر بچه از پشت میز مدرسه به خانه شوهر فرستاده می‌شوند. فقط در سال گذشته عقد ازدواج بیش از ۱۴۶ هزار دختر زیر ۱۸ سال ثبت شده و از هر چهار زنی که ازدواج کرده‌اند یکی از آنها هنوز کودک بوده است. [۱]

بیش از ۱۳ هزار تن از این دختر بچه‌ها کمتر از ۱۳ سال داشته‌اند و برخی آمارها حکایت از ازدواج دختران زیر ۱۰ سال دارد. از این دختر بچه‌های زیر ۱۳ سال، فقط ۴۹ نفرشان با پسر بچه‌های زیر ۱۵ سال و همسن خود ازدواج کرده‌اند و باقی آنها به عقد مردانی بین ۱۶ تا ۶۰ سال درآمده‌اند. نزدیک به ۱۰ هزار نفرشان به خانه مردانی بین ۲۱ تا ۳۰ سال فرستاده شده‌اند. ۲۰۲ دختر بچه، همسر مردانی ۳۱ تا ۴۰ ساله شده‌اند و ۶ دخترک کمتر از ۱۳ سال مجبور به همبستری با مردانی ۴۰ تا ۶۰ ساله شده‌اند.

هر چند آمار ازدواج دختر بچه‌های زیر ۱۳ سال شوکه‌کننده است اما از دیرباز این دختران دبیرستانی بالای ۱۴ سال بوده‌اند که در معرض فشار ازدواج اجباری قرار داشته و دارند. در سال‌های اخیر، هم‌زمان با تغییر سیاست‌های جمعیتی برای بالا بردن آمار زاد و ولد، تبلیغات حکومتی هم به این فشار اضافه شده است. تبلیغاتی که رد پای آن را از برنامه‌های تلویزیونی تا کتاب‌های درسی به روشنی می‌توان دید و تأثیرات آن به شهرهای کوچک، روستاهای دورافتاده و خانواده‌های فقیر و بی‌سواد محدود نمی‌شود.

در چنین شرایطی، دولت به‌تازگی لایحه‌ای را برای «مقابله با کودک همسری» در دستور کارش قرار داده است. اما این لایحه که ممنوعیت ازدواج دختر بچه‌های

زیر ۱۳ سال را هدف قرار داده، حتی به فرض تصویب نهایی در هیئت دولت و مجلس و تأیید شورای نگهبان، نمی‌تواند مانعی در برابر ازدواج کودکان باشد. در حال حاضر ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، حداقل سن ازدواج را ۱۳ سال برای دختران و ۱۵ سال برای پسران قرار داده اما در عین حال به پدر و جد پدری اختیار داده است که اجازه ازدواج زیر این سن را از دادگاه بگیرند.

«لایحه تعیین حداقل سن ازدواج» که دی‌ماه سال گذشته در کمیته فرعی کمیسیون لوایح دولت تصویب شد، بدون تغییر دادن حداقل سن ازدواج، فقط اختیار پدر و جد پدری برای ازدواج کودکان زیر این سن را از آن‌ها سلب کرده است. این لایحه در ابتدا حداقل سن ازدواج را برای دختران ۱۶ سال و برای پسران ۱۸ سال تعیین کرده بود و البته اجازه می‌داد که دختران بین ۱۳ تا ۱۶ سال و پسران بین ۱۶ تا ۱۸ سال با حکم دادگاه خانواده ازدواج کنند اما همچون مصوبه مجلس برای افزایش سن ازدواج در همان خوان اول رد شد و به تصویب نرسید.

تأکید دولت و مجلس بر ممنوعیت ازدواج زیر ۱۳ سال برای دختر بچه‌ها در حالی است که بر اساس آمار سازمان ثبت و احوال، بالاترین آمار ازدواج دختر بچه‌ها در سنین

بین ۱۴ تا ۱۸ سال است و فقط در سال گذشته عقد ازدواج بیش از ۱۳۳ هزار دختر بچه بین ۱۴ تا ۱۸ سال ثبت شده است. دختر بچه‌هایی که در پی ازدواج زود هنگام از امکان ادامه تحصیل و کودکی باز می‌مانند، در معرض آسیب‌هایی همچون خشونت خانگی و آزار جنسی از طرف شوهر قرار می‌گیرند و با خطر مرگ به دلیل رابطه جنسی و زایمان در سن کودکی مواجه هستند. دختران بالای ۱۵ سالی که بیش از ۸۲ هزار تن از آن‌ها در سال ۱۳۹۷ در حالی که خودشان هنوز کودک بودند، باردار شدند و کودک دیگری را به دنیا آوردند.

هر چند در بیش از یک دهه گذشته اعتراض‌ها به ازدواج کودکان بیشتر و جدی‌تر شده است اما همچنان شاهد مقاومت نهادها و مقامات مسئول در برابر این تغییر هستیم و بسیاری از مردان قانون‌گذار همچون سخنگوی کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس هستند که می‌گویند مادر بزرگش در سن ۹ سالگی ازدواج کرد و مشکلی هم نداشت. نخستین «قانون مدنی» ایران که در سال ۱۳۰۷ تدوین شد، ازدواج قبل از بلوغ را ممنوع کرده بود. اما بر اساس تبصره این قانون، ولی کودک (پدر و جد پدری) می‌توانستند دختر بچه را در هر سنی به خانه شوهر

بفرستند. [۲] دنباله مطلب در صفحه ۴۹

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین‌رهای و تسلیم است. یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

با توجه به شرایط موجود، کلاس‌ها از طریق زوم (Zoom) برگزار می‌شود. برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید!

MINDFUL YOGA
Group



با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی‌های درونی
- ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Vinyasa Yoga ♦ Chair Yoga

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس‌ها با ما تماس بگیرید

mary_salari@yahoo.com

http://mindfullyyogagroup.com



سالگی در این کارگاه مشغول به کار شده. ۴ سال می‌شود. تا اول راهنمایی خوانده و دیگر ادامه نداده. روستا مدرسه دارد اما عاطفه دیگر دوست نداشته ادامه دهد.

«عاطفه جان چقدر درآمد داری؟» عاطفه لبخند می‌زند و چیزی نمی‌گوید. صدایی آرام از او شنیده می‌شود: «خوب است. راضی‌ام.» راضی بودن برای عاطفه ماهی ۱۵۰ هزار تومان است. «فقط همینقدر؟! کم نیست؟!» این را من می‌پرسم و عاطفه باز لبخند می‌زند. «فرشی که می‌بافی نقشه کجاست؟ مال سیستان است؟» عاطفه نمی‌داند. نقشه‌ها را به آنها می‌دهند و دخترها می‌بافند. عاطفه ازدواج نکرده. دلش نمی‌خواهد فعلاً ازدواج کند. می‌گوید «الان کار کنم بهتر است.» آمنه کنار عاطفه نشسته. ۱۴ ساله است. ۳ سال است در کارگاه کار می‌کند. تا کلاس پنجم خوانده و دوست ندارد ادامه دهد. دلش می‌خواهد کار کند. آخرین بچه در خانه است.

از کنار هر ردیف دار که رد می‌شوم، دخترها با کنجکاوئی نگاهی می‌اندازند و در گوش هم پیچ می‌کنند. سرگرمی‌شان چیست؟ هیچ. اینجا به ندرت پیش می‌آید

کسی برای بازدید بیاید، به قول حمیده ۲۵ ساله که جزو استادکارهاست و ماهی ۱۷۰ هزار تومان می‌گیرد، «هیچکس سراغ ما نمی‌آید.»

انتهای سالن همان‌جایی است که سارا کنار زنی دیگر پشت دار و با فاصله از زمین نشسته؛ این یعنی فرش دارد تمام می‌شود. سارا ۹ ساله است. «سارا جان کلاس چندمی؟»، «مدرسه نمی‌روم.» جوابش مثل پتک می‌خورد توی سرم. می‌پرسم: «سارا کلاس اول هم نرفتی؟»، جواب می‌دهد: «نه». سؤال می‌کنم: «قالیبافی را از کی یاد گرفتی؟» زنی که کنار دستش نشسته، جای سارا جواب می‌دهد. «از خودم یاد گرفتم.» فاطمه ۲۸ ساله است، عمه سارا. او سارا را با خودش به کارگاه می‌آورد. خودش هم مدرسه نرفته و از اول قالیبافی کرده. ازدواج نکرده. دنباله مطلب در صفحه ۴۸

نه ساله‌های قالیباف

مریم طالشی

انگیز را پیش رو قرار می‌دهد. ظاهر ماجرا این است: دخترها و زنها با لباس‌های رنگی و صورت‌های آفتابی رنگ که انگشت هایشان با ظرافت تمام نخ‌ها را به تارها گره می‌زند و رنگ‌ها را بر دل نقش‌ها می‌نشانند، یک تصویر زیبا. خودش شبیه یک تابلو فرش است یا یک تابلوی نقاشی. آن طرف این همه زیبایی اما غمی عمیق است.

نجمه ۹ ساله جوری با مهارت انگشت‌ها را حرکت می‌دهد و نخ‌ها را گره می‌زند که انگار استادکاری ماهر است. دو سال پیش قالیبافی را شروع کرده و با مادرش به کارگاه می‌آید. نجمه جان مدرسه می‌روی؟ کوتاه می‌گوید: «بله» و حواسش را به کار می‌دهد. نگاهش به انگشت‌ها و حرکتشان روی تارهای قالی است. نجمه بعد از مدرسه به کارگاه می‌آید، برای همین است که جمعیت قالیبافان بعد از ظهرها بیشتر است؛ بعضی دخترها وقتی مدرسه تعطیل می‌شود یگراست می‌آیند سر کار. بقیه از ۷ صبح می‌آیند و تا ۴ سر کار هستند. بوی نخ و نفس دخترها به هم آمیخته است. کسی دارد آرام آهنگی را زیر لب زمزمه می‌کند. عاطفه است. عاطفه ۲۲ ساله که حرکت سریع انگشت‌ها حکایت از مهارت او دارد. از ۱۸

دخترک سرخوشانه میان دارها این ور و آن ور می‌رود. گاهی از پشت تیرکی سر خم می‌کند و ریز ریز می‌خندد: «از من عکس می‌گیری، پول ساندویچم را هم بده.» این را خجولانه می‌گوید و سرش را پشت زنی قوز کرده پشت دار قالی پنهان می‌کند. محدثه ۷ ساله با مقنعه سفید حاشیه دوزی شده و پیراهن و دمپایی سبز، یکی از دخترانی است که در کارگاه قالیبافی روستای «محمد شاه گرم» شهرستان زهک سیستان و بلوچستان مشغول کار است. تازه آمده قالیبافی یاد بگیرد. مدرسه می‌رود. می‌گویند کارآموز است. تصور اینکه دختر بچه ۷ ساله برای کارآموزی آمده دشوار است، اما در سوله بزرگ واقع در ابتدای روستا که دارها در دو ردیف موازی همچون نیمکت‌های کلاس چیده شده‌اند، دخترهای دیگری هم هستند که قالیبافی را در همین سن آموخته‌اند و حالا آنجا مشغول کارند، کنار مادران و بعضی دیگر از زن‌های روستا که در مجموع تعدادشان ۱۵۰ نفر است. سقف بلند سوله و نوری که ساعت سه بعد از ظهر پاییزی، از دریچه‌های بالای دیوارها ارباب به داخل می‌تابد، با آن همه رنگ و نقش، فضایی دل

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1



یقه پاره

حسن سبیل آمد دم کلاس مان. در زد و گفت: «حسن بن نوروزعلی بیاید دفتر آقای مدیر!» دلم هری ریخت پایین. تم شروع کرد لرزیدن. رنگ از رویم پرید. از دست و پای بمردم. یعنی آقای مدیر با من چیکار دارد؟

آقای کنارسری مدیر مدرسه مان بود. چنان هیبت و جبروتی داشت که اسمش را گذاشته بودیم حضرت محمدا! رفتم دفتر آقای کنارسری. حسن سبیل هم همپای من آمد. آقای کنار سری نگاهی به من کرد و چشمش به یقه پاره پیراهنم افتاد. شال گردنش را باز کرد گردنم را پوشاند و دستم را داد دست حسن سبیل و گفت: «برویدا!»

با حسن سبیل از مدرسه بیرون آمدیم. از خیابان پهلوی رفتم طرف پرده سر. من نمی دانستم کجا می رویم. جرات نداشتم از حسن سبیل هم بپرسم. رفتم رسیدیم عکاسخانه جمشید. از پله های چوبی بالا رفتم. آقا جمشید ترق و توروق چند تا عکس از من گرفت و گفت: «به امان خدا!» بر گشتم مدرسه. من هنوز نمی دانستم داستان چیست! نپیدانستم چرا آقای کنار سری یقه پاره پیراهنم را با شال گردن خودش پوشانده است.

یکی دو هفته بعد دیدم عکس بزرگ رنگی من آن بالا روی روزنامه دیواری چسبیده است. شاگرد اول شده بودم!

واقعه «الله داد»

در دوره قاجاریه - همچون دوره صفویه - تعصب مذهبی بار دیگر شدت گرفت و خوار شمردن و پایمال کردن حقوق اقلیت های مذهبی از جمله زرتشتیان و یهودیان و ارامنه بجایی رسید که به کشتار ها و غارت اموال آنها انجامید.

گاهی بروز یک شایعه کافی بود تا مردمان نادان به محله های اقلیت های مذهبی مخصوصا یهودیان یورش بیاورند و به کشتار و چپاول و غارت بپردازند.

در جامعه خرافات زده ایران در قرن نوزدهم که انحطاط مادی و معنوی ابعاد کم سابقه ای یافته بود، شماری از آیت الله ها و رهبران مذهبی جامعه بجای آرام کردن احساسات بر انگیزه مردم نادان، به رفتار تعصب آلوده و متجاوزانه عوام رنگ حق به جانب مذهبی می

زدند. در دقایقی ۳۵ یهودی کشته شدند و بازماندگان وحشت زده جملگی رو به اسلام آوردند.

لرد کورزون در کتاب خود واقعه الله داد را اینگونه تحلیل می کند:

قضا را این حادثه در همان روزی رخ داد که مسلمانان در حال برگزاری جشن عید قربان بودند. لاشه پرتاب شده سگ بر سر گذر، غضب مسلمانان مشهود و سایر شیعیان را که از نقاط دیگر برای مراسم آنروز به این شهر آمده بودند بر انگیزت و آنها را به هجوم بطرف ساکنان بی خبر و بی دفاع محله یهودیان وا داشت.

متجاوزان آنگاه بطرف خانه ها و محل کسب و کار یهودیان سرازیر شدند و به شکستن و غارت اثاثیه و زخمی کردن و کتک زدن اهالی محله و ربودن تعدادی از دختران جوان دست زدند.

ظاهرا این دختران همگی به خانه امام جمعه برده می شوند و او از میان آنها دو نفر را انتخاب میکند و به عقد خود در می آورد! (برای آگاهی بیشتر از این رویداد می توانید به کتاب تاریخ یهودیان مشهد نوشته یعقوب دیلمانیان که به سال ۱۹۹۹ در نیویورک به چاپ رسیده مراجعه بفرمایید)

آقای امام جمعه این موفقیت رابه حاضران تبریک می گوید و آن روز را روز «الله داد» می نامد و اسلام آوردگان را جدید الاسلام می خواند.

بدین ترتیب ظرف چند روز جامعه یهودیان که به حدود دوهزار و چهارصد نفر می رسید موجودیت رسمی خود را از دست داد.

منبع: تحقیقات خانم ژاله پیر نظر استاد ادبیات معاصر در دانشگاه برکلی

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 + (408) 253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070

یا بزرگتر از یک فندق می باشند و اغلب لبه های تیز دارند.
درد ناشی از سنگ کلیه ناگهانی و شدید است و با تغییر وضعیت بدن کمتر نمی شود و معمولاً از طرف پشت به طرف داخل شکم و در کشاله ران حرکت می کنند. گاهی باعث تهوع و استفراغ می شوند. مصرف داروهایی که باعث بالا رفتن اسید اوریک می شوند و کسانی که سابقه بیماری نقرس دارند بیشتر در معرض خطر تشکیل سنگ هستند.
درمان شامل برطرف کردن درد و در صورت عفونت ادراری مصرف آنتی بیوتیک می باشد. بیشتر سنگ های کوچک پس از ۸ ساعت دفع می شوند، ولی بعضی از آنها مدت های طولانی تری لازم دارند تا دفع شوند.

انواع سنگ ها بستگی به چند عامل دارد:

- ◆ اندازه و وزن بدن فرد
- ◆ دفع سنگ های کلیه در گذشته
- ◆ بزرگ شدن غده پروستات
- ◆ حاملگی
- ◆ اندازه سنگ

یک سنگ ۴ میلیمتری ۸۰ درصد شانس دفع شدن دارد ولی سنگ های بزرگتر فقط ۲۰ درصد شانس دفع شدن دارند. در سال های اخیر در صورتی که سنگ ها بزرگتر باشند و شانس دفع شدن نداشته باشند با روش خاصی آنها را شکسته و خرد می کنند تا به دفع آنها کمک کنند. این روش جدید بنام Shock wave lithotripsy نامیده می شود. پس جهت جلوگیری از سنگ های مجاری ادراری، افراد بایستی روزانه آب لازم برای بدن را مصرف کنند. چون آب نه تنها این مشکلات را کمتر می کند بلکه برای تمام فعالیت های بیولوژیکی بدن لازم و ضروری است.

- ◆ در حرارت بیش از حد ورزش کردن.
- ◆ اسپهال و استفراغ طولانی.
- ◆ مصرف داروهای ادرار آور.
- ◆ شرایط دیگری که فرد ممکن است درگیر آن باشد.

درمان

پزشکان معمولاً با آزمایش خون و ادرار و آزمایش های فیزیکی می توانند به کمبود آب مزمن بدن پی ببرند. الکترولیت ها جهت جبران آب و املاح بدن داده می شوند. در اثر ورزش شدید گاهی بین ۱۰-۶ درصد آب بدن از دست می رود و باید جبران شود. الکترولیت ها شامل سدیم، پتاسیم، منیزیم و کلسیم می باشند که همگی برای فعالیت های روزانه بدن لازم و ضروری هستند. مصرف بیش از حد کافئین و مشروبات الکلی باعث از دست دادن آب بدن می شود.
افراد مسن کمتر احساس تشنگی می کنند و بدن آنها آب کمتری ذخیره می کند و به همین دلیل این افراد حتی اگر تشنه نیستند باید آب مصرف کنند و به رژیم غذایی خود کمی نمک اضافه کنند تا آب در بدن آنها نگهداری شود.

سنگ کلیه و مجاری ادرار

یکی از مشکلات کمبود آب بدن به مدت طولانی ایجاد سنگ کلیه و مثانه می باشد. اغلب این سنگ ها باعث خون ریزی در مجاری ادراری می شوند و همراه با درد در ناحیه شکم می باشند. طبق آمار از هر ۲۰ نفر یک نفر دچار سنگ کلیه می شود. هرچه میزان حجم ادرار کمتر باشد، امکان تشکیل سنگ بیشتر است. این سنگ ها از املاح کلسیم نظیر کلسیم اکسالات (Calcium Oxalate) و فسفات کلسیم می باشند و معمولاً در محل جمع می شوند که محل جمع آوری ادرار می باشد. سنگ ها از نظر اندازه، در حد یک عدس و



سنگ کلیه و مجاری ادرار (Urolithiasis)

خود دچار Dehydration شود. علائم کم آبی بدن بستگی به آن دارد که فرد چقدر دچار کم آبی شده باشد. تشنگی یکی از اولین علائم است که فرد نیاز به آب دارد. علائم دیگر شامل سردرد، عدم تمرکز فکری، ادرار تیره رنگ، خستگی و ضعف، خستگی و گرفتگی عضلانی، یبوست، خشکی پوست و در نهایت عدم کارایی کلیه ها، قلب و سیستم گوارشی. هرکدام از این علائم می توانند مسیر کار روزانه فرد را تغییر دهند. طبق آمار جدید یکی از مشکلاتی که ناشی از کمبود آب مزمن بدن است تشکیل سنگ در کلیه ها، مثانه و مجاری ادراری می باشد.

گزارش هایی که مصرف بیش از حد آب باعث کاهش وزن و یا جلوگیری از بیماری سرطان می شود قانع کننده نبوده و اطلاعات دقیقی راجع به آن در دست نیست.

مصرف آب روزانه متفاوت می باشد و دنبال کردن مصرف آب یک فرد و ارتباط آن با یک بیماری بسیار مشکل می باشد. بعضی افراد آب بدن خود را بیشتر از آبی که مصرف می کنند از دست می دهند. دلایل آن به شرح زیر است:

- ◆ به حد کافی آب مصرف نمی کنند.
- ◆ مصرف رژیم غذایی که آب بخش عمده آن را تشکیل نمی دهد.
- ◆ ورزش بیش از حد و عرق کردن.

ابتدا به کم آبی مزمن بدن خواهیم پرداخت که در نهایت منجر به سنگ کلیه خواهد شد. کم آبی مزمن بدن یا (Chronic Dehydration) می تواند ملامت و یا شدید باشد. در بعضی موارد بیماران در بیمارستان بستری می شوند. سالمندان و بعضی از ورزشکاران در معرض خطر کم آبی مزمن بدن هستند. این افراد آب زیادی از دست می دهند و آب کمتری مصرف می کنند. در مواردی که فرد دچار اسپهال و استفراغ شدید باشد یا در اثر گرمای زیاد عرق کرده یا به مدت زیادی ورزش کند و یا بعضی داروها را مصرف کند دچار این حالت می شود. این حالت معمولاً در زمانی طولانی اتفاق می افتد و مشکلاتی نظیر سردرد یا عدم تمرکز فکری بوجود می آورد.

تخمین اینکه بدن چقدر آب نیاز دارد متغیر و مشکل است و از فرد تا فرد دیگر فرق می کند. میزان آب مورد نیاز بدن بستگی به متابولیسم بدن، شرایط محیطی و میزان فعالیت فرد دارد. آب معمولاً از طریق نوشیدن آب خالص و یا نوشابه ها و میوه جات به بدن می رسد و میزان آن برای مردان ۳۰-۲۰ ساله ۳/۷ لیتر و زنان ۳۰-۲۰ ساله ۲/۷ لیتر می باشد، ولی مشکل است به یک رقم صحیح رسید. یک نفر می تواند با از دست دادن ۳ درصد آب بدن

معرفی کتاب

Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

Notary
Public

(408) 909-9060

By Appointment Only



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند



با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

نشان داده‌اند که از دختری در خیابان که برای ابتدایی ترین حق انسانی اش، یعنی حق آزادی پوشش برخاسته، دفاع کرده و در برابر نیروهای سرکوبگر ایستاده‌اند. شهامت شهروندی را نویسنده، روزنامه‌نگار و هنرمندی دارد که حقیقت را فدای مصلحت و معیشت نمی‌کند. شهامت شهروندی را آن کنشگر محیط زیستی دارد که جانش را بر کف می‌نهد تا طبیعت و جامعه را از آلودگی‌ها بزاید. شهامت شهروندی همیشه و در همه جا جاری است: در خیابان، در محل کار، در مدرسه و دانشگاه. هر جا که شهروند است، شهامت شهروندی نیز هست.

نوع دوستی که مفهوم سنتی شهامت شهروندی است، در فرهنگ ایرانی جایگاهی بس والا دارد، تا جایی که استاد سخن سعدی می‌گوید: تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی! در ایران زمین همواره کسانی بوده‌اند که از ضعیفان و ستمدیدگان دفاع کرده و داد آنها را از زورگویان و ستمگران می‌ستاندند. عیاران، جوانمردان، پهلوانان و لوطی‌ها نمونه‌هایی از این انسان‌ها هستند. گرچه این روش و منش در عصر خود غالباً "مردانه" بوده، اما از انسانی بودن آن چیزی نمی‌کاهد.

او در درجه نخست اهمیت قرار دارد. شهامت شهروندی رفتاری است در برابر دیدگان همگان، که با خود پیام و فراخوانی اجتماعی به همراه دارد، بویژه آنکه که اکثریت چشمان خود را به روی واقعیات می‌بندند. شهامت شهروندی یعنی "نه گفتن" و "ایستادن" در برابر تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها. شهامت شهروندی یعنی "نافرمانی مدنی" در برابر قوانین و مقررات ضدانسانی و تبعیض آمیز. شهامت شهروندی یعنی بی تفاوت نبودن و مسئولانه برخورد کردن. شهامت شهروندی را آن زن سپاهبوسی نشان داد که برخلاف قانون جدایی نژادی در آمریکا در دهه ۶۰ میلادی، از بلند شدن از روی صندلی مخصوص سفید پوستان در یک اتوبوس عمومی خودداری کرد، با اینکه از عواقب و عقوبت کارش آگاه بود. شهامت شهروندی را آن دانش آموز و دانشجویی نشان داد که علیه تسلیحات اتمی و برای دفاع از صلح، از جان و آینده خود مایه گذاشت. شهامت شهروندی را آن مرد مسلمانی نشان داد، وقتی که به دیدار خانواده‌ای بهایی می‌رود و پای کودک بهایی را می‌بوسد و همدلی و احترام خود را به آنها نشان می‌دهد. شهامت شهروندی را کسانی

شهامت شهروندی چیست؟

آدرخش ایرانی

آیا برایتان پیش آمده که عده‌ای در خیابان و یا هر جای دیگری، کسی را از سر تفریح و یا به هر دلیل دیگری مورد آزار یا تمسخر و تحقیر قرار داده باشند و آن شخص با نگاه خود انتظار کمک از دیگران داشته باشد؟ شما در آن لحظه چه کردید؟ ناپدید شدن گرفتید یا به کمک او شتافتید؟ اگر پدر یا مادری در خیابان یا هر جای دیگر، کودک خردسالش را به قصد کشت کتک بزنند، شما چه می‌کنید؟ بی تفاوت از آن می‌گذرید یا دخالت می‌کنید، حتی اگر به ضررتان باشد؟

شهامت است که یک شهروند در دفاع از ارزش‌های انسانی و اخلاقی نشان می‌دهد، بی آن که به پیامدهای حقوقی و اجتماعی آن برای خودش بیندیشد. شهامت شهروندی رفتار مسئولانه اجتماعی کسی است که بدون داشتن منافع شخصی، در برابر تبعیض، تحقیر، حق‌کشی و بسیاری از مشکلات اجتماعی، بویژه در ارتباط با اقلیت‌های قومی، دینی و فرهنگی و نیز قشرهای ضعیف جامعه سکوت نمی‌کند و واکنش نشان می‌دهد، حتی اگر به ضررش باشد. شهامت شهروندی، عمل کسی است که در شرایط نابرابر و با آن که می‌داند که در اقلیت است و ثمره‌اش را امروز و فردا هم نخواهد دید، برای سعادت اجتماعی دست به اقدام می‌زند، چرا که نفس عمل و حرمت و منزلت انسانی برای

در زندگی روزمره‌مان هر روز مانند چنین اتفاقاتی می‌افتد. اما واکنش‌ها متفاوتند. بسیاری آن را نادیده می‌گیرند و از آن می‌گذرند، چون می‌ترسند و یا نمی‌خواهند خود را به خطر بیندازند و یا در بهترین حالت می‌گویند، "به من ربطی ندارد!". اما همیشه کسانی هستند، هرچند اندک، نه می‌خواهند و نه می‌توانند چشمان خود را به روی واقعیات ببندند و به گونه‌ای رفتار کنند که گویی همه چیز عادی است و یا به آنها ربطی ندارد. آری، فراتر از وظایف و حقوق شهروندی چیزی هست که نه می‌توان آن را در قانون گنجانند و نه دیگران را وادار به آن کار کرد و آن شهامت شهروندی (civill courage) است. شهامت شهروندی



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

مهین مطلق

مشاور املاک

با بیش از ۱۸ سال تجربه در امور

خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation

FREE list of active properties for sale

FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!

در چوبی دانشکده هرچه خواهش و تمنا از مستخدم کردم، گفت ممکن نیست راه دهم، شما بیست دقیقه دیر آمده اید و امتحان هم شروع شده است و من هم نمی خواهم کارم را از دست داده و اخراج شوم! که البته حق نیز با او بود.

در همین موقع بود که اتومبیل بنز بسیار تمیز و تیره رنگ در مقابل در دانشکده ایستاد و آقای دکتر حسن امامی، همانگونه خوش رو و خوش بو و خوش پوش در مقابل پله های در پیاده شد و هنگامی که قصد ورود به دانشکده را داشت، طرف من آمد که پسر من مشکلی پیش آمده؟ مشکل را بطور خلاصه شرح دادم، بلافاصله با دستور او مستخدم با احترام فراوان در را برای باز کرد و به دستور امام جمعه یک صندوق مخصوص برایم قدری دورتر از بقیه دانشجویان قرار داده شد و باز به دستور او که گفته بود بدون توجه به ساعت پایان امتحان اجازه بدهید که ایشان از همین حالا با خیال راحت ورقه خود را بنویسند و با خم کردن سری در مقابل من رفت به داخل ساختمان و مرا غرق در شرم و حیرت و خجلت و انسانیت خود باقی گذاشت و آن نمره «الف» که در آن درس ساختم محبتی بود که به لطف ایشان، مقدمات آن فراهم شده بود. اما زحمتی که برای گذراندن این سه واحد بر من گذشت، سبب شد که دیگر هرگز برای گذراندن امتحانات آن ترم، زحمت به خودم ندهم و طبعاً آن ترم به این ترتیب و به صورت ابتر بر من گذشت و من ناچار شدم آن دروس را مجدداً در دوره های بعدی جبران کنم.

چند سال بعد که دبیر دوم سرکنسولگری شاهنشاهی در هوستون تگزاس بودم به محض آنکه شنیدم ایشان به شدت بیمار است و در بیمارستان سن لوک در هوستون بستری است، با دسته کلی به دیدارشان رفتم. بسیار ضعیف و آثار بیماری کاملاً در چهره ایشان دیده می شد.

هشت سال از آن داستان امتحان می گذشت و کاملاً طبیعی است که مرا به جا نیاورد، اما با تصور به اینکه از طرف سرکنسولگری به دیدار او آمده ام، همانگونه که شیوه او بود مرا با محبت و ادب و احترام بسیار و لبخندی پذیرا شد. ساعتی در کنارش بودم، از خاطرات دوره دانشکده و آن محبتی که در حق من کرده بود یادآور شدم. چشمانش را اشکی پوشاند و از شنیدن این خاطره، در آن حال و در مکان بسیار خوشحال شد و من هم خاطره اش تا ابد در ذهنم باقی ماند و وظیفه خود دانستم تا اکنون که فرصتی دست داده است، از این مرد انسان و شریف یادای کرده و قدردانی نمایم.

ولی پس از حوادث ۳۰ تیر، از ریاست کناره گرفته و در نشست های مجلس نیز شرکت نمی کرد. پس از آن فعالیت خود را بیشتر در دانشگاه متمرکز کرد و یکی از مهم ترین استادان حقوق ایران به شمار می رفت، ضمن اینکه به عضویت مجلس سنا نیز درآمد.

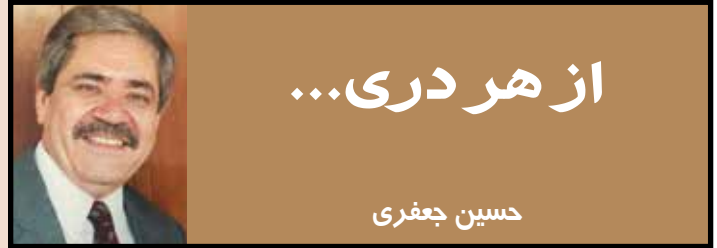
در آخرین سفر شاه، او برای انجام مراسم دعا در فرودگاه حاضر نشد و خود نیز دو روز بعد از خروج شاه در دی ۱۳۵۷ ایران را به مقصد سوئیس ترک کرد. او در مرداد ماه سال ۱۳۵۸ در سوئیس بر اثر سرطان فوت کرد.

دکتر امامی، مردی بسیار مبادی آداب، خوش بو و خوش پوش و خوش چهره بود که در آن بلبشویی ملی شدن نفت، یک بار نیز به نمایندگی مجلس هفدهم انتخاب شده و مدت یکماه نیز ریاست آن مجلس را تا سی تیر ۱۳۳۱ بر عهده داشت، اما با وقایع خونین سی تیر سقوط دولت تشکیل نشده قوام السلطنه، او نیز از این سمت ناچار به کناره گیری شد.

من او را بار نخست در دانشکده حقوق جزو استادان دیده بودم، در سال هائی که من رشته دوم تحصیلی ام را در «حقوق سیاسی» در آنجا می گذراندم.

پیش از آن در رشته بازرگانی فارغ تحصیل شده بودم و برای آنکه کار نظام وظیفه ام را جلو بیندازم تا بتوانم به کاری مشغول شوم، ضمن تحصیل در دانشکده حقوق، خود را برای انجام خدمت وظیفه معرفی کردم. مشکل عمده تعاطی امتحانات دانشکده حقوق بود با خدمت وظیفه ام که من دوره آن را در پادگان فرح آباد می گذراندم و به همین سبب آن ترم تنها موفق به گذراندن امتحان یک درس شدم، آن هم با محبت دکتر امامی که شرح آن را همین جا برای شما می نویسم.

رفت و آمد بین پادگان و دانشگاه تهران آن هم بدون وسیله شخصی و داشتن آشنائی که توسط او بتوانم از مقررات سخت حضور و غیاب در پادگان مرخصی گرفته و در امتحانات دانشکده شرکت کنم، تقریباً حضور در دانشکده و گذراندن امتحانات ترم دوم را برایم امکان ناپذیر ساخته بود و من با تمام تلاشی که کرده، تنها یک بار توانستم در این امتحانات شرکت کنم. به این ترتیب که از سرهنگ باصری، فرمانده تیپ، با مکافات بسیار دو سه ساعت مرخصی گرفتم که خود را از فرح آباد به سر جلسه دانشکده حقوق دانشگاه تهران برسانم و حساب کنبد بدون وسیله شخصی و با تغییر چند تاکسی چگونه نفس زنان و نیمه جان وخسته و عرق ریزان با لباس کار نظامی، خود را به آنجا رساندم اما با در بسته روبرو شدم و با کوبیدن متوالی



از هر دری...

حسین جعفری

نگاهی به جلد دوم خاطرات اردشیر زاهدی سفیر و سیاستمدار سابق و نقل نکته هائی به این بهانه

حقوق مدنی دانشگاه تهران تا سال ۱۳۴۷، نماینده دوره ۱۷ مجلس شورای ملی و رئیس آن از ۱۰ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نماینده مجلس سنای ایران و امام جمعه شهر تهران از ۱۲ بهمن ۱۳۲۴ تا ۲۸ دی ۱۳۵۷ در زمان محمدرضا پهلوی بود. امامی تحصیلات دینی خود را در نجف و تحصیلات دانشگاهی خود را در سوئیس گذرانده بود. وی پس از فوت عمویش سید محمد امامزاده در سال ۱۳۲۴ منصب امامت جمعه تهران را بر عهده گرفت و تا انقلاب ۱۳۵۷ آن را در اختیار داشت. حسن امامی در سال ۱۳۳۱ در انتخابات جنجالی مجلس هفدهم به عنوان مخالف دولت جبهه ملی، وارد مجلس شد و برای مدت کوتاهی نیز به ریاست مجلس رسید،

در قسمت دوم می پردازم به زنده یاد دکت رسید حسن امامی، امام جمعه تهران که اردشیر زاهدی در خاطراتش اشاره کرده است که او دائی ارتشبد خاتمی بوده است. این امام جمعه در حقیقت به چند واسطه، نواده دختری ناصرالدین شاه بود و برخلاف آن دیگر امام جمعه ها یا امام جمعه های فعلی که گاه حتی از شاه عبدالعظیم هم فارغ التحصیل نشده اند، او فارغ التحصیل نجف بود که بعداً به سوئیس رفته و دکترای رشته حقوق را نیز از دانشگاه لوزان سوئیس دریافت کرده بود.

سید حسن امامی (زاده ۱۲۸۱ در تهران - درگذشته مرداد ۱۳۵۸ در لوزان، سوئیس) مجتهد شیعه، استاد ممتاز

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 370-9696 ◆ (408) 394-5249

بن بست نئولیبرالیسم: پایان تاریخ یا آغازی دیگر

رضا فانی یزدی بخش اول
rezafani@gmail.com



کعبه و آرمان شهر سوسیالیستی خود چین، آلبانی و یا کامبوج و کره شمالی را جستجو می کردند و یا هنوز رفیق استالین برای آنها مرجع معتبر اندیشه های مارکس و لنین محسوب می شد و هر چه ورای او گفته شده بود با برچسب رویزیونیسم و اپورتونیسم مورد شماتت قرار می گرفت و خیانت به مارکسیسم و اندیشه های مارکس محسوب می شد. حالا اما این دوستان یکباره قیله کچ کرده و این بار وال استریت و بازار آزاد رقابتی بدون کنترل در آمریکا و انگلستان و آلمان را ستایش می کنند و پیشرفت اقتصادی را حتی اگر به قیمت کودتا و خونریزی و فقر میلیون ها انسان باشد می ستایند. پینوشه در شیلی برای آنها نقش پول پوت در کامبوج را بازی می کند، هر دو با کشتار و شکنجه مردم یکی در گذشته، سوسیالیسم رویایی آنها را در کامبوج به قیمت جان میلیون ها انسان بنا کرده بود و دیگری در شیلی پس از کودتا با شکنجه و اعدام مخالفین و قتل عام آنها در میدان ورزشی پایه های نظام نئولیبرالیسم رویایی امروز آنها را بنا می کرد. حالا این همیشه شیفتگان، در ستایش بازار آزاد بی بند و بار در کشور های سرمایه داری باز با همان شیفتگی گذشته که از دولتی کردن حتی یک باغچه کوچک در کنار کلخوزها دفاع می کردند به میدان آمده بودند. اگر دیروز در کشورهای سوسیالیستی هیچکس حق مالکیت بر هیچ چیز را نداشت، حالا باز در دنیای تازه کشف شده برای این دوستان در کشورهای سرمایه داری هیچکس حق نداشت که خواهان هیچ شکلی از کنترل بر بازار آزاد شده و اصل مقدس سرمایه و رقابت بازار آزاد را مورد پرسش قرار دهد. برای این گروه از توابعین چپ رقابت در بازار آزاد به همان اندازه قابل ستایش شده بود که در گذشته کار سوسیالیستی بی دستمزد و اجرت ستایش می شد.

در داخل کشور و در میان سردمداران نظام اسلامی و روشنفکران حاشیه آنها نیز پس از سرکوب جنبش چپ و از میان بردن متفکرین چپ حالا نوبت به زدن میانی اندیشه چپ رسیده بود. تخریب اندیشه های چپ و ستایش اندیشه های نئولیبرالی عرصه فرهنگی و رسانه ای در ایران را در قرق خود گرفت. رانت های قدرت و ثروت و انباشت سرمایه در دست گروهی معدود در کشور نیز در ستایش اندیشه های نئولیبرالی نقش اساسی بازی کرد.

ایدئولوژی های اجتماعی کمتر اهمیت می دهد. از نظر نئولیبرال ها تفاوتی میان حکومت اقتدارگرای دیکتاتوری و یا دموکراتیک نیست. پروژه آنها بر خلاف ادعای نئوکان ها که با مداخله نظامی به دنبال استقرار حکومت های لیبرال دموکراسی بودند فقط و فقط دستیابی به بازار است و تضمین کردن سود هر چه بیشتر. همین و بس.

با فروپاشی نظام های سوسیالیستی در شوروی و شرق اروپا و با توجه به اینکه سایر کشورهای سوسیالیستی در دیگر بخش های جهان هنوز قدرت مقابله و رقابت با نظام سرمایه داری را نداشتند،



ایده پایان تاریخ فوکویاما در محافل آکادمیک جا باز کرد. متاسفانه افسردگی فکری و اندیشه شکست خورده روشنفکران و فلاسفه چپ و رادیکال نیز در آن دوران فضای جلوه گری و جولان را برای افرادی چون فوکویاما و ایده های او بیشتر فراهم نمود.

بسیاری از روشنفکران چپ که در گذشته شیفته ایدئولوژی مارکسیسم بودند پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی دچار شوک شده و برای مدتی در خود فرو رفتند. بسیاری از آنها دچار دگرپرسی شده و اینبار با حضور دوباره خود در دنیای سیاست با ستایش ایده های جدید از جمله ایده پایان تاریخ فوکویاما ظاهر شدند. این افراد به همان گونه که در گذشته شیفته نظام های سوسیالیستی و اندیشه های مارکسیستی بودند، اینبار با شیفتگی به نظام های سرمایه داری و اندیشه های لیبرالی و نئولیبرالی سرمایه داری سر از عزلت و گوشه گیری موقتی در آورده و با حرارت هر چه بیشتر به تبلیغ اندیشه های جدید خود پرداختند.

در میان ایرانیان جالب تر از همه اما این بود که بسیاری از این منادیان اندیشه های لیبرالی و نئولیبرالی همان چپ های تندرو گذشته بودند که به کمتر از اندیشه استالین، مائو و انورخوجه و پل پوت رضایت نمی دادند و در جستجوی

اینجا لازم است توضیح دهم که نئوکان ها با نئولیبرال ها تفاوت هایی در سه زمینه سیاست خارجی، سیاست اقتصادی و سیاست های اجتماعی دارند که قابل بررسی است و می تواند از نظر آکادمیک مورد مطالعه قرار گیرد. اما در چند دهه گذشته به ویژه در ایالات متحده رهبری

نظام سیاسی بطور عمده ترکیبی از این دو بوده است با وجه غالب نئولیبرالیسم در همه دوره ها. مثلاً در دوران بوش پدر و پسر گرچه نئوکان ها دست بالا را در قدرت داشتند ولی در عین حال از نگاه اقتصادی همان دیدگاه های نئولیبرالی را پیش می بردند. در دوران کلینتون و اوباما شاهد هستیم که نئوکان ها قدرت سیاسی را تا حدودی از دست دادند ولی نئولیبرالیسم حاکم باز بخشی از سیاست های نئوکان ها را در دخالت در دیگر کشورها به اشکال مداخله نظامی و زیرنم صدور دموکراسی به پیش برد که همان سیاست دوران بوش پدر و پسر بود.

البته دیگر نه رئیس جمهور، بوش بود و نه معاون او دیک چینئی نئوکان. حالا اوباما سر کار بود با معاون خود بایدن و وزیر خارجه نئولیبرال خود خانم کلینتون که در جریان حمله نظامی به لیبی از هر نئوکانی نئوکان تر رفتار کرد.

می توان گفت که نئوکان و نئولیبرال دو روی یک سکه هستند و در بسیاری از موارد با هم همپوشانی دارند. نئولیبرالیسم یک ایدئولوژی اقتصادی است. نئولیبرال معتقد به یک سیستم اقتصادی بازار آزاد است که با مقررات زدایی هر چه بیشتر، سود آوری بیشتر را برای موسسات اقتصادی تضمین می کند. نئولیبرالیسم به سیاست خارجی یا

با شکست سوسیالیسم یا به قول بعضی از دوستان فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی و کشورهای شرق اروپا و تفوق سرمایه داری در جهان در دهه ۹۰ میلادی بسیاری به این نتیجه رسیدند که پایان تاریخ فرا رسیده است. پایان تاریخ به این معنا که راه های دیگر به بن رسیده و تنها چشم انداز مقابل روی ما فقط و فقط نظام سرمایه داری است.

فوکویا این مفهوم را در کتاب خود در سال ۱۹۹۲ تحت عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» (The End of History and the Last Man) که به فارسی هم ترجمه شده است به خوبی بیان کرد. او نه تنها خالق این عنوان بود، که یکی از نظریه پردازان اصلی محفل نئوکان های آمریکایی بود که نظام لیبرال دموکراسی غربی را به ویژه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی تنها آلترناتیو جهانی می دانست و معتقد بود که دموکراسی های لیبرال به صورت یک جریان غالب و مسلط درآمده اند و دیگر کشورها چاره ای جز پذیرش این نظام ندارند.

او دموکراسی های لیبرال یا بهتر است بگوییم نئولیبرالیسم که نظام حاکم بر جهان سرمایه داری بود را غایت تلاش و دست آورد بشر می دانست و در نتیجه تصور نظام دیگری که جایگزین سوسیالیسم و یا سرمایه داری باشد را بیپهوده دانسته و از این جهت نتیجه می گرفت که ما به پایان تاریخ رسیده ایم و بشریت بهتر است که به این بهترین نظام سیاسی و مناسب ترین شکل بندی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی که نئولیبرالیسم حاکم بر جهان است سر تسلیم فرود آورد.

اینجا گرچه تاکید من بیشتر متوجه نئولیبرالیسم در آمریکا و پیامدهای آن است اما باید توجه داشت که موضوع اصلی صحبت نظام سرمایه داری واقعا موجود است. با بررسی نمونه آمریکا که موفق ترین جامعه سرمایه داری است، می توان درباره همه اشکال موجودیت این نظام، چه در آمریکا، و چه در اروپا و یا ژاپن و روسیه این پرسش را طرح کرد که تا چه اندازه و تا کجا پاسخگوی نیازهای بشر امروز بوده و چگونه است که در مواجهه با بحرانی اینقدر شکننده و ناتوان است.

Accidents

LAWYERS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

Settlements & Verdicts



Serious Injuries



Brain & Spinal Injuries

How do I find an injury lawyer?www.ys.com

Law & Health Care Malpractice is available in the majority of all legal states



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979



گل پارسی

(پژوهشی برای نخستین بار)

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

از گل پارسی ام غنچه عیشی نشکفت

حبذا دجله بغداد و می ریحانی

(حافظ)

شدن در صندوق یا بقیچه در مجاورت مواد خوشبو مانند گلاب و مُشک قرار می‌دادند و در پس و پناه پرده نگاه می‌داشتند و آن را هنگام استفاده بیرون می‌آوردند. تاکنون در هیچ جای دیگر اشاره‌ای به گلی با نام خاص گل پارسی یا گل فارسی یا گلنار فارسی دیده نشده است، ولی گل پارسی یا فارسی - منسوب به فارس - از اشتهار بسیار برخوردار بوده که شرح آن خواهد آمد. در «زن پارسی چون گل پارسی» واژه پارسی و پارسا باهم تناسب لفظ و معنا دارند. در دو بیت زیر از حافظ، پارسا به پارسی اشاره دارد. بیت نخست از غزلی در دلتنگی از شهر یزد و هوای بازگشت به شیراز است و بیت بعد در مورد مردم پارس است:

تازیان را غم احوال گرانباران نیست / پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
تازیان (جمع تازی، آن‌ها که می‌تازند) = عرب‌ها، اسپ‌ها. پارسا به معنای پارسی و پارسایان به معنای پارسیان (شاید به کنایه از زردشتیان یزد) در تقابل با تازیان یا عرب‌ها آمده است.

خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند / ساقی بده بشارت پیران پارسا را
پیران پارسا = پیشوایان و راهبران پرهیزگار، و در اینجا به مردم پارس اشاره دارد که مصاحبت خوبان پارسی‌گو به آن‌ها جوانی و عمر دوباره می‌بخشد. سعدی نیز در بیت زیر آمدن کسی از عراق به فارس را نعمتی خداداد می‌داند و سایه‌اش را بر سر پارسایان یا پارسیان (اهالی پارس) مدام:

پارس را نعمتی از غیب فرستاد خدای / پارسایان را ظلی به سر آمد ممدود
احتمال می‌رود با رواج یافتن دین اسلام در ایران صفت پارسی، که بی‌ارتباط با دین زردشتی نیست، به نام محمدی تغییر یافته باشد و گل محمدی که امروزه از آن گلاب و عطر می‌گیرند حاصل همین تغییر باشد. صائب شاعر عهد صفوی در بیت زیر، برگرفته از قصیده‌ای در مدح امام رضا، و نیز در بیت بعد به گل محمدی اشاره دارد:

بوی گل محمدی باغ خلق او / در چین به باد عطسه دهد مغز مشک ناب
خلق محمدی را با زر که جمع کرده است / یا رب که بر خوردر گل از زندگانی خویش
در بیت بالا، خلق محمدی و زر به گل محمدی یا همان گل‌سرخ و پرچم‌های زرد آن اشاره دارد. [پروردگارا! چه کسی توانسته شیوه پیامبری را با مال دنیا یکجا داشته باشد تا از مواهب دو جهان برخوردار باشد.]

واژه پارسی به عنوان صفت منسوب به ایران یا اقلیم فارس، بیشتر به نشانه و کنایه از برتری و بهتری و گاه در تقابل با هندی و تازی، در دهه‌ها بیت شعر قدیم فارسی به‌ویژه در شاهنامه به کار رفته است. فردوسی تیغ بُزنده پارسی را به کنایه از زبان بُزای پارسی‌گوی خود و حافظ قند پارسی را در اشاره به زبان شیرین فارسی و سخن شیرین خود از دیار پارس به کار برده‌اند. امیر خسرو دهلوی شاعر پارسی‌گوی هندی، پس از ذکری از گل‌های خراسان و هندوستان، بدین گونه نام و نشان پارسی را برای گل‌ها زینده‌تر از نام و نشان هندی می‌داند:

اگرچه پارسی نامند [نام هستند] این‌ها / ولی در هند زادند از زمین‌ها
گر این گل در دیار پارسی زاد / چرا زو نیست در گفتارشان یاد؟
بسی گل‌های دیگر هندوی نام / کز ایشان برده بد مشک ختا وام
گل ما را به هندی نام زشت است / و گرنه هر گلی باغ بهشت است
گر این گل خاستی در روم یا شام / که بودی پارسی یا تازیش نام

گل و گلاب پارسی، متناسب به اقلیم پارس یا فارس، که در شهر جور به‌عمل می‌آمده، بسیار اشتهار داشته است. گور یا مغرب آن جور، زادگاه ابن‌مقفع مترجم مشهور کلبلی و دمنه از پهلوی به عربی، شهری بزرگ و آباد در پارس بوده که مستقر یا کرسی‌نشین اردشیر بابکان بوده است. عضدالدوله دیلمی در سده چهارم قمری نام گور را به فیروزآباد تغییر داد. در تاریخ بلعمی آمده که «جور شهری است اندر پارس خرم‌تر از آن شهر نیست با اسپرغم‌ها و میوه‌ها و درختان و آب‌های روان، و این گلاب پارسی از جور آرند» و همان‌جا در زیرنویس آمده که «گلاب جوری عرقی است که از پارس آرند، همه از جور خیزد». (۱) مسعودی می‌نویسد: «در شهر گور فارس نیز که گلاب گوری از آنجا آرند و بدانجا منسوب است آتشکده‌ای است... از گور تا شهر کوار [نزدیک شیراز] ده فرسخ است و گلاب کواری را آنجا می‌گیرند و به آنجا منسوب است. گلابی که در گور و کوار می‌گیرند خوشبوترین گلاب جهان است.» (۲) در لغت‌نامه دهخدا، در زیر واژه «جوری» آمده «منسوب به جور و آن شهری است به فارس.» در همان‌جا برای صفت «جوری» شاهد «گلاب جوری» آمده است. فخرالدین اسعد گرگانی در بیت زیر به گلاب جور اشاره دارد و امیرمؤمنی در دو بیت متوالی بعد از گلاب پارسی، گلاب از خطه پارس یا فارس، نام برده است:

قلم از مصر بود آب گل از جور / دویت از عنبرین عود سمندور
قلم = قلم نی. نیشکر و شکر و قند مصری معروف بوده است. آب گل = گلاب. دویت = دوات، مُرگ‌دان. سمندور = ولایتی که عود آن معروف است. دنباله مطلب در صفحه ۳۷

از چهارده نسخه اساس در حافظ خانلری، غزل حاوی بیت بالا فقط در پنج نسخه وجود داشته و یکی از پنج نسخه این بیت را نداشته و از چهار نسخه حاوی این بیت، در یک نسخه «گل مار ستم» به‌جای «گل پارسی‌ام» آمده است. در تمامی منابع موجود، گل پارسی در بیت بالا را نامی خاص برای نوعی گل دانسته‌اند. در این بخش کوشش می‌شود تا با ارائه شواهد و توضیحات نشان داده شود که گل پارسی همان گل‌سرخ است که در اقلیم پارس یا فارس روئیده باشد، با این یادآوری که واژه غنچه فقط به گل‌سرخ ناشکفته یا نسرين و نسترن ناشکفته، از همان جنس گل‌سرخ، گفته می‌شود.

در بیت بالا، آن‌طور که از تمامی غزل به وضوح معلوم است، گل پارسی کنایه از حکمران فارس است. این غزل، همان‌طور که در مطلع آن آمده، در مدح سلطان احمد جلایر حاکم بغداد (۷۸۴-۸۱۳ق) است. حافظ در ۷۹۲ق درگذشت و طی هشت سال زمان مشترک با سلطان احمد، چهار حکمران به نام شاه شجاع (تا ۷۸۶ق)، سلطان زین‌العابدین (تا ۷۸۹ق)، شاه یحیی (تا ۷۹۰ق) و شاه منصور (تا ۷۹۲ق و بعد از آن)، در فارس حکومت داشته‌اند. حافظ هر چهار حاکم را مدح گفته است. احتمال می‌رود این غزل در حدود ۷۸۹ق گفته شده باشد که امیرتیمور برای دو ماه به شیراز آمد و شاه یحیی را به حکومت رساند و وضع حکومت فارس دستخوش تحولاتی شد.

حافظ با این بیان که از حاکم فارس خیری ندیده و طرفی نبسته است، گله‌مند از بی‌عنایتی حاکم و نومید از لطف او، آرزوی رفتن به بغداد و امید به عنایت و لطف سلطان عراق را دارد. حافظ در جای دیگر نیز آرزوی سفر به بغداد را داشته است:

ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز / خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند
در بیت مورد بحث، حبذا به معنای خوشا و چه خوب، «دجله بغداد» کنایه از سلطان‌نشین یا مستقر ممدوح و «می ریحانی» کنایه از آزادی در باده‌نوشی (در کنار دجله) است. دجله و می هر دو علاوه بر مفاهیم کنایی وجود خارجی و واقعی هم دارند، یکی رودی در بغداد و دیگری شرابی خوشبو و گلگون که خاقانی و صائب و دیگران نیز از آن یاد کرده‌اند. از این‌رو انتظار می‌رود «گل پارسی» نیز علاوه بر کنایه از حکمران فارس دارای معنای حقیقی و واقعی هم باشد.

در مجموعه‌ای با حدود یک میلیون بیت شعر، سروده ده‌ها شاعر از رودکی تا دوره معاصر، فقط همین یک بیت با «گل پارسی» وجود دارد و خارج از آن مجموعه، فقط یک بیت دیگر با «گل پارسی» در لغت‌نامه دهخدا دیده شده است. در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ آندراج و الفاظ الادویه، در زیر مدخل «گل پارسی» چنین آمده که «نام گلی است بغایت سرخ و خوش‌رنگ و آن را گل صدبرگ و گلنار فارسی هم می‌گویند» و در همان‌جا به‌عنوان شاهد بیت زیر از کمال اسماعیل آورده شده است:

زن پارسا چون گل پارسی / برون اوفتاده ز پرده سرا
بیت بالا از قصیده‌ای است در باب خرابی اوضاع مملکت در غیاب سلطان وقت، و بیت بعد در آن قصیده چنین است:

به مجمع ز بهر دو سه خُرده زر / شخوده رخان و دریده وطا
شخوده رخان = صورت خراشیده. وطا = جامه. هر دو بیت از به هرزگی کشاندن زنان خوب و پارسا در مقابل خُرده‌ای زر حکایت می‌کند. برون افتادن از پرده‌سرا شاید به دریده شدن پرده غنچه و به پاره شدن پرده عصمت ایهام داشته باشد.

با آنکه ابیات قبلی و بعد دو بیت بالا پیرامون گل و گیاه است و تشبیه «زن» به گل (با کسر «گ») کاملاً غیرمتعارف است، با این حال، این احتمال بعید نیز در نظر گرفته می‌شود که مراد از «گل پارسی» در این بیت «گل پارسی» یا گل سرشوی باشد، زیرا در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از برهان قاطع، در زیر مدخل «گل پارسی» آمده که «زنان سر بدان شویند و درد شش را نافع است و به عربی طین فارسی خوانند» و همان‌جا به نقل از ذخیره خوارزمشاهی آمده: «بگیرند گل مختوم پنج درم، گل قبرسی پانزده درم، گل ارمنی دو درم و گل پارسی سه درم.» شستن سر با گل حمام یا گل سرشوی، به‌ویژه در میان زنان، معمول بوده و هنوز در فارس متداول است. گل سرشوی را برای خوشبو

(Pune) در سال ۱۹۹۰ درگذشت. او در اصل به گفته «هرآنچه بکاری آن را درو می کنی» اعتقاد داشت، اما در مورد تأثیر و اعمال شخص در زندگی بعدی نظری متفاوت را بیان کرده است. اشو در زمان حیاتش بسیاری از افکار و عقاید شرق را به صورتی، زیر سوال برد و دیدگاه متفاوتی را در مورد پرستش، عشق، راستی، مذهب و... در سخنرانی های بسیارش عنوان کرد. او معتقد بود «کارما» در واقع یک قانون نیست، زیرا هیچکس بعنوان قانون گذار در پشت آن نیست. برعکس «کارما» خود فطرت و ذات جهان هستی است. اشو برای روشن شدن این مطلب به تعریف «جرم و جنایت» می پردازد.

جرم و جنایت چیست؟ او در این تعریف به جرم و جنایتی که کشورها تعیین می کنند، نمی پردازد. چرا که معتقد است جرم و جنایت از دیدگاه آنها متفاوت است. ممکن است چیزی که در کشوری جرم و جنایت باشد و انجامش باعث مجازات فرد شود و در کشوری دیگر مجازات محسوب نشود. پس باید به تعریف جرم و جنایت به شکلی نگاه کرد که تعریفی یکسان برای همگان داشته باشد. او معتقد بود: «آنچه که خلاف طبیعت تو باشد، آنچه بر علیه وجودت باشد یک جرم و جنایت است.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

زندگی و زندگی های بعدی تحت الشعاع قرار می دهد و آن را «کارما» می نامند. بودا در متنی معروف به سبد گفتارهای تدریجی (anguttaranikaya) در مورد «کارما» می گوید: «من صاحب اعمال خویش، میراث دار کردارهای خویش، زاده اعمال خود، در پیوند با کردار خویش و متکی بر اعمال خود زندگی می کنم. هر کاری که انجام می دهم، نیک یا بد، میراث آن به من می رسد. فرد راهب، بایستی همواره به این اصل تامل کند.» پس آنان باور دارند که هر کس مسئولیت زندگی خود را به عهده دارد. اما زندگی های قبلی فرد تأثیر گذار بر زندگی امروز اوست و به شکلی، اتفاقات امروز زندگی فرد، بسته به رفتار شخص در زندگی قبلی می باشد. آنها باور دارند که اگر اتفاق ناخوشایندی در زندگی امروزت می افتد، به خاطر رفتار نادرست زندگی قبلی بوده است و برعکس اگر امروز به زمان های شادی در زندگی بر می خوری، نه تنها به خاطر رفتار تو در حال حاضر است بلکه به علت رفتار درست در زندگی قبلی نیز می باشد.

در ادامه دیدگاه اشو، فیلسوف و آموزگار روحانی هندی را در مورد «کارما» باهم مرور می کنیم. راجنیس چاندراجین، ملقب به اشو، در شهر (Raisen) هند به دنیا آمد و در سن ۵۸ سالگی در شهر

کارما (Karma) چیست؟

مریم سالاری

این مقاله بازگو و بیان کننده دیدگاه متفاوت مذاهب شرقی و اندیشمندان در مورد معنای کارما می باشد. هدف از این مقاله تأیید و یا رد باورهای صاحب نظران این مقوله نمی باشد. شما در این شرح حال با نظرات مذاهب شرقی و فیلسوف و آموزگار روحانی به نام «اشو» در مورد معنای «کارما» و باورهای آن ها آشنا خواهید شد و در انتها نظر خود را به عنوان گردآورنده این مقاله در مورد «کارما» با شما سهیم خواهیم شد.

«کارما» مجموعه اقدامات یک شخص است که به عنوان تعیین کننده وضعیت آینده فرد در نظر گرفته می شود. تمامی این مذاهب بر تجدید حیات (rebirth) اعتقاد دارند، یعنی روح انسان در دایره ای بنام حیات مجدد، بعد از مرگ به شکلی دیگر به این دنیا باز می گردد. چرخه ای مداوم، تولد و مرگ و بازگشت، چرخه ای که فرد با اعمال خوب و خالص از آن رهایی یافته و به آزادی مطلق می رسد. در روایات مختلف این مذاهب، ریاضت، دانش فلسفی، فداکاری و عمل مثمر ثمر، روش هایی است که برای رهایی از این چرخش مرگ و زندگی پیشنهاد شده است. هندوان و بوداییان به این باورند که بر اثر کردارها و اعمال روزمره زندگی، نیرویی ایجاد می شود که چگونگی زندگی آن فرد را در این

«کارما» به معنای عمل و عکس العمل است. «کارما» کلمه سانسکریت است که می توان به «عمل»، «اثر» و «سرنوشت» ترجمه شود. در خصوص منشاء مفهوم «کارما» در میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. برخی به این باور هستند که «کارما» ریشه ودایی (vedas-vedic) قدیمی ترین ادبیات سانسکریت و قدیمی ترین کتاب مقدس هندوئیسم، دارد و بعضی آن را نسبت به قبایل بومی ماقبل از ودایی می دانند. در فرهنگ شرقی، «کارما» به طور کلی به مفهوم و چگونگی اعمال بشر اشاره دارد. در مکاتب فلسفی هند همچون هندوئیسم، بودائیسم، سیکسیم و جینسیم «کارما» از موضوعات مهمی است که با مسئله حیات پس از مرگ، جبر و اختیار در اعمال و یا تقدیر و سرنوشت انسان ارتباط دارد. در این آیین



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

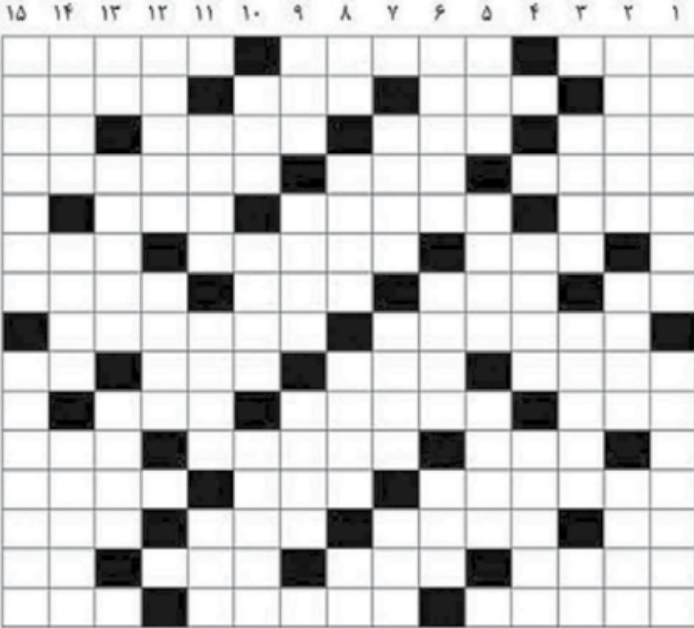
<http://mindfullyogagroup.com>

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



- | عمودی | افقی |
|---|--|
| ۱- پیامبر بتشکن - از مقاطع تحصیلی | ۱- کاهش - گله - باحناق |
| ۲- فار - بیننده - مرکز استان مرکزی | ۲- حرف همراهی - امر به آمدن - سبزی |
| ۳- دوا - پیشغذا - چاشنی سالاد | ۳- حیل - گر - شاد و مسرور - برادر شیرازی - علامت جمع فارسی |
| ۴- جیره - هنر هفتم | ۴- نغمه - چین و چروک پوست - فوتبالیست مشهور برزیلی |
| ۵- بزرگ عرب - نیزه کوتاه - محل گردش | ۵- آب منجمد - دور نیست - زدن خودستا |
| ۶- قنات - خاموش - کد | ۶- آن طرف - سازش و مرافقت - غمگین تر |
| ۷- ناس - خرامان - سگ بیمار | ۷- گذشتن - از قبایل عرب زمان جاهلیت - پرده دری - نوعی از صفات خداوند |
| ۸- هنوز فرهنگی - عقیده - هر یک از هر دو همتا - میان | ۸- یار نعلبکی - از انواع چشم |
| ۹- شکاف - نویسنده - خو گرفتن | ۹- بازگشت - شانه - دفعه و مرتبه - اثر چربی |
| ۱۰- ترس و وا همه - سواران - مدیریت | ۱۰- یار کلنگ - سنگینی و وقار - آخرین سوره قرآن |
| ۱۱- ویرگول - آگاهی و علم - حالت بیهوشی | ۱۱- شیر - نگاشتن - مادر باران |
| ۱۲- همزمان - همسر حضرت ابراهیم (ع) | ۱۲- معاون دادستان - شیرین و گوارا - صبور و شکیبا |
| ۱۳- حرف راندن حیوانات - لبریز - ریابنده | ۱۳- واحد سطح - بخشی از گوش - کیف مسافرتی - گریه |
| ۱۴- تکیه کلام درویش - راه - بدون شغل و حرفه | ۱۴- برگ تازه شکفته - سپیدموی شاهنامه - قصه و افسانه - حرف ندا |
| ۱۵- تشخیص هویت - انرژی | ۱۵- مساوی - موازات - گشادگی میان کوه |

از آدم ها بُت نساژیم!
این خیانت است!
هم به خودمان، هم به خودشان!
خدایی می شوند که خدایی کردن نمی دانند!
و ما در آخر می شویم سرتا پا کافر خدای خود ساخته.

میتوان زیبا زیست!
نه چنان سخت که از عاطفه دلگیر شویم،
نه چنان بی مفهوم که بمانیم میان بد و خوب!
لحظه ها میگذرند!
گرم باشیم پر از فکر و امید! عشق باشیم و سراسر خورشید!

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم

(به زبانهای فارسی و انگلیسی)

Immigration & Citizenship Services

- کسب تابعیت (سببی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- درخواست مهاجرت خانوادگی
- تمدید کارت سبز
- مجوز اشتغال
- معافیت از پرداخت هزینه

لذا برای تعیین وقت در شمال و جنوب کالیفرنیا با اقلین طایف قابل فریاد

408-261-6405 818-616-3091

Pars Equality Center Pars Equality Center
1635 The Alameda 4854 Van Nuys Blvd, Suite 201
San Jose, CA 95126 Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org
A DOJ Accredited Agency
501 (c)(3) Nonprofit Organization

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- مشاوره و ارزیابی روش های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

♦ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ♦ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ♦ Payroll set up (one time charge) ♦ Payroll Processing ♦ W2 or 1099 forms issuance ♦ Business Registration ♦ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 Reza Farshchi, MS
reza@danfordservices.com rezad@danfordservices.com
21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

CRTP: A308025

جویای کار

جویای کار در زمینه عکاسی، آموزش شنا و آموزش تنبک
۶۰۰۲-۹۴۶ (۸۱۸)

خانمی با تجربه و دارای گواهینامه رانندگی و ماشین، آماده نگهداری از سالمند
شما بطور شبانه روزی هستیم. ۶۹۹۲-۴۷۹ (۵۱۰)

آماده نگهداری از کودکان و یا سالمندان شما می باشیم.
۵۳۹۲-۵۶۵ (۴۰۸)

جوشکار با بیش از ۱۵ سال تجربه در زمینه CO2 و آرگن
و الکتروود و جوش انواع پرفیل و لوله. ۳۷۴۹-۷۱۶ (۷۱۴)

جویای کار در زمینه Dental Assistant، دارای مدرک دندانپزشکی
از ایران با سه سال سابقه کار به عنوان دندانپزشک. ۵۷۶۷-۵۳۱ (۴۰۸)

جویای کار در زمینه طراحی داخلی، کار دفتری و اداری. ۹۰۷۱-۸۷۰ (۷۰۳)

مشارکت

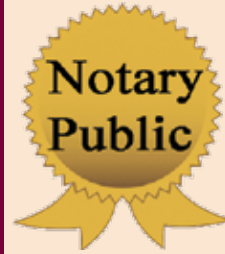
جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در
شمال تهران به فروش می رسد. ۹۱۱۷-۴۲۸ (۸۳۱)

جویای کار

تدریس خصوصی درس ریاضی در مقاطع Middle School و Preschool
۲۵۶۴-۴۳۰ (۶۵۰)

By
Appointment Only

(408) 909-9060



فال ستارگان

دعا	مهتر	تیر	شورودین
از جهات مختلف این ماه، ماه شادی بخشی است و از آنجایی که هر از گاهی بدخلق و بی حوصله هستید اکنون زمان خوبی است برای داشتن روحیه بهتر. شاید نگران باشید که به روابط احساسی با همسران علاقه ای ندارید. اگر این طور است دلپیش را پیدا کنید. شاید فکرتان جای دیگری است و این می تواند دلیلی بر آن باشد.	بهتر است از رفتار خوب تان استفاده کنید تا از شرایط بد خلاص شوید. در مواردی سعی کنید دیگران را مجبور کنید طرف خنده دار مسائل را ببینند و با آنها شوخی کنید و نشان دهید که جدی نیستید. در حال حاضر خنده تنها چیزی است که مشکلات را حل می کند. به نظر می رسد که آینده مسیرهای مختلفی را پیش روی شما قرار داده است. اگر در مسیر حرکت با مانع برخورد کردید یا شکست خوردید نا امید نشوید.	یکنفر قصد دارد به شما بی اعتنائی کند. این شخص ممکن است انتقادگر باشد و یا بخواهد شما را طرد کند و گرچه این کار او خصوصیات بد این شخص را نشان می دهد و نه شما را ولی می تواند مضراتی برای شما داشته باشد. خوشبختانه خیلی ها در زندگی تان هستند که به شما اعتقاد دارند پس شما اجازه ندهید فقط نظر یکنفر احساس منفی از خودتان را به شما بدهد.	شما ممکن است فراموش کرده باشید اما همیشه کسی هست که شما می توانید به کمک او تکیه کنید. اما خوش قلبی آنها را مسلم فرض نکنید. سعی کنید به راحتی از کوره در نروید. آرامش خود را حفظ کنید و توجه بیشتری به اطرافیان بخصوص افراد خانواده داشته باشید. توجه بیشتری به پول خود داشته باشید و سعی کنید هر ماهه پولی کنار گذاشته و پس انداز کنید.
بهمین	آبان	مرداد	اردیبهشت
بیشتر از همیشه دوست دارید اعتبارتان را بالا ببرید. بنابراین خیلی تلاش می کنید تا برای اطرافیان مفید و مسرم ثمر باشید. اگر به کسی خوبی می کنید اول شخص را بشناسید بعد این کار را انجام دهید. این ماه بهترین زمان برای ماجراجویی است و هر چه قدر بیشتر تفریح کنید بیشتر به شما خوش می گذرد. سعی کنید بیشتر با دوستانی که روحیه مثبت دارند معاشرت کنید.	سخاوت، جزئی از نام شماست و از خریدن هدایای کوچک برای افراد زندگی تان لذت خواهید برد! کسی نمی تواند شما را با جواب های ساده دست به سرکند. حاضرید هر کاری بکنید تا در نهایت به عمق ماجرا پی ببرید. اما یادتان باشد که این کار شما می تواند راحتی تان را سلب کند. شاید اگر حقیقت را بفهمید ناراحت شوید، اما به هر حال بهتر از این است که دروغ بشتوید.	شما غرق در دنیای خودتان هستید، بنابراین اگر می خواهید تغییری در خودتان ایجاد کنید اکنون زمان خوبی برای این کار است. اگر احساس خستگی می کنید سعی کنید بیرون بروید و کاری انرژی زا انجام دهید. به جای این که دیگران را تشویق کنید تا شما را در مسیر دستیابی به اهداف تان همراهی کنند، باید اول از همه اهداف تان را ثابت کنید.	کاملاً درگیر نگرانی های خود هستید به طوریکه از محیط اطراف بی خبر می مانید. مانعی ندارد اگر زمانی را برای صحبت کردن درباره مشکلات شخصی خود اختصاص دهید. تنها مشکل این است که اگر از احساسات بی خبر باشید دیگران را ناراحت می کنید چون هیچگونه علاقه ای به آنها نشان نمی دهید.
اسفند	آذر	شهریور	فرورد
مشورت های سازنده دیگران دقیقاً همان چیزی است که به آن نیاز دارید. به شما توصیه می شود که به دیگران فرصت دهید تا کمک تان کنند. بعد از مدتها یکی از دوستان قدیمی را می بینید و ساعت های خوبی را می گذرانید. از شایعه پراکنی دوری کنید. انرژی مثبت را در درون خود تقویت کنید. تعدیه بهتری را برای خودتان در نظر بگیرید.	مسئولیت بیشتری را پذیرفته اید و جالب تر این که از آن لذت می برید. اما اگر شروع کنید به دستور دادن به دیگران نتایج بدی متوجه شما خواهد شد. برای خودتان متأسف نباشید، حتی اگر در ماجراهای عشقی تان شکست خورده اید. باید بدانید که خوشبختی و شادی در زندگی فقط با عشق و عاشقی به دست نمی آید. می توانید با بیان عشق تان احساس خوشبختی کنید.	کار سخت جزئی از برنامه شماست و شما آماده اید که هر کاری که سر راه تان قرار می گیرد را انجام دهید. شما به این که موثر و برنامه ریز هستید افتخار می کنید و در انجام کارها سعی می کنید نهایت توان خود را به کار گیرید. در حال حاضر بسیار تأثیرگذار شده اید و شخصی که دارای قدرت و مقامی است بزودی متوجه شما خواهد شد.	همه برنامه هایی که در سر دارید اجرا می شود و دیگران ایده های تان را جدی می گیرند. اشکالی ندارد اگر همه چیز سر وقت تمام نشد. قرار نیست که همه معامهای زندگی را حل کنید. افکار شما متوجه مطالب متفاوت است و سخت است که بخواهید مدت زمانی طولانی روی یک مطلب تمرکز کنید. به زودی یک خبر خوشحال کننده به شما داده می شود.



عشق

پُر تکرارترین واژه زندگی پس از «خدا»

حمید شیخ الاسلامی

صحبت از عشق مقوله ای است بی انتها، به طوری که هر کس می تواند نظریه خاص خود را در این مورد مطرح و عنوان نماید. وارد شدن به این وادی و اظهار نظر درباره آن به واسطه جایگاه والا و تقدس آن جسارت بالایی را می طلبد. مرد کارآزموده و سرد و گرم چشیده ای را طلب می کند. همین «تابو» باعث گردیده این واژه بجای پدیده ای ملموس و قابل درک برای جوانان مانند رازی سر به مهر در اشعار شعرا و در راز و نیاز عرفا از آن اشاره ای گنگ به میان آید. لذا در این مقاله جای دارد برای دستیابی به آن به طور گذرا، نیم نگاهی به مختصات آن را داشته باشیم تا دوستان عزیز خود، در مورد آن کامل تر و جامع تر تحقیق و تفحص نمایند. باسپاس

«وقتی حس شود هر چیزی معمایی است که باید حل شود، همه چیز اهمیت پیدا می کند»

عشق چیست؟ انواع عشق

عشق دو طرفه و سوالات بسیار

- ◆ عشق هایی مانند عشق مادر به فرزند (که در تمام جنسندگان نیز بطور ذاتی وجود دارد)
- ◆ عشق به میهن (که به فداکاری شبیه تر است)
- ◆ عشق به خدا (که به آن خواهیم پرداخت)
- ◆ عشق به کار، به طبیعت و انواع دیگر...

اما در اینجا در بین انواع عشق، عشق بین دو جنس مخالف مد نظر است که به تدریج در روابط فوق نیز تسری یافته. در دنیای واقع، این عشق زمینی معمولا در سن جوانی حادث می گردد و اوج آن در سن بلوغ است و با بالا رفتن هورمون های جنسی، رابطه مستقیم دارد. به همین خاطر در اولین نگاه و در دسترس ترین جنس مخالف، اولین تجربه ها حاصل می گردد.

در حقیقت این نیاز، ابتدا در فرد «جاذب» پدید می آید و آنگاه به دنبال «مجنوب» می گردد. در ابتدا با تمایلات شدید جنسی شروع می گردد و پس از وصال و تطمیع فروکش خواهد کرد و به حال نرمال برمی گردد. مانند اغلب روابط و ازدواج ها. و در حالتی که به «فراق» منجر شود، آتش آن، تمام ذهن و روح را در چنگ خود می گیرد!

بطور کلی، هنگامی که انسان چیزی را از دست می دهد، در ذهن خود به صورت انتزاعی بُتی از آن می سازد و هر دم بر زیبایی و عظمت آن می افزاید، به حدی که از قدرت کنترل خود فراتر رفته و در ورطه عشق خود را گرفتار می بیند و عقل و منطق نیز دیگر کاری از دستشان بر نمی آید. به قول انگلیسی زبان ها (Falling in Love)، (افتادن در عشق)

به قدری این درد فراق تسخیر کننده و دلنشین می نماید که دیگر انسان حاضر به تبادل آن با خود «معشوق» نیست! البته در طول تاریخ گواه بسیار است و در دوره معاصر همانطور که می دانید

هنگامی که معشوقه استاد شهریار را پس از چندی به نزدش آوردند با تعجب، استاد آن غزل «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟» را سرودند. و به بیانی عاشق، البته این فراق یار دست مایه شاعران بسیاری چون حافظ و صائب و نظامی و استاد شهریار و اغلب شعرای دیگر گردیده!

یک جان، نمی شود قدر یکدم، وصال او صد جان دهم تا که بینم جمال او

مجنون به عشق لیلی سر به بیابان نهاد جان را فدا کنم به قدر و بهای او

اگر لیلی به مجنون و شیرین به فرهاد و شاخه نبات به حافظ و خانم ثریا ابراهیمی به استاد شهریار می رسید دیگر نه از عشق صحبتی بود و نه از عاشقی.

به عبارتی هرچه معشوق دور از دسترس تر باشد، آتش عشق تیزتر می گردد!

بدین لحاظ، بالاترین عشق و کامل ترین عشق، عشق به خدا نام گرفت! چون تقریباً هیچ موقع به آن نخواهی رسید و بدین سبب تا پایان عمر وقت داری که با او معاشقه کنی!

از این رو ادیان هم از این مورد استفاده نموده و از احساسات و نیاز انسان ها بهره برده و به خوراکی بی انتها دست یافته اند و به موعودی تمام و کمال و عاری از هرگونه عیب و نقص وعده داده اند که «عشق واقعی» آنجاست و عشق زمینی وجود ندارد. بدین سبب، مکاتب و عارفان و رهروان بسیاری نیز پدید آمدند. چنانچه مولانا می فرماید:

عشق هایی کز بی رنگی بود

عشق نبود، عاقبت ننگی بود

و عشق های زمینی را مجازی و عشق به آفریدگار را عشق واقعی می دانند.

و دیگر شعرا عشق را مهلکه ای می دانند که چون گرفتار شدی، مخلصی از آن نیست و در این سنگلاخ بادیه، پی ها شکسته اند. چونانکه حافظ شیرازی می فرماید:

دردی است درد عشق که هیچ اش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست و به گمان جامی:

دانی که که را عشق مسلم باشد

آنرا که ز بدنام شدن ننگی نیست!

به عبارتی این عشق دست نیافتنی، همچون سرابی است در بیابان تف زده که چون به آن رسی همچون بخار محو می گردد، تا جایی که گروهی معتقدند که هرچه بیشتر گشتیم، کمتر یافتیم!

اکنون به عنوان یک والد، چنین عشقی را برای خود یا فرزند خود می پسندید که رشته پزشکی را در دانشگاه رها کرده و تا پایان عمر در هجر یار شعر سراید؟ یا در فراق یار قرمز پوشان تا پایان عمر بر سر چهار راه، چشم انتظار بماند!

اکنون باتوجه به این واقعیات و بن بست های لاعلاج نباید به جای افکار ایده آلیستی و دور از واقع به دنبال آموزش های زندگی واقعی و احترام متقابل باشیم و همدلی را در زندگی مشترک پایه ریزی کنیم که بدنبال آن انتظارات و توقعات ما بر واقعیات منطبق گردد؟

جالب است که در جوانان به علت توهمات عاشقانه و فراق، آمار خودکشی بالاست و در صورت وصال بخاطر برآورده نشدن توقعات ذهنی آمار طلاق.

اکنون سوال اینجاست:

پس عشق چیست و به چه کار می آید؟

عشق مانند یک چاشنی است (البته نه چاشنی غذا) چاشنی یک موشک یا فشنگ که پس از انفجار، انرژی متصاعد شده، انرژی استارت حرکت را تامین می کند

و سپس موشک با جدا شدن از قسمت چاشنی خود به طرف هدف حرکت می کند! نمی توان همواره در طول مسیر، همچنان چاشنی را با خود حمل کرد و آن را هر از گاهی روشن نمود، چه این کار، نه تنها کمکی به سرعت رسیدن به هدف نمی کند، چه بسا موجب انحراف

از مسیر نیز می گردد.

افراد عاشق پیشه اگر چه ممکن است به اصطلاح غلط، دارای یک صفت مثبت تلقی شوند ولی در واقع افرادی هستند که یک دم عاشق و یک دم فارغ هستند تا پای به وادی عشقی دیگر نهند.

اشخاصی مانند خوانندگان خوش صدا و هنرپیشگان محبوب ما و امثالهم در طول زندگی خود چه بسا چندین بار عاشق شده و چندین بار ازدواج کرده و به دنبال آن چندین بار نیز فارغ گردیده اند و در حقیقت نتوانسته اند در طول زندگی از چاشنی پر حرارت خود رهایی یابند!

پس با عدم تسلط بر عشق و خارج شدن از جاده تعادل و توازن با عقل، نمی توان، در راه رسیدن به اهداف زندگی، قدم برداشت!

متشابهات عشق

«عشق» خود نیز شبهاتی دارد که از «اصل» جدا مانده اند.

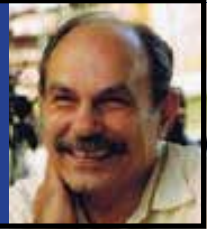
مانند وابستگی: یعنی صورت یا سیرت شخصی و به نوعی مهر کسی، باعث وابستگی می شود و چنانچه خللی در آن مهر یا صورت رخنه کند، آتش عشق فروکش می کند.

نوع دیگر همزیستی: یعنی با حساب اینکه در طی زندگی با این شخص می توانم از مواهب او استفاده نمایم و ایشان نیز از توانایی های من بهره جوید و تا پایان عمر با «مسالمت» با یکدیگر زندگی خواهیم کرد که مسلماً با سبک و سنگین شدن یک کفه ترازو مانند ثروتمند شدن یک طرف و یا کسب مدارج عالییه یا از دست دادن سلامتی یکی از طرفین، این تعادل بهم می خورد.

نوع دیگر عادت: که با فروکش نمودن عشق اولیه به تمام روزمرگی ها و کسری ها عادت می کنیم و هرچند که کسش و هیجانی هم دیگر وجود ندارد ولی ترک آن نیز بسیار دشوار می نماید. در حالیکه عشق بدون شبهه «دل بستگی» است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

عشق، هوس، نفرت

بخش سی و هشتم
عباس پناهی

عاشق آنتونیو شده بودم و عاشقانه هم با او ازدواج کردم و در همان شب هم همچنان عاشق او بودم اما چشمان تو مرا اسیر کرد و اراده ام را از دستم گرفت. دیوانه ام کرده بود. نمیدانم متوجه شدم یا نه، من چندین بار به بهانه های گوناگون دست و پام را به تو میزدم و آتش وجود تو را از طریق پوست دست و پام به درون وجودم می کشیدم. من فقط عاشق تو نشده بودم، اسیر و برده تو شده بودم. نمیدانی چقدر با خودم کلنجار رفتم که به خود بقبولانم تو هم مردی هستی همچون مردان دیگر، اما نمیشد. تصویر تو بزرگتر از آن بود که در ذهنم بتوانم همه جایش را ببینم. در برابر تو کوچک شده بودم، خرد و ناچیز و حقیر شده بودم و تو آنچنان بزرگ و عظیم بودی که من به هرجا که میرفتم، خودم را در زیر وجود پهنای تو می دیدم. تو آسمانم شده بودی و هنوز هم همانی. وقتی دایمی ام آمد و شروع به گفتن آن مزخرف ها کرد، من هیچکدام حرفهایش را قبول نداشتم اما در جدالی که در درون داشتم، می خواستم به نحوی تو را شکست بدهم و کوچکت کنم و خودم را از آن اسارت نجات دهم و برای همین منظور با دایمی هم صدا شدم و هرچه او می گفت تاییدش میکردم، اما نشد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

که با شیبی ملایم به کنار رود خانه می رسید. فریدون از ربکا خواست تا از جاده بیرون رفته به سمت رودخانه براند و در مقابل رودخانه اتومبیل را متوقف کند. ربکا اتومبیل را رو به رودخانه نگهداشت و خاموش کرد و بدون کوچکترین کلمه ای هر دو آغوش گشودند و یکدیگر را تنگ در آغوش فشردند. مدتی را که در سکوت گذراندند، ربکا راز دل را چون جواهراتی که در صندوق داشت بیرون ریخت. گفت: «فریدون، آیا شب اولی که با نادزارینا به آهی کشید و گفت: «عجب شب زیبایی بود. از انگشت شمار شب هایی بود که انسان می تواند در صندوقخانه دلش نکه داری کند.» ربکا گفت: «نمیدانم چه شد که با چشم در چشم شدن با تو، به ناگاه آتشی در دلم زبانه کشید، سوختم، برآستی سوختم و خواستم پنهانش کنم اما نمی شد. به یاد هست که چشم از تو برنمیداشتم؟» فریدون گفت: «بله، ولی من نمی توانستم احساس واقعی ات را دریافت کنم و گمانم بر این بود که تو به عنوان خواهر نادزارینا مهربانی خواهانه ای نسبت به من پیدا کرده ای.» ربکا گفت: «شعله ای که داشت مرا می سوزاند از نوعی نبود که هرگز تجربه کرده بودم. من

و چون مدیرعامل شرکت در جریان زندگی فریدون قرار گرفته بود، به او به چشم یک مجرم نگاه نمی کرد و مانند سابق همه حقوق و مواجیش را پرداخت می نمود و آرام آرام فریدون توانست خود را پیدا کند و این بار دیگر خود را مجبور نمی دید که ملاحظاتی را در مورد پریش در نظر بگیرد. آنها به کار خود در راه اسیر کردن فریدون ادامه می دادند و فریدون هم منتظر بود تا ببیند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. زری خانم امتیاز بزرگی که داشت، این بود که وکیل بسیار کارکشته و پشت هم اندازی داشت و فریدون در برابر آن وکیل نمی توانست از خود دفاع کند.

با ربکا قرار گذاشت که با هم بدون اطلاع کسی به خارج از شهر بروند. ربکا اتومبیل نو و زیبایی خریده بود. در محلی که با هم قرار گذاشته بودند، ترمز کرد و فریدون را سوار کرد و وارد اتوبان تهران کرج شدند و به سمت شمال به حرکت درآمدند. ربکا شهر و خیابان ها و خارج از شهر را نمی شناخت. فریدون راهنمایی می کرد و او می راند. شوق آغوش یکدیگر آتشی را در دل هر دو افروخته بود. فریدون دستش را روی دست ربکا که فرمان را گرفته بود گذاشت و تا ته دلش تیر کشید. ربکا حالی سرشار از لذت پیدا کرد. در حالی که در آسمان عیش و مستی از گرمای دست هم در پرواز بودند فریدون از وضعیت خود تعریف می کرد. به کرج که رسیدند، فریدون پیاده شد و دو بُتری نوشابه خنک از دکه کوچک نوشابه فروش خرید و بر گشت و براه افتادند و وارد جاده چالوس شدند. جاده سرسبز و پیچ در پیچ چالوس حکایت عشق آن دو بود که با تمام سرسبزی، پیچ و خم هایی داشت که اجازه آسوده جلورفتن را به آنها نمیداد و همواره پیچ خطرناک تازه ای در پیش رو داشتند. ربکا گفت: «من می توانم این صد هزار تومان را پرداخت کنم و تو از شر عمه ات خلاص شوی. فریدون نپذیرفت و اصرار های ربکا در او اثر نکرد. تا وسط های جاده همچنان در باره پرداخت مهریه پریش کشمکش داشتند و بی فایده در جای اول بودند و همچنان فریدون خواسته ربکا را رد می کرد. به محلی از جاده رسیدند که در سمت چپ جاده دیواره کوه بود و در سمت راست شان، فضای نسبتاً مسطح

وکیل زری خانم یک بیبا استفاده کرده بود که همه روزه به اصطلاح، زاغ سیاه فریدون را چوب بزند تا همیشه در جریان کارهایش باشد و بداند کجا می رود و با چه کسانی مراد دارد و چه می کند. پس از چند روزی که فریدون به دکه پرویز رفت و آمد کرده بود، پرویز در همان زمان ها متوجه حضور غریبه ای در آن حوالی شده بود و پی به ماجرا برده بود. بدون آنکه مرد تعقیب کننده متوجه شود، از دکه خارج و به سمت دیگر خیابان رفته و از پشت سر آن غریبه درآمده بود و دستگیر و به جلوی دکه آورده بود و پس از کتک مفصلی که به او زده بود، زیربانش را کشیده و دانسته بود که او از طرف زری خانم و وکیلش مامور تعقیب فریدون است تا همه دیده ها و شنیده هایش را گزارش کند. فریدون فوراً یک پاسبان صدا کرد و از او خواست تا به شکایتش از مرد غریبه رسیدگی کند و پاسبان مرد را جلب و با خود به کلانتری برد و فریدون و پرویز هم دنبال آنها وارد کلانتری شدند و غریبه در کلانتری همه ماجرا و ماموریش را برای افسر نگهبان تعریف و او هم برایش پرونده ای ساخته و پس از گرفتن تعهد مبنی بر ترک مزاحمت برای فریدون، مرخصش کرد.

وقتی زری خانم و وکیلش از لو رفتن جاسوس شان آگاهی پیدا کردند، دانستند که نباید دوباره ریسک کنند و بنابراین، از تعقیب فریدون منصرف شدند. فریدون این خبر را از طریق فریبرز به اطلاع خانواده اش رساند و آنها را عصبانی و نسبت به زری خانم کینه توزتر کرد. فریدون دوباره به خانه پرویز برگشته بود و همچنان چون گذشته مورد لطف و مهربانی و جیره خانم و پسرانش واقع گردیده بود و جیره خانم پس از دانستن داستان زری خانم و وکیل و پریش، آنچنان با فریدون همدل شده بود که همه حق و حقوق جهان را منحصر به فریدون می دانست و شب و روز برایش دل می سوزاند. در همه این مدت، ربکا عاقلانه رفتار می کرد و کاری نمی کرد که دستکی به دست زری خانم و وکیلش دهد. کار تدریسش خوب بود و با حقوق خوبی هم که می گرفت از همه مایحتاج زندگی بی نیاز بود و تنها ندیدن های فریدون آزارش می داد. فریدون دوباره به سر کار نخستش بازگشت



زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)

♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)

جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه

♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

طنز حافظ!

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

هر کس اندک تأملی در شعر حافظ داشته باشد به نیکی دریافته است که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های شعر او لحن طنزآمیز کلام اوست. مثلا در بیت:

یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید / دود آهیش در آینه ادراک انداز

اگر در رابطه معنایی کلمه‌های (خودبین) و (به جز عیب ندید) اندکی تأمل داشته باشیم، متوجه می‌شویم که حافظ می‌خواهد بگوید: زاهد، خود نفس عیب است، ذات عیب است. نه این که دارای عیب باشد، خودبین است و به جز عیب نمی‌بیند. خودش را می‌بیند که عیب است. یا عیب را می‌بیند که خود اوست. اما تبدیل عبارت او به هر صورت دیگری، لحن طنزآمیز و هنر شگفت‌آور او را کم‌رنگ و احتمالا نابود می‌کند.

شاید مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری در باب طنز حافظ نوشته شده باشد و من در این لحظه به هیچ کدام از آن مقاله‌ها یا کتاب‌های احتمالی کاری ندارم. من در این یادداشت براساس تعریفی که خودم از طنز دارم این مسأله را بررسی می‌کنم و معتقدم که تا این لحظه تعریفی جامع تر و دقیق تر از این تعریف در باب طنز در هیچ زبانی نیافته ام. بر اساس این تعریف، طنز عبارت است از: «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین».

می‌دانید که در منطق اجتماع نقیضین یا اجتماع ضدین محال است، یعنی از دیدگاه منطق نمی‌توان تصور کرد که یک چیز هم سیاه باشد و هم سفید یا یک چیز در یک آن در حال حرکت باشد و در همان آن در حال سکون. اما هنر، منطق خویش را دارد و در منطق هنر، یعنی از رهگذر خلاقیت و نبوغ هنرمند، می‌توان پذیرفت که یک چیز هم ساکن باشد هم در همان لحظه در حال حرکت. به این بیت از واعظ قزوینی شاعر عصر صفوی توجه کنید:

ز خود هر چند بگریزم، همان، در بند خود باشم / رم آهوی تصویرم شتاب ساکنی دارم
با مقامات هنری و تصویری که شاعر ایجاد کرده است، هر کس اندک استعدادی در قلمرو التذاذ از شعر داشته باشد، به راحتی می‌پذیرد که یک چیز می‌تواند در یک آن، هم ساکن باشد و هم متحرک. تعبیر بسیار فشرده شتاب ساکن را، در بافت شعر این گوینده به راحتی می‌توان پذیرفت و احساس کرد، اگر چه از دیدگاه منطق، اجتماع نقیضین باشد و محال.

در مرکز تمام طنزهای واقعی ادبیات جهان، از داستان‌های چخوف گرفته تا حکایت‌های عبید و کلمه‌های قصاری که از بزرگان ادب و هنر نقل می‌کنند و از مقوله طنز شمرده می‌شود، این تصویر هنری اجتماع نقیضین قابل دیدن است.

جای دوری نمی‌رویم، در تاریخ ادبیات و فرهنگ خودمان یکی از بزرگ‌ترین طنز پردازان جهان را همه می‌شناسند و آن عبید زاکانی است. معاصر و احتمالا دوست خواجه شیراز. عبید در قلمرو شعرهای جدی خیلی اهمیتی ندارد، به ویژه که در پرتو آفتاب جهان تاب حافظ جایی برای هیچ کسی از معاصران او باقی نمانده است. اما در مقام طنز عبید همان مقامی را داراست که حافظ در حوزه شعر. ما اینک برای نشان دادن «تصویر هنری اجتماع نقیضین» در مرکز طنزهای عبید، به یکی دو نمونه قابل نقل از گفتار او می‌پردازیم:

«خطیبی را گفتند: مسلمانی چیست؟ گفت: من مردی خطیبم، مرا با مسلمانی چه کار؟» هر کسی با مفهوم خطیب و نقش خطیبان در جامعه اسلامی آشنا باشد می‌داند که نه تنها شرط اول خطیب بودن، مسلمان بودن است، بلکه خطیب سخن گوی همه مسلمانان نیز هست. اما عبید با این بیان هنری خویش، خطیب بودن را ضد مسلمان بودن یا نقیض مسلمان بودن تصویر کرده و در ذات آن خطیب به نمایش در آورده است. یا در این حکایت: قزوینی را پسر در چاه افتاد. گفت: «جان بابا! جایی مرو تا من بروم رَسَن بیاورم و تو را بیرون کشم!» در مرکز تمامی طنزهای ادبی، نوعی اجتماع نقیضین یا ضدین محسوس است. البته باید توجه داشت که میان هزل و هجو و مضحکه با طنز تفاوت بسیار وجود دارد. ممکن است هر یک از این انواع دارای ویژگی طنز باشد و ممکن است نباشد. نه هر طنزی هزل و هجو و مضحکه است و نه هر هزل و هجو و مضحکه‌ای، طنز. بسیاری از هجوها، به ویژه هجوهای رکیک و دشنام گونه، دارای خصوصیت طنز نیستند و برخی از آن‌ها برخورد از زمینه طنز آمیز. مثلا در این قطعه از قدیمی‌ترین نمونه‌های هجو در زبان فارسی طنز بسیار عمیقی نهفته است. شعر از منجیک ترمذی از شاعران سده چهارم هجری است:

ای خواجه! مر مرا به هجا قصد تو نبود / جز طبع خویش را به تو بر کردم آزمون

چون تیغ نیک، کش به سگی آزمون کنند / و آن سگ بود به قیمت آن تیغ رهنمون

که شاعر از یک سوی می‌گوید قصد هجو تو را ندارم و از سوی دیگر بدترین هجو را در حق او می‌سراید (اجتماع نقیضین) و این با نوع هجوهای رکیک امثال سوزنی و برخی از متأخرین امثال یغمای جندقی زمین تا آسمان تفاوت دارد. پس میان هجو و هزل به هیچ روی ملازمه‌ای وجود ندارد و هم چنین میان طنز و خنده نیز ملازمه‌ای نیست، گاه یک طنز می‌تواند شخصی

را بگریاند. داستان آن مردی که در تموز گرم نیشابور یخ می‌فروخت و کسی خریدارش نبود و می‌گفت: «نخریدند و تمام شد!» از دردناک ترین طنزهای جهان است. اینک از زبان حکیم سنایی بشنویم این طنز لطیف دردناک و نجیب و انسانی را:

مثلت هست در سرای غرور / مثل یخ فروش نیشابور

در تموز آن یخک نهاده به پیش / کس خریدار نی و او درویش

این همی گفت و زار می‌گریید / که «بسی مان نماند و کس نخرید!»

تمام طنز در «بسی مان نماند و کس نخرید» نهفته است که دقیقاً تصویری است از اجتماع نقیضین. حتی در گفتار عادی مردم، آن جا که هنر عوام آغاز می‌شود، چه در شوخی‌های ایشان و چه در تعبیرهای روزانه آنان، گونه‌هایی از تصویر هنری اجتماع نقیضین را می‌توان دید، وقتی می‌گویند: «ارزان تر از مفت» یا «فلان هیچ کس است و چیزی کم» یا «فلان از هیچ دو جو کم تر ارز» یا «فلان ظرف پر از خالی است» این‌ها همه تصویرهایی از اجتماع نقیضین است و اوج طنز.

حتی در برخورد شاعرانه کودکان، نسبت به مفهوم‌ها و اشیاء، گاه به گونه ای ناخودآگاه، طنزهای عمیقی وجود دارد. مادری اسباب بازی کودک سه ساله اش را به دلیلی پنهان کرده بود و می‌گفت: «کم شده است.» کودک با لحن بسیار جدی گفت: «باید کم شدنش را ببینم.» این تعبیر طنز آمیز و عمیق کودک که می‌خواست «کم شدنش را ببیند» تصویری است از اجتماع نقیضین.

هر قدر تضاد و تناقض آشکارتر باشد و از سوی دیگر گوینده در تصویر اجتماع آن‌ها موفق تر، طنز به حقیقت هنری‌اش نزدیک تر می‌شود. پیداست که تصویر اجتماع نقیضین جز به نیروی تخیل، که عنصر اصلی تمام هنرهاست، امکان پذیر نیست. در هر بیان طنز آمیزی دو امر متناقض یا متضاد، به کمک نیروی هنری گوینده به یکدیگر گره خورده‌اند و به اجتماع و وحدت رسیده‌اند، اجتماع و وحدتی که تنها در بافت هنری گوینده، پدید آمده و اگر از آن صرف نظر کنیم، هیچ ذهنی وحدت و اجتماع آن دو نقیض یا ضد را نمی‌پذیرد.

وقتی یکی از فقیهان بزرگ عصر ما، به دلایلی نوشیدن پسی کولا را ناپسند (و نه حرام) تشخیص داده بود، می‌گفتند یکی از می‌خوارگان می‌گفته است: «از وقتی ایشان نوشیدن پسی کولا را ناپسند اعلام کرده اند، آدم نمی‌داند عرقش را با چه چیزی بخورد.»

طنز تنها در گفتار و هنرهای زبانی جلوه نمی‌کند، گاه در رفتار انسانی طنز، آگاه یا ناآگاه، خود را نشان می‌دهد تا بدان جا که مجموعه حرکت یک اجتماع به مرحله طنز می‌رسد و ساختار یک جامعه تبدیل به طنز می‌شود و اگر با تاریخ اجتماعی ایران آشنا باشیم، در بسیاری از این لحظه‌ها طنز را آشکارا می‌توانیم ببینیم. رفتار بسیاری از حاکمان، طنز است، یعنی در یک آن، دو سوی تناقض را در خویش دارد و شعارهای سیاسی شان نیز در تحلیل نهایی طنز است: هم گریه آور و هم خنده دار. به نظر جامعه عصر حافظ یکی از بهترین نمونه‌های شکل گیری این تناقض در ساخت جامعه است و شاید به عنوان نمونه، رفتار امیرمبارزالدین را بتوان از بهترین نمونه‌های تجسم این تناقض در بافت جامعه دانست، اما وقتی این تناقض‌ها با برخوردی هنری، چه از سوی عوام و چه از سوی خواص، تصویر شود، طنز به معنی دقیق کلمه آشکار می‌شود:

عبید پوش زنهاری خرقة می آلود / کان پاک پاکدامن بهر زیارت آمد

حافظ از «خرقة می آلود» خویش می‌خواهد تا «عبید»، او را در برابر آن «پاک پاکدامن» ببوشاند و این بهترین تصویر هنری از اجتماع نقیضین یا ضدین است. یا وقتی می‌گوید:

کرده ام توبه به دست صنم باده فروش / که دگر می نخورم بی رخ بزم آرای

در این بیان طنز آمیز و شگفت آور او، چندین نوع تناقض یا تضاد به یکدیگر گره خورده است (و این از نوع صنعت تضاد، که در کتاب‌های بدیع مورد بحث قرار گرفته است، نیست و در حقیقت ربطی به آن صنعت ندارد) و به یاری بیان هنری معجزه آسای او حالت پذیرفتنی و قابل قبول یافته است: نخست آن که توبه با مفهومی که ما در ذهن داریم و در شریعت آمده است امری است که باید بر دست شخصی که از هر گونه خلاف شرعی بر کنار است انجام شود، در صورتی که «صنم باده فروش» هم به اعتبار صَمْنِت (در معنی لغوی کلمه یادآور بت و بت پرستی است) و هم به اعتبار معنی استعاری آن (که زنی است زیبا) و هم به اعتبار این که باده فروش است (و کاری خلاف شرع انجام می‌دهد) هیچ گونه مناسبتی با «توبه دادن» ندارد. «توبه» در حقیقت، نقیض یا (اگر بخواهیم اصطلاح را درست تر به کار ببریم) متضاد هویت «صنم باده فروش» است، ولی در بیان هنری حافظ توبه بر دست همین صنم باده فروش (اجتماع نقیضین یا ضدین) حاصل شده است و اگر بخواهیم صورت کامل طنز را در این شعر دریابیم باید یعنی به رابطه متناقضی که میان این دو مصراع وجود دارد توجه کنیم. توبه کردن، بر دست هر کس که باشد، به هر حال، معنایی دارد که با موضوع آن کاملا متناقض است: که دگر می نخورم بی رخ بزم آرای.

اش را از دست داده بود. اما کسی نگران بچه های ولو شده مابین جمعیت نبود. کودکانی که ناخودآگاه و در آن جنگل مولا، درگیر بزرگترین سوال هستی شده بودند و بی آنکه خودشان خواسته باشند، با تلخ ترین معادله زندگی، یعنی مرگ، ته ذهنشان شاخ به شاخ می جنگیدند. همان ها که قرار بود بعد از تمام شدن این مراسم ختم و سوگواری، شب های متوالی رختخوابشان را از ترس مرگی چنین دهشتناک و سترگ، خیس کنند.

اقلکم بیست کودک قد و نیم قد زیر ده سال بودیم که لابلای دست و بال بزرگترها می لولیدیم. تمام شبانه روز آنجا بودیم و جزء به جزء آن مراسم و سوگواری را می دیدیم و تمام آن نادلخوشی ها از درون جانمان می گذشت.

اولین شب و بعد از به خاک سپاری پسر خاله معصوم و بی گناهی که قربانی نادانی و کودکی دوستانش شد، تمام درازنای شب را بیدار بودم. هنوز هم با همه جزئیات آن شب وهم آور پر از سایه های مخوف را به خاطر دارم. دو پایم را گلوله کرده بودم داخل شکم و تمام مدت به گونه ظریف پسر خاله فکر می کردم که لابلای آن پارچه سفید یک دست، پنهانش کرده بودند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

من و خیال می کنم بقیه کودکان آن حوالی با دیدن حال و روز خان دایی که درهم شکسته بود، واهمه ویرانی دنیای امن مان را داشتیم. چطور ممکن بود مردی که همواره مظهر قدرت و شهامت بود، در مقابل واقعیت ترسناکی مثل مرگ، سر تضرع و زاری فرود آورده باشد؟

روشن ترین تصویر باقیمانده ته ذهنم، آرامش عجیب «خاله جان» بود. در سکوت مابین زن هایی که در کار تکه پاره کردن خودشان و روحشان بودند می نشست، خیره می شد به یک گوشه دیوار و آرام و بی صدا می خندید. بعد بی توجه به هوارها و ضجه ها، بلند می شد و درخت نخل روبرو را بغل می کرد، سرفرو کرده لابلای سنبله ها و پنجه های حصیری درخت و تمام دقایقش را با موجودی که ما نمی دیدیم حرف می زد. همه نگران تعادل خاله بودند که بهم ریخته بود، حتی نگران برگزاری آبرومندانانه مراسم، نگران ظرف های خرما که به وقت مهیا شده باشند با گرد و پودر نارگیل، نگران حلوابی که مبادا حد و اندازه زعفرانش کم باشد، نگران پاک بودن فرش هریس دستبافی که قرار بود روی مزار پهن کنند، نگران بی برگ و باری خانواده ای که غنچه تر و تازه

کمک به مواجهه کودک با دهشتی به نام مرگ

ماهرخ غلامحسین پور



بعد ها، آن زنگ نامیمون و ن ایه جا، کابوس همیشگی زندگی ما بچه های آن سرداب شد. آن طور که هنوز هم بعد از بیست و پنج سال، هر بار که صدای تلفن می آید، قلبم شروع می کند به تپیدن و ناآرامی می کند و تا پایان مکالمه یکجا بند نمی شود.

دست های پدرم عین چوب خشکیده درخت کنار شده بود در سرمای ویرانگر زمستان و تلفن مابین دست های لرزانش بین زمین و آسمان وامانده بود، کمرش تا شد و نشست روی زمین. تکیه داد به دیوار. مادرم سر از بالش گلدوزی شده ای که از زنان محلی شبیه بازار خریده بود برداشت، نیم خیز شد و گفت «چت شده مرد؟ بگو! به ارواح خاک پدرت بگو. نصفه جان شدم...» آن روز اولین مواجهه من و خواهر و برادران کوچکترم با مرگ بود. جوانمرگی آن روزها به اندازه امروز رایج نبود و در شهر کوچک ما آنقدر هنوز هم دهشت داشت که کسی یادش اصلا و ابدا به بچه هایی که وسط مراسم ختم می لولیدند، نباشد. مادرم با پای برهنه و موهای ژولیده راهی خانه خاله ام شد. جایی که کالبد بی جان پسر خاله جوانم آنجا خوابیده بود. پسر قد بلند رشید اندام زیبا و مهربانی که با دوستانش رفته بود دل به طبیعت بسپارد و با شوخی و مزاح دوستانش در آب انداخته شده بود. او چند باری بالا آمده و گفته بود که شنا کردن بلد نیست ولی آنها باورشان نشده بود و به شوخی گرفته بودند، آنها باور نکرده بودند آن قد و بالای زیبا و موزونی که عین سرو رو به آسمان، قامتی کشیده داشت، شناگری نداشت. به شوخی خندیده بودند و هیچ دستی به یاری اش نرفته بود تا او دیگر بالا نیامده بود.

بعد از آن کابوس بود و کابوس بود. زن ها ضجه می زدند، هر تکه از روح و تن و بدن مادر و خاله هایم یک گوشه آن خانه قدیمی دور حوضی افتاده بود و هیچکس را توان و یارای گرد کردن آن جان های زخم خورده نبود. حتی خان دایی که برای من همواره مظهر قدرت و شکست ناپذیری و شجاعت بود، ایستاده بود تکیه به دیوار فرو ریخته خانه همسایه داده بود و سرش را می کوبید به خشت هایی که شاخه و شانه کشیده بودند رو به کوچه. بی محابا و ترس از زخم خوردگی و آسیب و چنان از دل به درد گریه می کرد که انگار پایان جهان فرا رسیده است.

مرگ شاید خود زندگی باشد، شاید هم نباشد. شاید سنگ شدن ابدی در تاریکی مطلق هستی باشد، شاید واماندگی در دوزخی بی سرانجام باشد! کسی چه می داند؟ هر چه هست و هر چه نیست، ما هیچ نمی دانیم و همین ندانستن ها و کشاکش بین نور و سایه و برزخ است که مرگ را ترسناک و دور از دست و ذهن و اراده آدمی می کند.

تا آن روز و وقتی ده ساله بودم، مرگ را از نزدیک نمی شناختم. اوجش مرگ «بی بلقیس» هشتاد ساله بود که نه کسی برایش ضجه جگرخراش زد نه هیچکس سرش را از شدت غم برای آن پیروزن مهربان کوبید به دیوار خشتی. آرام و بی صدا و با نم اشکی توی چشمخانه، تن پیر و چروکیده اش را سپردند به خاک. مادرم با کمک زن های همسایه تنش را شست. او و زن های همسایه در پی حلوا و خرما «بی بی بلقیس» بودند، چون «بی بی بلقیس» هیچ وارث و کس و کار دیگری نداشت.

به احتساب مرگ هایی که در کودکی دیده ام، درگذشت بی بی بلقیس به لحاظ توالی، اولین آنها بود. اما مرگ بی بی بلقیس مرگ واقعی نبود. درد نداشت. ترس نداشت. پشت سر مادر خیمه گرفتن و لای تار و پود مینارش قائم شدن نداشت. هری ریختن دل و دلشوره های ماندگار تا امروز و کابوس های شبانه نداشت. مرگ زن مهربانی بود که همیشه از گوشه چارقد معطرش که بوی بهار نارنج می داد، آبنبات نعنائی در می آورد و می گذاشت کف دست ما. او زن ساده دلی بود که دامن محلی چین چینی می پوشید و وقتی می خندید گونه راستش را چال قشنگی پر می کرد. مرکش هم مثل خودش ساده بود، فقط یک روز دیدیم دیگر نیست و تمام.

اما اولین مرگ واقعی، آن ظهر داغ تابستان رخ داد. نهارمان را خورده بودیم و دراز کشیده بودیم توی خنکی سایه سار سردابی که با گردش پنکه سقفی «وستینگ هاوس» بالای سرمان شبیه یخچال می شد. مست قیلوله بعد از ظهر و آرامش تضاد مابین آن سایه سار خنک و آفتاب داغ مرداد ماه جنوب بودیم که تلفن نارنجی گوشه سرداب شروع کرد به زنگ زدن. تا آن دم که پدرم به تلفن جواب نداده بود، صدای زنگش، شبیه همه زنگ های دنیا بود. چه بگویم که



Farima Berenji
MA - PhD

Sufi and Persian Dance Master and Dance Ethnologist
Certified International Dance Council/ UNESCO Dance Ambassador

Member of National Folk Dance Association
Artistic Director of the Worldwide Simorgh Dance Collective

Classes & Workshops for Kids & Adults

Specializing in Ancient Warrior & Mystical Persian Dance & Sufi Whirling

Dances of Iran, Azerbaijan, Georgia, Kafkaz, Uzbekistan, Tajikistan & Balkan

For information on classes & workshops contact:
website: farimadance.com
email: info@farimadance.com

غزال و غزل

امشب از دولت می دفع ملالی کردیم
این هم از عمر شبی بود که حالی کردیم
ما کجا و شب میخانه خدایا چه عجب
کز گرفتاری ایام مجالی کردیم
تیر از غمزه ساقی سپر از جام شراب
با کماندار فلک جنگ وجدالی کردیم
غم به روئین تنی جام می انداخت سپر
غم مگو عربه با رستم زالی کردیم
باری از تلخی ایام به شور و مستی
شکوه از شاهد شیرین خط و خالی کردیم
روزه هجر شکستیم و هلال ابروی
منظر افروز شب عید وصالی کردیم
بر گل عارض از آن زلف طلایی فامش
یاد پروانه زرین پر و بالی کردیم
مکتب عشق بماناد و سیه حجره غم
که در او بود اگر کسب کمالی کردیم
چشم بودیم چو مه شب همه شب تا چون صبح
سینه آئینه خورشید جمالی کردیم
عشق اگر عمر نه پیوست به زلف ساقی
غالب آنست که خوابی و خیالی کردیم
شهریارا غزل خوانده غزالی وحشی
بد نشد با غزلی صید غزالی کردیم
شهریار

مرید حافظ

ز خارزار تعلق کشیده دامان باش
به هر چه میکشدد دل، از آن گریزان باش
قد نهال خم از بار منت ثمرست
ثمر قبول مکن، سرو این گلستان باش
درین دو هفته که چون گل درین گلستانی
گشاده روی تر از راز می پرستان باش
تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست
چو چشم آینه در خوب و زشت حیران باش
کدام جامه به از پرده پوشی خلق است؟
پوش چشم خود از عیب خلق و عریان باش
درون خانه خود، هر گدا شهنشاهی است
قدم برون منه از حد خویش، سلطان باش
ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب
مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش
صائب تبریزی

پدر

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل
تیشه ای بود که شد باعث ویرانی من
یوسف نام نهادند و به گرگت دادند
مرگ گرگ تو شد ای یوسف کنعانی من
مه گردون ادب بودی و در خاک شدی
خاک زندان تو گشت ای مه زندانی من
از ندانستن من دزد قضا آگه بود
چو تو را برد بخندید به نادانی من
آن که در زیر زمین داد سر و سامانت
کاش می خورد غم بی سر و سامانی من
به سر خاک تو رفتم خط پاکش خواندم
آه از این خط که نوشتند به پیشانی من
رفتی و روز مرا تیره تر از شب کردی
بی تو در ظلمتم، ای دیده نورانی من
بی تو اشک و غم و حسرت همه مهمان من اند
قدمی رنجه کن از مهر به مهمانی من
صفحه روی ز انظار نهان می دارم
تا نخوانند بر این صفحه پریشانی من
دهر بسیار چو من سر به گریبان دیده ست
چه تفاوت کندش سر به گریبانی من
عضو جمعیت حق گشتی و دیگر نخوری
غم تنهائی و مهجوری و حیرانی من
گل و ریحان کدامین چمنت بنمودند
که شکستی قفس ای مرغ گلستانی من
من که قدر گهر پاک تو می دانستم
ز چه مفقود شدی ای گهر کانی من
من که آب تو ز سرچشمه دل می دادم
آب و رنگت چه شد ای لاله نعمانی من
من یکی مرغ غزلخوان تو بودم چه فتاد
که دگر گوش نداری به نواخوانی من
گنج خود خواندیم و رفتی و بگذاشتیم
ای عجب بعد تو با کیست نگهبانی من
پروین اعتصامی

سیننی زر

نیمه شب مه شبمنی پاشید و رفت
صبح بلبل قطره ای نوشید و رفت
باغبان آرام آمد سوی گل
حال و احوالی از او پرسید و رفت
شاپرک پرپر زنان از ره رسید
روی سرخ لاله را بوسید و رفت
آهو آمد در دلش مشک ختن
یاس های باغ را بوید و رفت
سیننی زر در فراز آسمان
بر تن سبزینه ها تایید و رفت
از افق ها شد وزان لطف نسیم
چهره بر روی چمن سایید و رفت
ابر غمگینی دلش پر اشک بود
بر من و تنهائیم بارید و رفت
محمد رضا پاک نژاد

پدر

یاد آمدم که در دل شب ها هزار بار
دست نوازشم به سر و رو کشیده بود
از خود برون شدم به تماشای روی او
کی لذت وصال بدین حد رسیده بود
چون محو شد خیال پدر از نظر مرا
اشکی به روی گونه زردم چکیده بود
سهراب سپهری

غزلی از سعدی

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را
الله تو فراموش مکن صحبت ما را
قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد
سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را
گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی
دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را
گر سرم میروم از عهد تو سر باز نیچم
تا بگویند پس از من که به سر برد وفا را
خنک آن درد که یارم به عیادت به سر آید
دردمندان به چنین درد نخواهند دوا را
باور از مات نباشد تو در آینه نگه کن
تا بدانی که چه بودست گرفتار بلا را
سر انگشت تحیر بگرد عقل به دندان
چون تأمل کند این صورت انگشت نما را
همه را دیده به رویت نگران ست ولیکن
خودپرستان ز حقیقت شناسند هوا را
مهربانی ز من آموز و گرم عمر نماند
به سر تربت سعدی بطلب مهر گیا را

جوونی هم بهاری بود و بگذشت
به ما یک اعتباری بود و بگذشت
میون ما و تو یک الفتی بود
که آن هم نوبهاری بود و بگذشت

بابا طاهر

مار گزیدگی نشان نمی‌داد. طرف‌های غروب احساس کردم حالش خوب نیست. زیر گردنش متورم شده بود. برای درمانش به توصیه دامپزشک باید به او پادزهر مار تزریق می‌کردم. متأسفانه به علت پیدا نکردن پادزهر نتوانستم این کار را انجام دهم، اگر امکان دارد مشکلی را ببینید. هر کاری که بگویید برای خوب شدن او انجام می‌دهم. او سگ بسیار فداکاری است با اینکه مریض است، باز شب تا صبح پشت در اتاقم نگرهبانی می‌دهد.»

مشقات شدم مشکلی را ببینم. وقتی او را دیدم از آن چه بر سر این حیوان آمده بود آن قدر تعجب کردم که برای چند لحظه بهت‌زده ماندم. ماهیچه‌ها از زیر چانه تا قسمت پایین گردنش بر اثر سم مار از بین رفته بودند. زخم او ظاهر بسیار بدی داشت و در حال گندیدگی بود. حیوان درد بسیار زیادی داشت به طوری که اجازه مصرف دارو بر روی زخمش را نمی‌داد. نگاهم را از مشکلی به صورت آقای «بانوشی» برگردانم و گفتم: «متأسفم، برای او کاری نمی‌شود کرد. بهتر است، راحتش کنید که بیشتر از این زجر نکشد.» آقای «بانوشی» سرش را به زیر انداخت و با صدایی آرام و همراه با بغض گفت: «نه، نمی‌توانم این کار را

بکنم. او مرا از مرگ نجات داد. این کمال بی‌انصافی است.»

پس از چند لحظه‌ای سکوت، برای اینکه فضا را کمی عوض کرده باشم، پیشنهاد کردم که اگر مایل هستید، من می‌توانم به شما کمک کنم تا پادزهر مار را داشته باشید تا اگر باز هم خدای نکرده برای شما و یا بقیه ساکنین سد چنین اتفاقی افتاد، بتوانید از آن استفاده کنید. البته آنقدری که مارها از انسان‌ها می‌ترسند، ما نباید از آن‌ها بترسیم. مار تا احساس خطر نکند کسی را نیش نمی‌زند. این خزنده از مکان‌های تاریک و خنک خوشش می‌آید، بنابراین شما هم باید احتیاط کنید، چکمه خود را بیرون از اتاق نگذارید و این را هم فراموش نکنید که مار جعفری یک افعی کوچک و سمی خطرناک استان فارس است. شماره تلفنم را به آقای «بانوشی» دادم و به او قول دادم که به محض رسیدن به شیراز تلاش می‌کنم تا پادزهر مار را برای پیشگیری از خطر مارگزیدگی تهیه کنم. با تأسف از اینکه نتوانستم کاری برای سگش انجام دهم از او تشکر و خداحافظی کردیم. عصر قبل از تاریک شدن هوا تصمیم گرفتیم سد را با طبیعت زیبایش رها کنیم و به شیراز برگردیم.

از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

فداکاری یعنی این!

بود. برای خرید ماهی به کنار حوضچه‌ها رفتیم و با تماس به نگهبانی، سراغ مسئول پرورش حوضچه‌های ماهی را گرفتیم. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که مردی سیاه چهره با کلاه حصیری بر سر از وانت پیاده شد و سلام گرمی کرد. گویا می‌دانست که دامپزشک هستم چون تقاضای کمک کرد. کمی نگران شدم. اگر در مورد پرورش ماهی سؤال می‌کرد، هیچ تجربه‌ای در این کار نداشتم. بدون آنکه به روی خودم بیاورم با حرکت سر نشان دادم که به او کمک خواهم کرد. خودش را «بانوشی» معرفی کرد. فوق لیسانس شیلات بود و علاقه زیادی به پرورش ماهی داشت. پیشنهاد کرد تا کارگزارانش تعدادی ماهی برایمان صید می‌کنند و خود اتفاق ناگواری را که به تازگی برای سگش پیش آمده بود برایمان تعریف کرد. کارگران با ذرات غذایی که بر سطح آب می‌ریختند، ماهی‌ها را به کنار حوضچه می‌کشاندند تا صید کردنشان راحت‌تر شود. ماهی‌های صید شده بر روی زمین می‌غلطیدند و آخرین نفس‌های زندگی‌شان را می‌کشیدند. کارگران ماهی‌های کوچک را به آب می‌انداخته و زندگی دوباره به آنها می‌دادند.

نگاهم بر روی مرگ تأسف بار ماهی‌ها خیره مانده بود که با صدای آقای «بانوشی» به خود آمدم. او در حالی که با کلاه حصیری‌اش خودش را باد می‌زد، گفت: «مشکی را چند ماه پیش در حالی که چشم چپش کور شده بود در محوطه پیدایش کردم. دلم برایش سوخت، چون سگ نگهبان هم نداشتم او را به این جا آوردم. چند روز پیش وقتی چکمه‌ام را از پشت در برداشتم که به پا کنم، مشکلی با یک خیز، چکمه را از دستم به زمین انداخت. از کارش عصبانی شدم، قدمی به جلو برداشتم تا چکمه را از روی زمین بردارم که به منظره عجیبی برخوردم. مشکلی دم مار جعفری که درون چکمه‌ام مخفی شده بود را با دندانش گرفته بود و به بیرون می‌کشید. جنگ سختی بین مشکلی و مار در گرفته بود. هر کاری کردم نتوانستم آنها را از هم جدا کنم. خلاصه سگم پیروز شد و مار کشته شد. بعد از پیروزی، ظاهر مشکلی علامتی از

اوایل تابستان ۱۳۹۳ بود. بعد از بیست سال دوباره برای تفریح به سد درودزن سفر می‌کردم. این بار رایحه دختر ۲۷ ساله‌ام و محمد صبا پسر ۲۰ ساله شده بودند. به پیشنهاد من، جمعی از نزدیکان با ما همراه شدند تا از طبیعت زیبای سد لذت ببریم. اتوبان شدن جاده‌مردوشت - شیراز راه رسیدن به مقصد را خیلی راحت‌تر از سفر قبل کرده بود. با بن‌بست شدن جاده سد به پشت اتاقک نگرهبانی رسیدیم. بعد از تشریفات امنیتی، اجازه ورود به ما داده شد. در ساعت ۳ بعد از ظهر هنوز گرمای هوا قابل تحمل بود. به طرف ویلایی در بالای تپه مشرف به دریاچه سد راهنمایی شدیم. ویلا چندین اتاق داشت و بعضی پنجره به طرف فضای سبز و کوه‌های اطراف دریاچه باز می‌شدند. بعد از چند دقیقه، با فضای ساختمان آشنا شدیم و ناهاری را که در شیراز تهیه کرده بودیم، دور هم خوردیم.

با کاهش گرمای هوا، طبیعت زیبای خارج از ساختمان همه را وسوسه کرد تا با پیاده‌روی در اطراف دریاچه اوقات بهتری را داشته باشیم. دریاچه درمیان چندین کوه محصور شده بود. آب زلال و آبی‌رنگ آن منظره را زیباتر کرده بود. در لبه‌های کناری دریاچه تعداد زیادی بچه ماهی جست و خیزکنان حرکت زیبایی به آب داده بودند. تاربخچه سد حاکی از قدمت آن بود. گویا ۲۴۰۰ سال پیش در زمان پادشاهی داریوش هخامنشی، نیاز به آب باعث ساختن یکی از بدیع‌ترین سازه‌های آبی در این محل شده بود. این سد در سال ۱۳۵۱ به فاصله سه کیلومتر از بقایای سد قدیم بر روی رودخانه کر ساخته شده است. در آخرین لحظاتی که اشعه خورشید دیده می‌شد به آسمان نگاه کردم. در یک سمت خورشید ناپدید و از سمت دیگر ماه به رنگ سفید دیده می‌شد. با تاریک شدن هوا به ویلا برگشتیم و شب را در آن جا خوابیدیم.

صبح زودتر از بقیه بیدار شدم تا صبحانه را آماده کنم. به پیشنهاد گروه صبحانه را در کنار پارک مشرف به دریاچه خوردیم. روز قبل هنگام ورود به محوطه سد، تابلوی پرورش ماهی نظرمان را جلب کرده

تدریس کلاس های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی توسط: وحید زمرودی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه

MUSIC

۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

چرا زنان مستقل و تحصیل کرده هم در رابطه خشونت آمیز می‌مانند؟

مریم حسین خواه

وقتی فروزان، شش سال بعد از ازدواجش، طلاق گرفت و به خانواده و دوستانش گفت که از همان ماه‌های نخست در معرض رفتارهای خشونت‌آمیز همسرش بوده است، اولین سؤالی که از او پرسیده شد این بود که: «چرا در حالی که استقلال مالی و حمایت خانواده و حق طلاق داشت، تمام این سال‌ها خشونت را تحمل کرده است؟»

فکر می‌کنند که نمی‌توانند، بلد نیستند، یک جای کارشان ایراد دارد، و مشکل از خودشان است. مردان آزارگر معمولاً زنان را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، تحقیر و تضعیف می‌کنند. یک مانع بسیار بزرگ برای این زنان ترس از این است که اگر از رابطه بیرون بیایند، باید چه کار کنند؟

افسانه، زن جوانی که چنین شرایطی را تجربه کرده، از روزهایی که درگیر یک رابطه آزاردهنده بود، چنین یاد می‌کند: «تحقیر شدم. قربانی بی‌توجهی شدم. یافته‌های تازه من، شخصیت من، حرف‌های من هیچ کدام اهمیتی نداشت. من روزنامه‌نگار، شاد، رفیق‌باز، و اجتماعی بودم، و به من توجه می‌شد. به خانه که می‌رفتم، نبودم. وجود خارجی نداشتم. دیده نمی‌شدم. زیبا نبودم. نبودم. این بازی مریض من را به کف آشپزخانه انداخت. عقلم، اعتماد به نفسم، هویتم، عزت نفسم را از دست داده بودم، و کف آشپزخانه کنار سطل آشغال ضجه می‌زدم.»

ماندن در خشونت برای جایزه گرفتن

امید به بهبود شرایط، و تصمیم‌گیری بر اساس سیستم جایزه‌گیری در چرخه خشونت، از دیگر دلایلی است که زنان را در یک رابطه خشونت‌آمیز نگه می‌دارد. در اغلب موارد، مردان آزارگر، و به خصوص مردانی که آزارهای روانی اعمال می‌کنند

یک دوره ماه عسل دارند که در آن همه چیز خوب است. بعد از آن، مرد شروع به بهانه‌گیری و آزار دادن می‌کند، و سپس حمله‌ای که می‌تواند فیزیکی یا روانی باشد شروع می‌شود. بعد از آن، دوباره مرد معذرت‌خواهی می‌کند و گل و هدیه می‌دهد و ماه عسل دوباره تکرار می‌شود.

شادی رازم با بیان این که این معذرت‌خواهی و هدیه دادن و این ماه عسل‌ها یک جایزه است، می‌گوید: «با هر جایزه‌ای این امید برای زن خشونت‌دیده به وجود می‌آید که حتماً اوضاع درست خواهد شد. در واقع، هر بار وقتی آخر این چرخه به معذرت‌خواهی و اقرار مرد به اشتباهش ختم می‌شود، زن به صورت روانی و ناخودآگاه در رابطه باقی می‌ماند تا این جایزه را بگیرد، و این امید را دارد که اگر مرد یک بار فهمید که اشتباه کرده، پس ممکن است یک روزی واقعاً بفهمد که رفتارش کلاً اشتباه بوده و دیگر آن را تکرار نکند.»

گاهی نیز زنان می‌خواهند آنقدر در رابطه خشونت‌آمیز بمانند تا مرد آزارگر را تغییر دهند و او را متوجه کنند که چه‌طور مرتکب خشونت شده و به آنان آسیب زده است. زنی که مدیر یک «خانه امن زنان» در کانادا بوده و خودش سال‌ها در یک رابطه خشونت‌آمیز مانده بود و خشونت‌های روانی همسرش را تحمل می‌کرد، نمونه‌ای از این زنان است. به گفته شادی رازم، چنین برخوردی معمولاً واکنش زنانی است که اتفاقاً در مورد خشونت علیه زنان کار کرده‌اند. خیلی از همین زنان در رابطه‌های خشونت‌آمیز می‌مانند، چون فکر می‌کنند در این زمینه دانش و تخصص کافی را دارند و می‌توانند فرد خشونت‌گر را تغییر دهند، که البته این اتفاق هم معمولاً نمی‌افتد.

خشونت‌ی که عادی شده است

عادی شدن خشونت و طبیعی دانستن آن یکی دیگر از مواردی است که زنان آزاردیده را، با هر پیشینه و وضعیتی، در یک رابطه آزاردهنده نگاه می‌دارد. اگر جامعه به جای آگاهی دادن درباره خشونت و به ویژه خشونت‌های روانی، آنها را کوچک بشمارد، توجیه کند، یا از آنها چشم‌پوشی کند، فرد خشونت‌دیده نمی‌تواند عادی نبودن روابط خشونت‌آمیز و به خصوص خشونت‌های روانی را به راحتی تشخیص دهد، و سخت‌تر می‌تواند از چنین روابطی خارج شود.

الهام، که مدیریت فروش یکی از شرکت‌های بین‌المللی در تهران را بر عهده دارد، می‌گوید: «پنج سال در یک رابطه خشونت‌آمیز بودم، اما خیلی طول کشید تا بفهمم رفتارهایی که همسر من داشت مصادیق خشونت روانی بودند. من تا مدت‌ها نمی‌دانستم چرا ناراحتم و حالم

خوب نیست، و نمی‌دانستم که این رابطه خشونت‌آمیز است. همیشه آرزو می‌کردم که کاش من را کتک بزنند تا من دلیل محکمه‌پسندی برای جدایی داشته باشم. نه فقط از دید دادگاه که از دید جامعه و حتی از دید خودم.»

شادی رازم دلیل این مساله را نرمال شدن و آشنا بودن خشونت می‌داند، و معتقد است که «برخی زنان خشونت‌دیده، هر قدر هم که در اطرافشان روابط سالم دیگر را ببینند و بدانند که رابطه خودشان به نوعی ایراد دارد، باز هم رابطه‌ای که خودشان در آن هستند تنها چیزی است که می‌شناسند. مخصوصاً کسانی که از خانواده‌هایی می‌آیند که شاید پدر و برادر خودشان تا حدودی این نقش آزارگر را داشته‌اند، خشونت برایشان عادی شده و شاید بعد از ۵ سال یا ۱۰ سال بفهمند که چنین رابطه‌ای عادی و خوب نبوده و زندگی طبیعی یک چیز دیگری است.»

علنی کردن خشونت، شکستن افسانه‌هایی که حقیقت ندارند

نداشتن الگویی مناسب برای مواجهه با رفتار آزاردهنده از دیگر موانعی است که زنان را پشت خندق روابط خشونت‌آمیز نگه می‌دارد. خشونت خانگی، و به ویژه خشونت‌های روانی که نمود بیرونی ندارند، در بسیاری از جوامع امری خصوصی به شمار می‌رود و زنان کمی هستند که درباره تجربه خود از تحمل کردن خشونت‌ها و نحوه بیرون آمدن از چنبره آن علناً صحبت کنند. در ایران، در سال‌های اخیر بیشتر از قبل در رابطه با خشونت علیه زنان نوشته می‌شود، و علاوه بر وبسایت‌های تخصصی که در این زمینه به راه افتاده‌اند، هر از گاهی در شبکه‌های اجتماعی همچون فیسبوک و توئیتر زنان از تجربه‌هایشان درباره تحمل خشونت و ماندن در روابط خشونت‌آمیز می‌نویسند. با این همه، همچنان کمتر به راهکارهایی پرداخته می‌شود که به زنان کمک کرده از چنین روابطی بیرون بیایند و چرخه خشونت را قطع کنند.

الهام، که تا مدت‌ها به هیچکس درباره رفتارهای خشونت‌بار شوهرش چیزی نگفته بود، مواجهه شدن با طلاق را آسان‌تر از مواجهه شدن با خشونت همسرش عنوان می‌کند و می‌گوید: «من زن‌هایی را دیده بودم که طلاق گرفته بودند و بچه‌شان را دست تنها بزرگ می‌کنند و مشکلی هم نداشتند، و برای همین در فضای کارم راحت می‌توانستم به همه بگویم جدا شده‌ام. ولی درباره مواجهه با رفتار خشونت‌آمیز از طرف همسر هیچ تجربه‌ای نداشتم.»

دلایل ریزش مو و روش های درمان

گردآورنده: سولماز مولوی



بهترین کار برای کسی که ریزش مو را تجربه کرده این است که دلیل اصلی را شناسایی و درمان کند. بسیاری از موارد دلایل ریزش مو قابل تشخیص و درمان است. بنابراین اجازه دهید ابتدا بعضی از فاکتورهای رایج که باعث ریزش مو می شود را بیان کنیم.

دلایل ریزش مو

مشکلات تیروئید: اگر غده تیروئید، که در قسمت جلوی گردن است، بیش از حد یا مقدار کافی هورمون تیروئید تولید کند، ممکن است چرخه رشد مو تغییر کند.

بارداری: بارداری نمونه ای از استرس جسمی است که باعث ریزش مو می شود. معمولاً بعد از تولد فرزند رخ می دهد اما موقتی است.

Telogen Effluvium: بیماری پوسته سر است که پس از بارداری، جراحی های مهم، کاهش وزن شدید یا استرس زیاد به وجود می آید. در اثر این پدیده شما هر روز دسته دسته موهای خود را به ویژه هنگام شامپو کردن، حالت دادن یا شانه زدن آنها از دست خواهید داد. این مساله می تواند عوارض جانبی برخی از داروها همچون داروهای ضدافسردگی، ضد اضطراب و کاهش دهنده التهاب نیز باشد. در طول این بیماری، موها پیش از اینکه از پوسته سر بیرون بیایند بسیار سریعتر از حالت نرمال، از فاز رویش به فاز استراحت می رسند.

کمبود آهن: فقر آهن، در صورت داشتن یا نداشتن آنمی، می تواند منجر به ریزش مو شود. ولی بهتر است قبل از اینکه خودسرانه از قرص های آهن مکمل استفاده کنید با پزشک خود در این زمینه مشورت کنید تا از در صورت تشخیص نیاز توسط پزشک از مکمل ها استفاده کنید. زیرا آهن بیش از اندازه در بدن نیز منجر به بروز بعضی مشکلات می شود.

عدم تعادل هورمونی: بعد از سن ۳۰ سالگی، زنان می توانند عدم تعادل هورمونی را تجربه کنند که می تواند باعث ریزش مو شود. حتی اگر استروژن هورمونی اصلی است که زنان تولید می کنند، تستوسترون و سایر آندروژن ها مانند DHEA نیز در بدن زن رخ می دهد. با رسیدن به سن خاصی زنان ممکن است شروع به تبدیل این آندروژن ها به DHT کنند.

آلوپسی آره اتا یا طاسی منطقه ای Alopecia areata: آلوپسی آره اتا یا طاسی منطقه ای باعث می شود مو در تکه های بزرگ ریزش پیدا کند. مقصر این مشکل سیستم ایمنی بدن است که به اشتباه به فولیکول های سالم مو

حمله می کند. در اکثر موارد این آسیب همیشگی نیست. موهای ریخته معمولاً طی ۶ ماه مجدداً رشد می کنند. بعضی افراد تمام موهای سر و بدن خود را از دست می دهند که این مشکل به ندرت بروز می کند.

کرم حلقوی ringworm: زمانی که قارچ کرم حلقوی پوست سر را تحت تأثیر قرار می دهد، منجر به ریزش مو با یک الگوی خاص می شود، تکه های گرد همراه با خارش. این بخش ها ممکن است پوسته پوسته و قرمز هم به نظر برسند. پزشک این مشکل را با یک داروی ضد قارچ درمان می کند. این بیماری با تماس مستقیم با فرد آلوده منتقل می شود، بنابراین اگر به این بیماری مبتلا شده اید علائم آن را در بین اعضای خانواده خود نیز بررسی کنید.

سندرم تخمدان پلی کیستیک (PCOS): زنان مبتلا به سندرم تخمدان پلی کیستیک (PCOS) عدم تعادل هورمونی دارند که سطح آندروژن های بالاتری را نسبت به حالت عادی ایجاد می کند. این اغلب باعث رشد مو در صورت و بدن می شود، در حالی که موهای روی سر نازک تر می شوند. PCOS همچنین می تواند منجر به مشکلات تخمک گذاری، آکنه و افزایش وزن شود.

استرس: استرس شدید باعث ریزش ناگهانی مو می شود که می تواند برای چند ماه دوام داشته باشد. به حداقل رساندن استرس از طریق ورزش، مدیتیشن یوگا و ماساژ باعث کاهش احتمال ابتلا به ریزش مو می شود.

مصرف دارو: هورمون هایی که تخمک گذاری را سرکوب می کنند، می توانند باعث نازک شدن موها شوند. اگر سابقه خانوادگی ریزش مو داشته باشید، احتمال بروز این مشکل بیشتر خواهد بود و ممکن است زمانی رخ دهد که مصرف قرص ها را متوقف می کنید. دیگر داروهایی که باعث ریزش مو می شوند، عبارتند از داروهای رقیق کننده خون و داروهایی که برای درمان فشار خون بالا، بیماری قلبی، آرتروز و افسردگی مصرف می شوند.

ریزش مو با مصرف بیش از حد ویتامین آ: با توجه به آکادمی پوست و مو آمریکا، مصرف بیش از حد مکمل ها یا داروهای

حاوی ویتامین آ می تواند محرک ریزش مو باشد.

ژنتیک: ریزش مو که ژنتیکی است به عنوان آلوپسی آندروژنتیک شناخته می شود و شایع ترین علت ریزش مو است. این ژن می تواند از طرف مادر یا پدر یا خانواده شما به ارث برسد. اگر والدین شما ریزش مو داشته باشند احتمال بیشتری دارید که آن را داشته باشید.

کمبود پروتئین از دلایل ریزش مو: با توجه به آکادمی پوست و مو آمریکا، اگر در رژیم غذایی تان پروتئین کافی دریافت نکنید، ممکن است بدن تان با متوقف کردن رشد مو، کمبود پروتئین را جبران نماید. گفته می شود که این امر پس از دو تا سه هفته پس از کاهش دریافت پروتئین اتفاق می افتد.

رژیم غذایی سخت: ممکن است با یک رژیم غذایی سخت وزن زیادی را از دست بدهید، اما طی چند ماه موی زیادی نیز ریزش پیدا کند. نگران ریزش مو در دوران رژیم غذایی سخت نباشید، زیرا بعد از اینکه رژیم غذایی سالم خود را دوباره انتخاب می کنید، موهایتان به حالت قبل بر می گردند. اگر به مقدار زیاد ویتامین A مصرف می کنید و پروتئین کافی دریافت نمی کنید، آماده ریزش مقدار زیادی از موهایتان باشید.

داروها: خیلی از داروها منجر به ریزش مو می شود. بنابراین اگر این مسئله برای شما نگران کننده است بهتر است با پزشک خود در مورد مصرف داروهای جایگزین مشورت کنید.

کم خونی: از ۱۰ زن یک نفر در سن ۲۰ تا ۴۹ سالگی از کم خونی به دلیل فقر آهن رنج می برد که باعث ریزش مو می شود. پزشک از شما آزمایش خون می گیرد. در این مواقع غذاهای حاوی آهن باید خورد.

بالا رفتن سن: معمولاً افراد در سن ۵۰ تا ۶۰ سالگی دچار کاهش حجم مو و ریزش مو می شوند که البته طبیعی است.

سشوار و اتو مو: استفاده مکرر و زیاد از سشوار و اتوی مو که گرما را به طور

مستقیم به پوست سر و مو انتقال می دهد از دیگر عوامل ریزش مو است که با گذشت زمان آن را تشدید می کند.

سیگار: کشیدن سیگار باعث ریزش مو می شود که این عامل در مردان بیشتر تأثیر گذار است.

بیماری پوست سر: پوست سری که سالم نیست می تواند باعث التهاب و مانع از رویش موها شود. مشکلات پوستی که باعث ریزش مو می شوند شامل چربی ناپهناج پوست، شوره سر، سوریاس و بیماری های قارچی هستند.

درمان های ریزش مو

درمان دارویی ریزش مو: در صورتی که مشکل ریزش موی شما بدلیل بیماری خاصی ایجاد شده باشد، درمان آن بیماری لازم برای درمان ریزش مو لازم است. داروهایی که توسط سازمان غذا و داروی آمریکا (FDA) برای درمان ریزش مو تایید شده اند، شامل:

مینوکسیدیل (مینوکسیدیل یا Minoxidil): مینوکسیدیل دارویی مایع و یا کف مانند است که دوبار در روز باید در سر مالیده شود تا به رشد موها و جلوگیری از ریزش موها کمک نماید. این دارو در مقادیر ۲ و ۵ درصد موجود می باشد. عوارض جانبی این دارو عموماً شامل سوزش سر و یا رشد موهای ناخواسته در صورت می باشد.

فیناستراید (Finasteride): این دارو برای طاسی الگوی مردانه، به شکل قرص و به صورت روزانه تجویز می گردد. اکثر مردانیکه این دارو را مصرف میکنند شاهد کاهش ریزش مو و حتی رشد موهای جدید بوده اند. عوارض جانبی نادر آن شامل کاهش میل جنسی مردانه و عملکرد جنسی می شود. FDA هشدار می دهد که این دارو ممکن است خطر سرطان پروستات را در بعضی از مردان افزایش دهد. زنانی که در سن باروری هستند نیز باید از مصرف این دارو خودداری نمایند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

مردی که تا پیشانی در اندوه فرو رفت

مصطفی مستور



از اینجا،
از آنجا

گنار

پای دیوار. خوب می دانست جادوی مرا چه طور با یک کلمه باطل کند. من دائم در کوچه های تنگ و شب دار معناهای سخت می دویدم و از نفس می افتادم و او اما تنها با گامی به من می رسید. گاهی برای گریز از او یا برای اثبات برتری ام با شتاب می رفتم. آن قدر با شتاب که همه بی گمان همه جا می ماندند. در تنگ ترین و شلوغ ترین کوچه ها به سرعت می دویدم اما وقتی به عقب نگاه می کردم بهت زده می شدم. ایستاده بود درست پشت سرم. بی هیچ تقلایی. بی هیچ فشاری. باز فرو رفتم. این بار تا سینه گمانم. اگر نقطه را نمی گذاشتم آن جا، اگر آن جمله را نمی کشتم لاید می خواست تا آخرین سطر تا آخرین کلمه روحم جلو بیاید و آن را بخواند. از این که مبهم ترین و نگفتنی ترین و باکره ترین و پنهانترین و پر معناترین و پاک ترین حرف ها را که با سلوک وحشتناک روحی کشف کرده بودم به سادگی بستن گره روسری اش یا جلو کشیدن آن یا عقب زدن موهای روی پیشانی اش می فهمیدم دچار چنان هیجان سکرآوری می شدم که مستی هیچ هیج باده ای نمی توانست کسی را این چنین سرمست کند. انگار آن بالا ایستاده بود و مرا که لای مشت می فهمم گنگ و لغزنده دست و پا می زدم می پایید. من در برابرش در برابر دانایی اش در برابر فهمیدن هایش مثل کودکی بودم در برابر دریایی از ماشین ها در بزرگ راهی بی انتها. وحشت زده و ناتوان و پر از بهت و حیرت و ترس. من هیچگاه از زیبایی چهره ای یا چشمی یا نگاهی یا لبخندی این چنین درمانده نمی شوم که زیبایی و شکوه و بزرگی و توانایی دانستن و فهمیدن روحی پیچیده و سریع. انگار در او شنا می کردم. نه آن چنان که در استخری حقیر که دائم سرتان بخورد به دیوارهای چهار طرفش یا پاهایتان برسد به کف کم عمقش. دریا بود انگار. می گفت بیا و من فرو می رفتم در او. می دویدم در او. انگار دیوار نداشت. انگار کف نداشت. سقف نداشت. تنگ تنگی نبود که ماهی روح تان مدام دیواره هایش را لمس کند. هر چه بود آب بود و امکان. امکان دویدن. پریدن. شنا کردن. جیغ کشیدن. ستایش کردن. سجده کردن. گریستن. و همین مرا بیشتر می هراساند. همه ترس من از این حقارت بود. از محاط شدن در کسی که پایانی نداشت. دست کم برای من نداشت. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

داشت شروع می شد که خفه اش کردم. درست وسط جمله بود که نقطه گذاشتم. نمی خواستم کلام تمام شود. نمی خواستم جمله معنا پیدا کند. نیمه شب بود گمانم. ناگهان آمد. یا بهتر بگویم داشت می آمد که من یک گام پس رفتم. نقطه را گذاشتم و عقب کشیدم. نقطه را گذاشته بودم وسط کلمه. حتی فرصت تمام شدن کلمه را هم نداده بودم چه برسد به تمام شدن جمله. نمی دانم نقطه را کجای کلمه گذاشته بودم. شاید روی دال یا بر روی قوس واو یا روی لبه دندان سین. بس که با شتاب این کار را کرده بودم، بس که می ترسیدم. دست هام انگار مرتکب قتل شده باشند از هیجان و اضطراب می لرزیدند. انگار کسی را نیامده کشته بودم. دست هام را گذاشته بودم روی گلوی و فشار داده بودم. وقتی داشت خفه می شد چیزی نگفت. تقلا نکرد. التماس نکرد. فقط نگاهم کرد. صبر کرد تا ذره ذره بمیرد. دست هایم را آنقدر آن جا نگه داشتم تا چشم هام خیس شدند. تا انگشتانم سست شدند. تا حس کردم دارم سر می خورم. در چیزی که نمی دانم چیست. انگار در چیزی لزوج و چسبناک. ذره ذره فرو می رفتم. پایین و پایین تر. تا زانو. خودم می خواستم. شکایتی نداشتم. نمی خواستم آن قصه اهورایی باز تکرار شود. نمی خواستم سوار سر سره ای شوم که نتوانم میانه راه متوقف شوم. یک بار دچارش شده بودم. نمی خواستم باز مرتبه تکرار شود. موج نیرومندی بود که می آمد و من دیگر خسته تر از آن بودم که در برابرش بایستم یا حتی به جایی یا به کسی پناه ببرم. و این همه و شدت این موج ویرانگر به خاطر آن بود که او می دانست. یعنی می فهمید. و هیچ چیز و هیچ چیز و قسم می خورم و هیچ چیز. نه هیچ چیز مثل فهمیدن مرا در هم نمی کوبد. وقتی کسی ادراک نمی کند یا کم ادراک می کند من می توانم دانایی ام را هیولایوار بر او بگسترانم و از حیرت و بهت و شگفتی اش کیف کنم. اما او می فهمید. او به شدت و با سادگی اعجازآوری همه چیز را می فهمید. آن قدر که گاهی روح مرا کنار دیوار می گذاشت و بعد با یک حرف ساده یا یک پرسش یا یک کلمه که از آن پیدا بود عمق همه تقلاهای روح مرا فهمیده است به آن شلیک می کرد. چند بار این کار را کرد و من هر بار می دیدم که روحم خم می شد و در خود مجاله می شد و می افتاد آن جا.

می دهد؟! از یک فکر منفی می رویم به یک فکر ناراحت کننده و منفی دیگر. به قول معروف از یک شاخه می پریم به شاخه بعدی! تا اینکه بالاخره به مرحله ای می رسیم که بطور شدید حالت اضطراب بهمان دست میدهد و اکثرا نیز تپش قلبمان از حالت عادی خارج شده و شدید می شود! و متاسفانه ناخود آگاه این تفکرات بقدری در خیال مان پا فراتر می گذارند تا جایی که برای خودمان و وضعیت زندگی مان احساس تاسف می کنیم. متاسفانه برای خیلی از مردم چنین «حمله های فکری» هیچگونه حد و حدودی ندارد، که البته بعد از مدتی کوتاه عوارض متعددی نیز به دنبال خواهد داشت، تا اینکه به روزی می رسد که ناچارا کارمان به دکتر و دوا و درمان هم خواهد کشید.

با داشتن افکار حاکی از ترس، عصبانیت و ناراحتی، نه تنها انرژی زیادی از وجود ما گرفته می شود، بلکه قوه آفرینش و انگیزه را نیز در خیال خشک می کند. بنظر من یکی از دلایل اصلی که ما در زندگی مان عجول و وحشتزده در مقابل مشکلات هستیم و مدام نیز با یکدیگر در حال رقابت های نابجا و ناسالم، بخاطر بی اعتمادی به خود و ترسی است که در درون مان می باشد. وقتی وجود و خیال ما پر از ترس و عصبانیت باشد، ما بطور غیر مستقیم خود را از استعدادات، امکانات و لذت از زندگی دور می کنیم. اما زمانی که توانسته باشیم تا خصلت های پاک و مثبت خود را ساخته و نشان دهیم، فکر و خیال مان کمتر منحرف شده و آسانتر می توانیم افکار خود را در مورد هدف های اصلی زندگیمان متمرکز کنیم تا به آنجایی که دست حمایت نیز به اطرافیان بدهیم. بنظر من هر چه بهتر خود را عادت دهیم که با سادگی با مسائل روزمره زندگی روبرو شویم، آن مشکلاتی که به نظر برطرف نشدنی می آیند، بزودی تحت کنترل در خواهند آمد و در خیلی از شرایط نیز برطرف خواهند شد و البته این نکته نیز قابل ذکر است که آرامش و صلح درونی است که باعث می شود تا بتوانیم راحت تر با زندگی ارتباط پیدا کرده و انسان های سازگارتر، مهربانتر و آرامتری باشیم.

بنظر من، اکثر ما، این زندگی بسیار زیبا، کوتاه و سحرآمیز را بیش از حد سخت و مشکل می گیریم و متاسفانه به راحتی اجازه می دهیم تا مسائل منفی زندگی، بیشتر از مسائل مثبت، در فکرممان مانند عنکبوتی تار بندد و در آن زندگی کند. در طی روز بر سر هر موضوعات و مشکلات کوچک و بی اهمیت، خود را ناراحت و عصبانی می کنیم و به آسانی تحت تاثیر موقعیت ها قرار گرفته، که در نتیجه واکنش و عکس العمل تند و غیر منطقی نیز از ما سر می زند، که نه تنها ما را از مسیر مستقیم زندگی خارج می کند، بلکه باعث آزار و اذیت خود و اطرافیان نیز می شویم.

مسلمنا منکر این نکته نیستیم که هر کسی در زندگی خود به مشکلات گوناگون، کوچک و یا بزرگ، برمی خورد، و خود من نیز طبیعتا جزو این اشخاص هستم، اما در مقابل این پستی ها و بلندی ها، خشم بیش از اندازه، بی حوصلگی، آزردن خاطر کردن خود و دیگران، باعث می شود تا از راه حلی که باید منطقا به دنبالش باشیم گمراه شده، و زندگی مان یک حالت معشوش و در بعضی از شرایط نیز، اضطراری، اما بی دلیل، پیدا کند.

متاسفانه به این مهم توجه نمی کنیم که در مقابل ناراحتی های زندگی، وقتی رفتاری عصبانی، و در خیلی از موارد شتاب زده از خود نشان بدهیم، ناخودآگاه مشکلات متعدد زندگی مان را با یکدیگر ادغام کرده، تا به جایی که کاملا کنترل فکرممان را از دست می دهیم و در نتیجه بعد از مدتی در ذهن خود باور می کنیم که هر اتفاقی که در زندگی مان می افتد، هر چقدر بی اهمیت، بسیار ناگوار و نگران کننده می باشد، که نه تنها، فکرا و روحا اکثر ساعات زندگی مان را به خود مشغول می کند و عذاب می دهد، بلکه فکرممان از یک درام به یک درام دیگر رفته، و در آن حالت است که متوجه نیستیم مواجه شدن ما با گرفتاری ها به صورت حالتی منفی، اثر مستقیمی دارد به اینکه چگونه از توانایی خود برای حل مشکلات استفاده کنیم.

آیا تا بحال به این مسئله توجه کردیم که هر موقع غرق تفکرات منفی می شویم، ناخودآگاه چه حالت عصبی بهمون دست

از قرنطینه زندان تا قرنطینه خانگی

ایقان شهیدی



آماده‌ام سال‌ها اینجا بمانم. شاید هم موضوع آمادگی نبود و من تنها زندانی‌ای بودم که می‌دانستم قرار نیست که با تودیع وثیقه آزاد شوم.

وارد قرنطینه که شدیم، ما را به اتاقی بردند که گروهی دیگر از زندانیان هم آنجا بودند. تعدادمان خیلی زیادتر شد، شاید نزدیک به چهل نفر. اتاقی سه در پنج متری که

و به او بی‌اعتنایی کردند به سمت روشویی رفت و لوله روشویی را کند، آلتش را درون لوله متصل به فاضلاب فرو کرد و ایستاده کارش را انجام داد! بقیه کسانی که درون اتاق بودند یا سرشان را پایین انداختند و زیر لب غرولند می‌کردند و به او دشنام می‌دادند یا با خنده و کنایه او را مسخره می‌کردند. در همین حین بود که در باز شد و یکی از زندانبانان او را دید. به سرعت دیگر زندانبانان را صدا زد و آمدند و او را بردند. در را بستند ولی از صداها مشخص بود که شروع کرده‌اند به تکت زدن او و بر زبان آوردن فحش‌های رکیک. او هم التماس می‌کرد. هنوز یک دقیقه نگذشته بود که صدای سگ آمد، عوعو کنان. از صدای عوعو سگ و وحشت آن زندانی معلوم بود که سگ را که به طور وحشیانه‌ای عوعو می‌کرد به طرفش برده‌اند. او را نمی‌دیدم اما تصویری بود که در ذهنم تداعی می‌شد تصویری بود که در فیلم‌ها دیده بودم: زندانی که به زمین افتاده است و از ترس عقب عقب می‌رود و سگی که قلاده به گردن و در دست زندانبان، در نزدیکی صورت او عوعو می‌کند و احتمالاً بزاق دهانش با عوعو کردن روی زندانی می‌ریزد. زندانی آنقدر التماس کرد و نعره وحشتناک زد که او را به اتاق برگرداندند. به داخل اتاق که آمد پشت لباس‌هایش خاکی‌تر شده بود که تأییدکننده تصویر ذهنی‌ام از صحنه‌ای بود که پشت در اتاق اتفاق افتاده بود. خیلی هراسناک بود، رنگ صورتش پریده و گردنش قرمز بود، حجم بیشتری از موهایش هم در هوا بود، با پای برهنه و همان شلوار پاره خاکی. کمی دور اتاق با اضطراب راه رفت و بعد دوباره شروع کرد به در زدن و فحش دادن.

فضای بسیار مشمئزکننده‌ای بود و من به این فکر می‌کردم که چگونه ممکن است بتوانم سال‌ها در این مکان دوام بیاورم. در این فضای هراسناک باز هم به این فکر افتادم که بروم آن طرف اتاق و با آن فردی که به نظرم متین‌تر از دیگران بود صحبت کنم. وقتی نزدیک شدم دیدم مشغول صحبت با چند نفر دیگر است. کمی دورتر ایستادم و سعی کردم که صدایشان را بشنوم.

گچ‌های دیوارش تا حدی ریخته بود و روی دیوارهایش یادگاری، فحش‌های رکیک و توهین به مسئولان زندان نوشته شده بود. چند تخت دو طبقه دور اتاق گذاشته شده بود، تخت‌هایی که حتی تشک یا چوبی هم بر روی آن نبود. تنها کفی فلزی داشت. تعدادی صندلی کتیف چوبی و پلاستیکی هم در وسط اتاق گذاشته شده بود و یک شیر روشویی و لوله بدقواره زیرش که به لوله فاضلاب وصل بود. خیلی از ما ایستاده بودیم در حالی که برخی روی تخت‌های دو طبقه دراز کشیده یا بر لبه تخت‌ها نشسته بودند. تعدادی هم سریع بر صندلی‌ها نشستند.

نمی‌دانستم که قرار است چه زمانی را در آن اتاق بمانم اما با شروع شدن دعوای لفظی و فحش‌های رکیک بین برخی از زندانبانان گروه ما با افرادی که از گروه قبیل در اتاق بودند، آرزویم آن بود که هر چه سریع‌تر از این اتاق بروم و اتاق خودم را در زندان پیدا کنم. بعد از ظهر بود و زندانبانان از ساعت‌ها انتظار و گرسنگی خسته شده بودند. بوی بد عرق و کتیفی در اتاق پیچیده بود و در اتاق را به رویمان بسته بودند و هیچ خبری هم از سربازان نبود.

بعضی از زندانبانی که در اتاق بودند ظاهری زنده داشتند؛ شلوارهای دو سه نفر پاره و خاکی بود و لباس دیگری خونی؛ البته خونی که بر روی لباس خشک شده بود؛ دیگری هم لباسش کتیف بود و بیشتر شبیه به بی‌خانمانی بود که در طرح «سامان‌دهی» به اشتباه به زندان آورده شده بود. نمی‌دانستم این نفر آخر قرار است در دقایق پیش رو چه نقش اساسی ایفا کند! کمی که گذشت، با مشت و لگد شروع به در کوبیدن کرد.

حسد می‌زدم که معنادار است و طاقش تمام شده است. از موهایش که چسبیده، خاکی و کمی هم در هوا بود مشخص بود که روزهای طولانی است به حمام نرفته است. کوبیدن در را ادامه داد. در حالی که دیگر زندانبانان در اتاق، از صدای آزاردهنده کوبیدن به در غرولند می‌کردند. اما مشخص بود که برای او مهم نیست دیگران چه می‌گویند. شروع کرد به نثار کردن فحش رکیک به سربازان و زندانبان‌ها که «بیایید در را باز کنید، باید بروم دستشویی». چند بار که داد زد

چیزی ندیده‌ام. اما وجودم سراپا گوش بود. فضای ملتهبی بود. برای من مثل سفری چند ساعته بود. بالاخره اتوبوس ایستاد. قلبم شروع کرد به تندتر زدن. نمی‌دانستم چه اتفاقی قرار است بیفتد و اینکه آیا قرار است سال‌های طولانی زندان را در کنار این افراد بگذرانم؟ از پنجره بالای ماشین می‌توانستم سیم‌خاردهای زندان را ببینم. به زندان رسیده بودیم. زندانی که قرار بود خانه من شود، آن هم برای چند سال.

در انتهای ماشین باز شد و زندانی‌ها به سختی، با پابندی که داشتند، یک به یک پیاده شدند. حتی پیاده شدن هم سخت بود چون باید یک پایم را پایین می‌گذاشتم و فاصله کوتاه زنجیرها اجازه نمی‌داد که این اتفاق بدون آنکه دیگر پایم بر روی ماشین باشد بیفتد. در ضمن، فاصله کمی با زندانی جلویی داشتم و هر قدمی که او بر می‌داشت زنجیر پایش من را هم می‌کشید. با زندانی که پشت سرم ایستاده بود و به من زنجیر شده بود هم فاصله کمی داشتم. همین که پیاده شدیم، چون درون زندانی دیگر بودیم، زنجیرها را از پاها و دست‌هایمان باز کردند. همگی در صفی ایستادیم و یک‌یک با «کارتکس»‌هایمان که همچون برگه هویتی زندانبانان است توسط سربازان زندان کنترل شدیم. با فضای زندان رجایی‌شهر بیگانه بودم. ساختمان بزرگی را روبه‌روی خود می‌دیدم. فکر کردم که این ساختمان همان زندان است. هر چندی اجازه صحبت کردن با دیگر زندانبانان درون صف را نداشتیم اما به محض این که سرباز با کارتکس‌ها کمی دور شد از نفر کناری‌ام که که به نظر آرام‌تر از دیگر زندانبانان بود، پرسیدم این ساختمان چیست؟ و او گفت: «قرنطینه». جوابی که شنیدم خیلی برایم معنادار نبود چون نمی‌دانستم که قرنطینه چیست و چه تفاوتی با زندان دارد.

گروه ما را کمی جلوتر بردند و در آفتاب نزدیک به یک ساعت منتظر ماندیم. گروه دیگری از زندانبانان را می‌دیدم که تازه از راه رسیده بودند و از ماشین پیاده می‌شدند و دست‌بند و پابندهایشان را باز می‌کردند و همچون ما کارتکس‌هایشان کنترل می‌شد و در صف انتظار برای ورود به قرنطینه می‌ایستادند. سرانجام بعد از انتظاری یکی دو ساعته وارد قرنطینه شدیم. من تنها زندانی بودم که از اوین با «ساک دستی» و وسایل» می‌آمدم. وقتی می‌خواستیم وارد قرنطینه شویم وسایلم را یکی از سربازها آورد و به سربازان قرنطینه داد. متوجه شدم که احتمالاً من تنها زندانی هستم که

با دست‌بند و پابند بودم، در اتومبیل انتقال زندانبانان از زندان اوین به زندان رجایی‌شهر (گوهردشت)، خودرویی که با آن به سمت رجایی‌شهر می‌رفتیم کامیونی سر بسته بود که همگی ما در اتاق بزرگ بسته انتهایی‌اش بودیم. نزدیک به بیست نفر بودیم، روبروی هم نشانده بودن مان و می‌توانستیم همدیگر را ببینیم و با هم صحبت کنیم. چند نفر هم در انتهای اتاق بسته ماشین تکیه داده بودند. اولین بار نبود که دست‌بند را تجربه می‌کردم. در دوران بازداشت، از همان لحظات اولیه‌ای که جلوی در خانه به زور داخل ماشینی برده شدم، برای اولین بار حس غریب داشتن دست‌بند را بر دستانم تجربه کردم. اما این بار نه تنها دست‌بند بر دست بودم بلکه سنگینی پابند متصل به پابند دیگر زندانبانان را هم تجربه می‌کردم، زندانبانی که نمی‌توانستم از چهره آنان به جرمشان پی‌برم. اما چیزی که می‌توانستم به راحتی بفهمم آن بود که من جوان‌ترین آنها بودم.

در طول مسیر از تهران به کرج، شاید برای تسلی خودم، تمام خاطراتی را که از آن مسیر داشتم مرور می‌کردم، هر چند فقط می‌توانستم از پنجره بالای سر پله‌هایی را که از بالای سرمان رد می‌شد ببینم. اما هر چه به زندان رجایی‌شهر نزدیک‌تر می‌شدیم هراس از مواجه شدن با تجربه‌ای ناشناخته در وجودم بیشتر رخنه می‌کرد. تنها این مواجهه با ناشناختگی نبود که آزاردهنده بود، با هر چه بیشتر شنیدن گفتگوهای زنده سایر زندانبانی که با من در آن ماشین بودند، فکرم درگیرتر می‌شد. دو سه نفر از زندانبانان که برای اولین بار نبود که به سوی زندانی دیگر برده می‌شدند، از دیگر زندانبانی که دست و پاهایشان زنجیر شده بود با صدای کلفت و خش‌دارشان می‌پرسیدند «تو رو واسه چی گرفتند؟»، و با هر پاسخی همچون قاضی حکم صادر می‌کردند و خیال زندانی را راحت می‌کردند: «چیزی نیست! وثیقت می‌کنن سریع می‌آی بیرون». همینطور دور می‌چرخیدند و از همدیگر می‌پرسیدند. شاید هراسم از همین بود که اگر به من رسید چه باید بگویم و چگونه توضیح دهم. بالاخره نوبت به من هم رسید. «تو رو واسه چی گرفتند؟»، هراسان و مضطرب گفتم: «واسه فعالیت حقوق بشری، بهائی هستم!». بدون اینکه صحبت را ادامه دهند و سؤال بیشتری بپرسند، رفتند سراغ نفر بعد. دو سه نفر همانطور که با پابندها به هم وصل بودند و چمباتمه زده بودند در گوش هم پیچ کردند. سرم را پایین انداختم انگار

نارساخوانی و نارسانویسی چیست؟

گردآورنده: سولماز مولوی

تحصیل برای کودکان یکی از وظایف اصلی والدین در قبال فرزندشان است اما گاهی فراهم کردن شرایط مناسب برای تحصیل با توجه به مشکلاتی که کودک در یادگیری دارد بسیار سخت می شود. نارساخوانی یکی از اختلالاتی است که در خواندن یک متن برای هرکسی ممکن است به وجود آید. نارساخوان به کسی گفته می شود که با هوش متوسط یا حتی بالاتر، دشواری هایی در خواندن پیدا می کند و قادر به خواندن به روش های معمول نیست.

اختلال خواندن:

ناتوانی در خواندن یا نارساخوانی

خواندن، یکی از مهم ترین مهارت های است که کودکان در مقطع ابتدایی به دست می آورند. درست خواندن و درک متن، در گرو این است که شخص دارای توانایی هایی چون ادراک شنیداری، حافظه شنیداری، ادراک دیداری و حافظه دیداری باشد. حافظه دیداری و مهارت خواندن بایکدیگر همبستگی دارند و حافظه دیداری یکی از متغیرهای اساسی در تعیین مهارت خواندن است. آگاهی واج شناختی نیز یکی دیگر از این مهارت هاست و با یادگیری خواندن ارتباط دارد.

افراد نارساخوان به دلیل اختلال خواندن در بیشتر درس های خود با مشکل روبه رو می شوند. این گروه با آنکه بیشترشان از هوش طبیعی برخوردارند، نمی توانند پیشرفت تحصیلی بهنجار و مطلوبی داشته باشند و یا ترک تحصیل می کنند که این خود صدمات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و عاطفی- روانی بسیار برای آنها و جامعه در پی دارد.

مشکلات این دانش آموزان در هنگام خواندن به صورت جزیی در زیر آمده است:

- ♦ صدای حروف را فراموش می کند
- ♦ کلمه ابتدای جمله را که خوانده است فراموش می کند
- ♦ بخش اول کلمه ای که خوانده است فراموش می کند
- ♦ صدای اول هر کلمه را بخش می کند
- ♦ مفهوم مطالبی را که خوانده است فراموش می کند
- وجود مشکلاتی در حافظه شنیداری و توالی شنیداری و پایین بودن دقت، توجه و تمرکز، می تواند زمینه ساز بروز این مشکل شود. اختلال خواندن جزو مهم ترین اختلالات یادگیری است، زیرا که این اختلال در ادراک کودک از ریاضی و در نوشتن یا دیکته نویسی

بسیار مؤثر است. علاوه بر مشکلات یادشده، دانش آموز مبتلا می تواند در زمینه های زیر به صورت اختصاصی تر مشکل داشته باشد:

♦ اشکال در تشخیص دیداری حروفی که ظاهری مشابه دارند، مانند: ط - ظ - ک - گ - ص - ض - ب - پ و....

♦ اشکال در تشخیص دیداری کلماتی که ظاهری مشابه دارند: ظاهر را می خواند ظاهر

♦ افزودن برخی صداها به کلمه

♦ حذف بخشی از کلمه: در جمله کوروش به مدرسه رفت، مدرسه را جا می اندازد

♦ حذف بخشی از کلمه: کلمه بیابان را می خواند بیان

♦ درست ندیدن کلمه: موش و مار را می خواند مور و ماش

♦ تغییر افعال در جمله به میل خویش: خورد به جای خرید و رسیدیم به جای رسیدیم

♦ حدس زدن یک کلمه به کمک کلمات قبل و بعد، بدون خواندن آن (در حقیقت، جملات را حفظ می کند)

♦ خواند طوطی وار، بدون توانایی تشخیص حروف آن (شکل کل کلمه را حفظ می کند)

♦ ندیدن مستقل کلمات و خواندن ادغامی بخش های کلمات مجزا

♦ اضافه کردن پسوند نادرست به کلمه: دوست تازه را می خواند دوست تازه ای و مطمئن باش که دیگر را، می خواند مطمئن باش که دیگران

♦ تغییر توالی حروف: صبح را می خواند صبح

♦ معکوس کردن کلمه: زود را می خواند دوز و روز را می خواند زو

♦ دو تایی دیدن کلمه: (که مسئله فیزیولوژیکی است و باید با چشم پزشک مشورت شود)

♦ مکث و توقف زیاد بین کلمات

♦ تکرار برخی کلمات: حسن مهربان مهربان مهربان بود



- ♦ خواندن با سرعت تند و بی دقت (مهارت ها و راهبردها را به یاد نمی آورد)
- ♦ کم کردن کلمات یک سطر: (ضعف ادراکی - حرکتی، پایین بودن دقت و توجه)
- ♦ گم کردن سطرها

اختلال در نوشتن:

نارسانویسی - اختلال دیکته نویسی

این اختلال ارتباط نزدیکی با ناتوانی های خواندن و نقایص زبان دارد. این اختلال معمولاً به صورت نارسانویسی، قرینه نویسی، وارونه نویسی و یا مشکلاتی در املا و مشکلات در زبان نوشتاری (انشا) دیده می شود.

در زمینه نارسانویسی هفت اختلال اصلی مورد توجه است:

♦ فشار بیش از حد بر کاغذ

♦ درهم ریختگی سازمان فضایی نوشتار یا درهم فروریختن کلمات و سطرها و فواصل نامتناسب آنها با یکدیگر

♦ اصلاح کردن مداوم حروفی که قبلاً نوشته شده و تجاوز از مسیر حروف

♦ کندی در نوشتن که شاید از پیامدهای فشار زیاد باشد

♦ کوچک نویسی و نوشتار محو و مات

♦ کج نویسی بیش از حد. نامرتب نویسی بیش از حد

♦ فاصله گذاری بیش از اندازه بین کلمات

نوشتن به ادراک صحیح الگوهای نمادی ترسیمی نیاز دارد و مستلزم مهارت های دیداری- حرکتی بسیار گسترده ای است که نیاز به دیدن دقیق با چشم، هماهنگی حرکات چشم، هماهنگی حرکات ظریف چشم با دست، مهارت عضلات بازو و دست و انگشتان و داشتن حافظه دقیق دیداری و حرکتی از حروف و واژه های نوشتاری دارد.

عمده ترین عللی که برای نارسانویسی

و دشواری در نوشتن املائی کلمات ذکر می شود عبارتند از:

- ♦ بی توجهی و بی دقتی
- ♦ ضعف مهارت های حرکتی
- ♦ اختلال در ادراک بینایی حروف و کلمات
- ♦ ضعف حافظه دیداری و شنیداری
- ♦ دشواری در انتقال اطلاعات از یک کانال حسی به کانال حسی دیگر یا در پیوندهای حسی
- ♦ انتزاعی بودن مطالب

اختلال دیکته نویسی

بسیاری از دانش آموزان در درس دیکته دچار مشکل هستند و نمرات کمی کسب می کنند. این دانش آموزان در زمینه های زیر مشکل دارند:

- ♦ عدم تشخیص حروفی که صدای یکسان ولی نوشتاری متفاوت دارند
- ♦ جابه جانی حروف یک کلمه
- ♦ جا انداختن آخرین حرف یک کلمه
- ♦ جابه جانی حروف هم مخرج
- ♦ کم و زیاد گذاشتن دندان، نقطه و یا نگذاشتن سرکش

♦ سرهم نوشتن یا جدا نوشتن کلمات

♦ تشخیص ندادن حروف استثنا

تقویت حواس پنج گانه در افزایش یادگیری دانش آموزان اثر بسزایی دارد. همچنین افزایش حجم حافظه دیداری، شنیداری، کاهش اضطراب کودک و افزایش دقت و تمرکز او و اصلاح شیوه آموزشی معلم باعث رفع مشکلات کودک خواهد شد.

اختلال ریاضی

این دانش آموزان در ادراک مفاهیم ریاضی با مشکلات زیر روبه رو هستند: **شمارش طوطی وار اعداد:** کودک در شمارش اعداد مشکل دارد

مفهوم عدد: کودک مفهوم عدد ۳ را نمی داند

ارزش عدد: کودک نمی داند ۳ از ۲ بزرگتر است و بر عکس

خواندن عدد: ممکن است در خواندن عدد و یا خواندن اعداد شبیه به هم اشتباه کند **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

«سلام کوید جان»

خیابان خلوت و در کوچه کس نیست
محل چون قبل، مانند قفس نیست
ز کودک ها که شیشه می شکستند
ردیفی بر لب جو می نشستند
نه از معشوقه و عشاق بیچار
نه از آن پیرپاتالهای بیمار
از این بابت، ببوسم خاک پایت
ولی دیر آمدی، جانم فدایت
دکان ها بسته، میدان خالی از شور
به شهر مردگان می ماند از دور
به جز آنان که خنگ وبی کلاسند
همه ترسان و لرزان در هراسند
گز و آجیل و پسته باد کرده
کووید نوزده بیداد کرده
تمام عید را در خانه ماندیم
کتاب داستان و شعر خواندیم
گهی شطرنج و منچ، گه فیلم دیدن
زمانی جنگ و پیراهن دریدن
شبانگاهان سخن از عشق راندن
بدک هم نیست کنج خانه ماندن
همه در روز خواب و شام بیدار
جهان گویی شده وارونه انگار
نشان دادی به ما عجز بشر را
طمع ورزی و حرص بی ثمر را
زمین پاک و طبیعت باز خندید
به کوهستان دوباره برف بارید
نشان دادی که علم، از ثروت و مال
بود نیکوتر و بهتر به هر حال
به ما مهر و وفا را یاد دادی
تکلم با خدا را، یاد دادی
نشان دادی خدا ربی کریم است
خدا جبار و رحمان و رحیم است
ولی ای نازنین جانم فدایت
برو، آبی نریزم پشت پایت

ای نازنین و بیروس منحوس
به روی ماه تو هر لحظه صد بوس
بود امروزه نامت وحشت انگیز
کمی تا قسمتی بدتر ز چنگیز
همه در چشم تو یکسان و یک رنگ
وزیر و کارگر، دهقان و سرهنگ
نه اهل رشوه و تبعیض هستی
دمی مشهد، گهی تبریز هستی
ابر مردان قدرت، زیر دستت
بنازم قدرتت را، ناز شستت
شده برچیده بزم مرده خواری
چه ساده گشته رسم سوگواری
کسی در فکر رنگ سال و مد نیست
زن و مردی به فکر تیپ خود نیست
دماغ و لب به زیر ماسک پنهان
تناسب رفته از اندام مردان
زنان آشفته ابرو، مو پریشان
نه می، نه رنگ در گیسوی ایشان
بنازم قدرت و عدل خدا را
گرفت او حال خلق خودنما را
همانهایی که وقتی عید می شد
همه از روی رنگ سال یا مد
اثاث منزل و شال و کلا را
کمد دیواری و سنگ خلا را
ز روی خودنمایی نو نمودند
ولی امسال مردم خانه بودند
تلاش و زحمت ایشان هدر شد
تمام نقشه ها ها هم بی اثر شد
چه عیدی شد، همه افسرده مایوس
دریغ از یک بغل کردن و یا بوس
چو ظهر آید تمام خلق رنجور
همه پیگیر اخبار جهان پور
شنیدم بنده در اخبار جاری
کوید جان کودکان را دوست داری
ز شوق این خبر مبهوت ماندم
خبر را بنده چندین بار خواندم

ادامه مطلب شهامت شهروندی... از صفحه ۷۷

همه اینک در جهان دهها جوایز و جشنواره در
قدردانی و ارجمنداری شهامت شهروندی
وجود دارد که سالانه برگزار می شوند و
جوایزی به برندگان آن اعطا می گردد. ملاله
یوسف زی، دختری که در دفاع از حق
آموزش برای دختران توسط طالبان هدف
گلوله قرار گرفت، یکی از این شهروندان
شجاع است. گرتا تونبرگ دانش آموز و
کنشگر محیط زیست ۱۶ ساله سوئدی،
شیردختر دیگری است که با حرکت
اعتراضی یک نفره خود در برابر پارلمان
سوئد، جنبشی جهانی علیه سیاست های
محیط زیست ستیزانه دولت ها رقم زد.
و... به خاطر بسپاریم: هزاران و صدها هزار
شهروند شجاع هم اکنون در زندان های
رژیم های دیکتاتوری در بندند و راهی خود
و جامعه خود را انتظار می کشند. شهامت
شهروندی در زندگی روزمره و در ساده ترین
شکل و درجه اش، نادیده نگرفتن اتفاقات
ناعادلانه و غیرانسانی است که در پیرامون
مان و در برابر چشمان مان روی می دهند
و رعایت شش قاعده زیر در برابر آنهاست:

ادامه مطلب چرا زنان مستقل... از صفحه ۴۲

خشونت های او از زمان دوستی ما و قبل
از ازدواج شروع شده بود، و من حتی قبل
از ازدواج می دانستم که این تصمیم و این
رابطه اشتباه است. اما کار دیگری بلد نبودم.
اگر یک زنی قبل از تو درباره خشونت که
دیده حرف نزده باشد، تو هم وقتی با خشونت
مواجه می شوی نمی دانی چطور باید راجع به
آن حرف بزنی. حتی نمی دانی با خودت
چطور درباره اش حرف بزنی.»
در ایران، هیچ سیاست مشخصی از سوی
دولت و رسانه ها برای آموزش رهاکارهایی
وجود ندارد که می توانند خشونت علیه
زنان را متوقف کنند. هیچ کدام از نهادهای
رسمی و غیررسمی زنان را برای چگونگی
محافظت از خود در یک رابطه خشونت آمیز
آماده نمی کنند، و زنان اغلب در هنگام
مواجه شدن با خشونت خانگی، مهارت از
پیش آموخته ای ندارند که به آن کمک کند.
افسانه، روزنامه نگاری با دانش و روابط
اجتماعی گسترده، یکی از زنانی است که
وقتی مورد خشونت همسرش قرار گرفت،
فهمید که هیچ آموخته ای که در چنین
وضعیتی به کارش بیاید ندارد: «قبلا کتک
نخورده، گرسنه نمانده بودم، در خیابان
نمانده بودم، و حالا تحقیر شده بودم و
هیچ چیزی از همه آنچه خوانده بودم،
مدرک تحصیلی، کار، و شغل، گره از کارم
باز نمی کرد. هیچ کدام از چیزهایی که من
در زندگی پیش از ازدواج یاد گرفته بودم،

(408) 909-9060

By
Appointment
OnlyNotary
Public

ادامه مطلب ویروس کرونا... از صفحه ۴

ادامه مطلب دختران قالیباف... از صفحه ۳۳

هم مثل اوست. زکيه ۱۴ ساله لاغر اندام که کلاس نهم است. درس خواندن را دوست دارد و دلش می‌خواهد ادامه دهد. فرحناز و فائزه ریگی اما نظری غیر از این دارند. خواهر هستند. فرحناز ۲۵ ساله است و ازدواج نکرده. تا اول راهنمایی خوانده و دلش نمی‌خواست ادامه دهد. مدرسه را دوست نداشته و دوست هم ندارد از روستایشان برود. همین‌جا بماند و کار کند. فائزه کلاس هشتم است و هنوز مدرسه می‌رود اما مدرسه را دوست ندارد. می‌گوید: «تا موقعی که بتوانم می‌روم مدرسه اما سخت که بشود نمی‌روم. تا کلاس نهم می‌روم دیگر بس است.»

فرحناز دنبال حرف خواهرش می‌گوید: «اینجا هرکس خودش تا هر موقعی که بخواهد مدرسه می‌رود و خانواده اجبار نمی‌کند. برای ازدواج هم اجبار نمی‌کنند. ما سه تا خواهریم و دوتا برادر. دخترها همین‌جا می‌مانند و پسرها بیشتر می‌روند یزد برای کارگری.»

خان بی‌بی ریگی حدوداً ۵۰ ساله از طایفه ریگی هم اینجور می‌گوید: «سال خشکی همه چیزمان را از بین برد. کشاورزی از بین رفت. کسی سری به ما نمی‌زند. اینجا طایفه‌های ریگی و شهرکی و نارویی هستند. هر که توانسته کوچ کرده و رفته به اصفهان و یزد.»

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

درصد از ثروت جهان را در اختیار دارد و قدرت غیر قابل تحمل این اقلیت کوچک در توسعه جامعه جهانی شکسته نشود، گرسنگی، بیماری، استثمار، جنگ‌ها و تخریب محیط زیست از میان نخواهد رفت. اگر بوی سودهای ۲۰۰ یا ۳۰۰ درصدی به مشام سرمایه برسد به گریه‌ای بی‌حیا بدل می‌شود که حاضر است برای دست‌یابی به آن هر قانون و ضابطه‌ای را زیر پا بگذارد، تنها راه چاره بستن در دیزی است.

(۱) Fort Detrick is a United States Army Medical Command

(۲) Thomas Gebauer, Medico International

توماس گبائر متخصص بهداشت آلمانی

(۳) شرکت Transgene

(۴) F. Hoffmann-La Roche AG mit Hauptsitz in Basel

(۵) Novartis AG ist ein Biotechnologie- und Pharmaunternehmen mit Sitz im schweizerischen Basel

(۶) Dwight David „Ike“ Eisenhower 14. Oktober 1890 † 28. März 1969

(۷) Die National Security Agency (NSA) ist der größte Auslandsgeheimdienst der Vereinigten Staaten

(۸) Professor Phillip Rogaway ist ein US-amerikanischer Informatiker

خودش قالیبافی را به سارا یاد داده و وقتی به دختر نگاه می‌کند، انگار کودکی خودش را می‌بیند. فاطمه می‌گوید: «اینجا مردها همه بیکارند. قبلاً کشاورزی می‌کردند اما الان کار نیست. زن‌ها باید کار کنند. همه هم که نه. بعضی‌ها می‌آیند. از شهرک می‌آیند.» منظور فاطمه از شهرک همان روستاست که به آن مجتمع مسکونی محمدشاه کرم هم می‌گویند و حدود ۹۰۰ خانوار دارد. خانوارهایی که کارشان کشاورزی بوده و گندم و جو می‌کاشتند اما حالا به قول خودشان سال خشکی است و چیزی در نمی‌آید. علاوه بر آن طوفان دیگر رمقی برای زمین‌ها نگذاشته. زمین‌های کشاورزی را پوشانده و امیدی به رویش مجدد نیست.

مرضیه خیلی وقت است اینجا کار می‌کند. از باسابقه‌ها است. قدمت کارگاه هم به ۲۵ سال می‌رسد. ۳ تا بچه دارد. بچه‌هایش مدرسه می‌روند و خودش می‌آید کارگاه. درآمدش کم است اما راضی است چون مردش درآمد ندارد.

نادیا مانتوی صورتی پوشیده. کلاس پنجم است. از مدرسه می‌آید اینجا قالیبافی می‌کند. مدرسه را دوست دارد و می‌خواهد درس بخواند و معلم شود. از معدود دخترهایی است که مدرسه را دوست دارد. ۷ سالگی قالیبافی را از مادرش یاد گرفته و می‌داند در آینده نمی‌خواهد قالیباف باقی بماند. زکيه تا حدی است که جرج اورول حتی در خواب هم نمی‌توانست آن را ببیند.

فیلیپ روگاو (۸) دانشمند در رشته علوم یارانه‌ای در مصاحبه‌ای می‌گوید: «به گمان من... شوندها و ردیابی‌های عمومی تهدیدی است جدی برای دموکراسی در جوامع ما. از آنجا که این تهدید غیرمستقیم عمل می‌کند، کاربران و مردمی که روزمره از اینترنت و فن آوری‌های آن و تلفن‌های هوشمند استفاده می‌کنند این تهدید را لمس و دریافت نمی‌کنند... ولی باید هوشیار بود که با گذر گام به گام به وضعیت شوند و ردیابی کامل، ما شاهد مصادره تدریجی دموکراسی در جامعه می‌باشیم.»

وظیفه دولت‌هاست که از حریم و زندگی خصوصی شهروندان حفاظت کنند. سندیکاها و اتحادیه‌ها، سازمانها و جامعه مدنی باید در دفاع و حمایت از حریم خصوصی شهروندان هر چه بیشتر فعال گردند.

پایان سخن: تا زمانی که ۱۰ درصد جمعیت جهان ۸۰ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند و تا زمانی که ۹۰ درصد جمعیت جهان تنها ۲۰ درصد باقیمانده را، و یک درصد ۱ جمعیت جهان ۵۰

مورد سازمان جهانی بهداشت نیز عملی کرد و سیستم سالم تری برای تامین بودجه‌های این سازمان بوجود آورد تا این سازمان استقلال کامل خود را باز یابد.

در اینجا لازم به تذکر مجدد است که: «سلامت، بهداشت و درمان یک حق است و نه کالا.» انسان‌ها در هر قاره و کشوری که زندگی می‌کنند باید از سیستم بهداشت و درمان کافی برخوردار باشند. اما اشتباه بزرگی است اگر همه توجه‌ها به بیل گیتس و بنیاد خیریه او متمرکز شود. زمانی آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا (۶) هشدار می‌داد که «نفوذ بیش از حد مجموعه صنایع نظامی، و قدرت کنترل نشده این صنعت می‌تواند عواقب فاجعه باری برای کشور داشته باشد» او می‌گفت «مانمی‌توانیم اجازه بدهیم که این مجموعه آزادی و دموکراسی ما را تهدید کند.»

امروز هم مجموعه صنایع نظامی و هم شرکت‌های فراملیتی در زمینه انرژی و نفت و گاز با سیاست‌های فاجعه بار خود بر محیط زیست و هم سایر میلیاردرهای اینترنتی آمریکا چون:

✓ جف بزوس (آمازون) با دارایی‌های ۱۱۳ میلیارد دلاری ✓ مارک زوکربرگ (فیس بوک)، با ۵۵ میلیارد دلار دارایی ✓ استیو بالمر (مایکروسافت)، با دارایی ۵۳ میلیارد دلار ✓ لری پیج (گوگل)، با دارایی ۵۱ میلیارد دلار ✓ سرگئی برین (گوگل)، با دارایی ۴۹ میلیارد دلار، از همان نفوذی بر خوردار هستند که رئیس جمهور سابق آمریکا، پرزیدنت اوباما، آن را خطری بزرگ برای آزادی و دموکراسی جامعه می‌دانست.

سال‌هاست که متخصصان علوم رایانه‌ای (دیجیتال) و جامعه شناسان، به خطر بزرگی که «حریم خصوصی» انسان‌ها را تهدید می‌کند، هشدار می‌دهند. سال‌هاست که این دانشمندان و جامعه شناسان گوشزد می‌کنند، شنودها و کنترل‌های همگانی از راه اینترنت تهدیدی است مستقیم برای دموکراسی. به عنوان مثال، اینکه فیس بوک با امکانات وسیع خود می‌تواند رفتار و تمایلات میلیون‌ها انسان را کنترل کند، خطری است که دموکراسی در جامعه را بیش از پیش تهدید می‌کند.

همکاری شرکت‌های اینترنتی با (آژانس امنیت ملی) (۷)، آمریکا منجر به نظارت و کنترل بر بخش‌های بزرگی از جوامع بشری شده است که این در عمل به معنی سلب مالکیت از زندگی خصوصی شهروندان می‌باشد. این کنترل و نظارت

ویروس «کووید ۱۹» مانند جراحی شکم بیمار را باز کرده و اکنون غلغ بیماری مریض، شکنندگی و ضعف‌های او هر روز بیشتر پدیدار می‌شود. پرسش برانگیز است که چگونه است که یکی از مدیران بخش مربوط به واکسن سازمان جهانی بهداشت خانمی است، که پیش از آن مسئول تولید واکسن در شرکت دارویی فرانسوی «ترانس‌جن» (۲)، شریک کنسرن دارو سازی «روش» (۴) بوده است؟ و یا چگونه است که یکی دیگر از مدیران بخش مربوط به واکسن سازمان جهانی بهداشت در سال ۲۰۰۷ پس از پایان کار در «سازمان جهانی بهداشت» مستقیماً در شرکت دارویی «نوارتیس» (۵) مشغول به کار می‌شود.

چرا تا به امروز سازمان جهانی بهداشت موضع روشنی در رابطه با اثرات وحشتناک فاجعه چرنوبیل و فوکوشیما ندارد؟ و چرا «سازمان جهانی بهداشت» پس از شیوع ویروس ابولا در سال ۲۰۱۴ در آفریقای فقیر فوراً اقدام نکرد و مدتی نسبتاً طولانی نظاره گر باقی ماند؟

به گمان من ناسالم بودن شکل تامین بودجه‌های «سازمان جهانی بهداشت» و ناروشن بودن نفوذ کنسرن‌های فراملیتی دارو سازی و تغذیه بر روی دولت‌ها و سازمان‌های خیریه همه و همه موجب به وجود آمدن شایعات و انواع تئوری‌های توطئه می‌شوند.

سازمان جهانی بهداشت دنبال شایعات و مشکلات مالی، روز ۱۹ ماه می ۲۰۲۰ در جلسه مجازی خود با شرکت کشورهای عضو، قطعنامه‌ای را تصویب کرد، که در آن سازمان موظف به تحقیق و ارائه ارزیابی بی طرفانه، مستقل و جامعی از نقش، زمان بندی و روند کار خود در زمینه بیماری همه گیر ویروس «کووید ۱۹» می‌گردد. امیدواریم که این تحقیقات گامی در جهت استقلال سازمان جهانی بهداشت باشد و سازمان بتواند در مقابل زیاد خواهی‌های رئیس جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، مقاومت کند و از دست کش مکش‌های سیاسی دولت‌ها در درون این سازمان رهایی یابد.

همانگونه که «امانوئل ماکرون» رئیس جمهور فرانسه در ابتدای شیوع ویروس «کووید ۱۹» گفت: «دیوانگی محض است که دولت کنترل بخش‌های مربوط به رفاه عمومی، تغذیه، بهداشت و درمان و امنیت را به بخش خصوصی واگذار کند. دولت باید در فرانسه و در اروپا مجدداً کنترل بر روی این بخش‌ها را بدست آورد و استقلال و سرنوشت این بخش‌ها را تضمین کند.» باید پیشنهاد رئیس جمهور فرانسه را در

ادامه مطلب نارسا خوانی و... از صفحه ۴۶

نکاتی که پدر و مادرها باید به آن توجه کنند

هر چند بروز اختلال یادگیری در حیطه آموزشی کودک است، اما درمان قطعی آن تنها از طریق تکرار آموزش و گرفتن معلم خصوصی و افزایش ساعات مطالعه دانش آموز امکان پذیر نیست و نیازمند مراجعه شما به مراکز متخصصان اختلالات یادگیری است.

♦ افزایش ساعات مطالعه دانش آموز، زمانی که درمان صورت نگرفته است، تنها تثبیت فرایند شکست و ناامیدی و افزایش اضطراب و دلزدگی کودک است.

♦ برطرف شدن نقاط ضعف کودک مبتلا به اختلال یادگیری، او را علاقه مندتر و با انگیزه تر خواهد کرد.

♦ مضطرب شدن پدر و مادرها، تنها باعث به هم ریختگی کودک خواهد شد و تأثیری در پیشرفت دانش آموز نخواهد داشت.

♦ تمرکز بر نقاط مثبت کودک و پیگیری فرایند درمان، بهترین روش برای بهبود کودک مبتلا به اختلالات یادگیری است.

کپی عدد: هنگام رونویسی عدد مشکل دارد. البته این موضوع ارتباط مستقیمی با اختلال در نوشتن دارد

عملیات ریاضی

علامت‌ها را نمی‌شناسد: کودک نمی‌داند + یعنی جمع

مفهوم عملیات را نمی‌داند: کودک، مفهوم جمع یعنی اضافه شدن و منها یعنی کم شدن را نمی‌داند

اشکال در درک ارزش مکانی: کودک یکان و دهگان را تشخیص نمی‌دهد

حل مسئله: با آنکه کودک عملیات ریاضی را بلد است، گاه در درک مسائل ریاضی مشکل دارد و نمی‌تواند روابط بین اجزای مسئله را درک کند.

در اینجا برخلاف دیدگاه نادرست بیشتر مردم که به بی‌استعدادی فرد در درس ریاضی تکیه دارد، علت واقعی، نقص در یادگیری مهارت‌های مربوط به ریاضی است که با نام اختلال در محاسبه مشخص می‌شود و با مداخله‌های درمانی و پرهیز از تحت فشار قرار دادن کودک، قابل برطرف شدن است.

ادامه مطلب از هر چهار زن... از صفحه ۳۳

حمایت خانواده لغو شد و اندکی بعد در سال ۱۳۶۱ با یک عقب‌گرد ۵۴ ساله قانون مصوب ۱۳۰۷ بار دیگر سن بلوغ (۹ سال قمری برای دختران و ۱۵ سال قمری برای پسران)، به عنوان سن ازدواج اعلام شد. همچنین با دادن اجازه ازدواج زیر این سن به شرط رضایت ولی کودک، هرگونه محدودیت سنی برای ازدواج از بین رفت. دو دهه بعد، این قانون اندکی اصلاح شد و بر اساس اصلاحیه مصوب سال ۱۳۷۹ قانون مدنی، حداقل سن ازدواج ۱۳ سال برای زنان و ۱۵ سال برای مردان تعیین شد. اما همچنان ازدواج زیر این سن به طور کامل ممنوع نیست و ولی کودک (پدر و جد پدری) می‌تواند اجازه‌ی ازدواج را از دادگاه بگیرد. [۵]

پس از آن در پی اعتراضات به این قانون، مجلس ششم در سال ۱۳۷۹ ممنوعیت ازدواج دختران زیر ۱۵ سال و پسران زیر ۱۸ سال را به تصویب رساند اما این مصوبه از سوی شورای نگهبان رد شد. تلاش برخی نمایندگان مجلس دهم برای ارتقای سن ازدواج نیز تا کنون بی‌نتیجه بوده است.

[۱] تمام آمارهای استفاده شده در این گزارش از سالنامه‌ی آمار جمعیتی سال ۱۳۹۷، منتشر شده است. سوی سازمان ثبت و احوال استخراج شده است.

[۲] ماده‌ی ۱۰۴۱، قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷، قابل دسترسی در این جا.

[۳] ماده‌ی ۳، قانون راجع به ازدواج، مصوب ۱۳۱۰، قابل دسترسی در این جا.

[۴] ماده‌ی ۲۳، قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۵۳، قابل دسترسی در این جا.

[۵] ماده‌ی ۱۰۴۱ قانون مدنی - عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط مصلحت با تشخیص دادگاه صالح.

«قانون راجع به ازدواج»، که در سال ۱۳۱۰ به تصویب رسید در یک گام رو به جلو ازدواج با کسی را که هنوز آمادگی جسمانی برای ازدواج ندارد ممنوع کرد و مجازات یک تا سه سال حبس و پرداخت جریمه را برای متخلفان در نظر گرفت. [۳]

از سال ۱۳۱۳ اصلاح قانون مدنی، هربار ازدواج کودکان محدودتر شد. نخست، ازدواج زنان قبل از ۱۵ سالگی و مردان قبل از ۱۸ سالگی ممنوع شد و حتی دادگاه نیز اجازه صدور جواز ازدواج زنان قبل از ۱۳ سالگی و مردان قبل از ۱۵ سالگی را نداشت.

سپس در سال ۱۳۱۶ پاورقی اضافه شده به قانون راجع به ازدواج، مجازات ازدواج با کودک زیر سن قانونی مقرر شده را شش ماه الی دو سال حبس و ازدواج با دختر زیر ۱۳ سال را دو الی سه سال حبس اعلام کرد. این قانون برای نقص عضو و فوت زن در اثر ازدواج زیر سن قانونی، حبس‌های طولانی و دائم با اعمال شاقه تعیین کرد. همچنین عاقد، خواستگار و سایر افرادی که در سرگرفتن این ازدواج مشارکت داشتند، مجازات می‌شدند.

در سال ۱۳۵۳ در اصلاحیه قانون حمایت خانواده ازدواج زن قبل از ۱۸ سالگی و مرد قبل از ۲۰ سالگی ممنوع شد و دادگاه در شرایطی خاص فقط می‌توانست اجازه ازدواج زنی که حداقل ۱۵ سال داشته باشد را صادر کند. [۴]

با تصویب این قانون زنان به خواسته خود مبنی بر ممنوعیت ازدواج کودکان رسیدند. این شادکامی اما دوامی نداشت. پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، قانون

به آنهایی که دوستشان داریم بی بهانه بگوییم «دوستت دارم».

بگوییم در این دنیای شلوغ سنجاق شان کرده ایم به دل مان.

بگوییم گاهی فرصت با هم بودن مان کوتاه تر از عمر شکوفه هاست.

ما بگوییم، حتی اگر آنها نشنوند!

دفتر خدمات بین المللی

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

(408)909-9060

نوشتن بر سنگ قبر
به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

(408)221-8624



ادامه مطلب دختران قالیباف... از صفحه ۴۸

می‌کنند. می‌گوید: «دستمزدها کم است. البته دخترها خیلی‌هایشان شاگرد هستند. بیشتری‌ها روزی ۷ هزار تومان می‌گیرند. استادکارها برای یک فرش که تمام شود تا یک میلیون هم می‌گیرند. بسته به فرش دارد. دخترها دوست ندارند درس بخوانند چون خانواده‌هایشان پول ندارند.»

قالیباف‌ها دیگر کم کم دارند دست از کار می‌کشند. نزدیک تعطیلی است. ناهارشان را همانجا خورده و نخورده، وسایل را جمع می‌کنند و قوز پشت را کمی صاف.

تناقضی غریب است میان صورت‌های خندان و قوزپشت‌ها. تناقضی غریب است میان دخترکان کوچک زیبا، میان آن همه رنگ و نقش و نیمکت‌هایی که از حضورشان خالی می‌شود. تناقضی غریب است میان قالیبافان ریزنقش ۹ ساله و فرش نفیس چندصد شانه.

می‌پرسم: «بچه‌های خودت کجا هستند خان بی‌بی؟» می‌گوید: «خودم بچه ندارم.» و سکوت می‌کند.

فرش‌ها از سوله مستقیم می‌رود تهران. می‌گویند فرش‌ها می‌آید به تهران شما. فرش‌هایی که ۵، ۶ ماه طول می‌کشد تا یکی‌شان بافته شود. می‌گویند ما گلیم اصل سیستانی داریم که در بعضی خانه‌ها پیدا می‌شود اما این فرش‌ها نقشه‌اش مال اینجا نیست.

«نقشه فرش‌ها مال قم است و از قم می‌آید. نقشه‌های خود سیستان نقش‌های قدیمی گلیمی است.» این را زهرا رخشانی، مسئول کارگاه می‌گوید. خودش اهل همین روستاست. از سال ۷۱ کارگاه را راه انداخته‌اند. خصوصی است. در زابل آموزش دیده و اول در روستا دو تا اتاق کوچک بود و الان زنها و دخترها در سوله کار

تیماسب خان لشکریان تازه نفسی به آنجا فرستاد که وارد آن شدند و آن را مستحکم گردانند تا بتواند از خود دفاع کند. عدم تحرک سپاهیان عثمانی به سردار ایرانی فرصت داد که وضع خود را ترمیم کند و سپاهی جدید که بسیار نیرومندتر از سپاه پیشین بود آماده و برپا سازد. همین که فصل مناسب گشت، سپاه به صحرا بیرون کشید و به بغداد بازگشت و پس از ترتیب محاصره این شهر به جستجوی سپاه ترکان رفت که در اطراف دیار بکر جمع شده بودند. پاشا باوجود اینکه موفقیت های اولیه اش او را دلگرم کرده بود، معهدا جرات نکرد به یک حمله عمومی دست بزند و چیزی جز چند نبرد کوچک از این طرف و آن طرف اتفاق نیفتاد و در این نبردها ایرانیان برتری یافتند. سرانجام صحبت از صلح شد و به مذاکره پرداختند و فصول و شروط قرارداد توسط پاشا به سلطان بزرگ فرستاده شد تا آن را تصویب کند. تقریباً در همان وقت بود که پرنس «گالیک تسین» بعنوان سفیر روسیه فرارسید. در آن وقت هیچ کس نمی دانست بر سر شاه تیماسب چه آمده است، معلوم نبود که مرده است و یا مجبور به کناره گیری از سلطنت شده است. آنچه محقق بود این بود که تیماسب قلی خان مخفی کردن نقشه هائی که در سر می پروراند یکی از کودکان شاه را که پنج یا شش ماه بیشتر نداشت بر تخت نشانده بود.

برده می شوند و به سختی حق خروج از آن را می یابند. ناگوارترین بخش قرنطینه ها ابهامی است که در آینده پیش رو وجود دارد، آینده ای نامعلوم، گاهی تاریک و البته دردناک و مهیب. هبیت آنچه در پیش است تنها ناشی از فاصله گیری فیزیکی موقتی نیست بلکه محصول تغییرات احتمالی و مبهمی است که ممکن است در اجتماع و آگاهی مردمان رخ دهد. این بی اعتمادی به آینده البته ویژگی انحصاری قرنطینه نیست، اما در قرنطینه هر چند حدود فیزیکی مهم اند اما زمان نامعلوم اعمال این حدود، خود همچون مرحله ای برای ورود به آینده ای نامعلوم است. آنچه مشخص است این که هم زندانیان محبوس در قرنطینه زندان و هم مردم حاضر در قرنطینه های خانگی، همگی در برزخی هستند که پس از آن تحولی اجتنابناپذیر در کیفیت زندگی شان رخ خواهد داد.

این سپاه فقط از سواره نظام تشکیل شده بود. وی به بغداد که همان بابل قدیم است عزیمت کرد و پس از محاصره آن تا دیار بکر و اطراف آن پیش راند و در گذرگاه خود همه جا را ویران کرد. بخت که تا آنوقت همواره با او همراه بود، در آنجا پشت به او کرد و سپاهش شکست خورد و وی بقایای لشکر را تا حدود همدان باز آورد. همه می پنداشتند که سردار فاتح عثمانی از وضع اسف انگیز ایران که از نظر نیروی لشکری و پول ضعیف گشته بود استفاده کرده و سپاهیان پیروزمند خود را تا به اصفهان خواهد آورد. معهدا هیچ حرکتی نکرد و در اردوی خود آرام باقی ماند و مبادرت به هیچ کاری نکرد. و این را می توان یا در اثر ترسی دانست که مبادا سربازانش در گرمائی که داشت بشدت فرا می رسید هلاک گردند و یا در اثر عدم اعتمادی بود که از پاشای باب عالی داشت و یا به ضعف سپاهش مربوط بود که قسمتی را برای تقویت پاشای ایروان فرستاده بودند و یا در اثر حسادت و عدم تفاهمی بود که بین این دو سردار وجود داشت و یا بالاخره علت عدم حرکت آنها در تأخیر سپاه کوچکی بود که به او وعده داده بودند و مدتها بود انتظارش را می کشید و شاید هم هیچوقت نمی رسید زیرا سلطان بزرگ در اروپا به آن نیاز داشت. تنها کاری که انجام گرفت از طرف پاشای تبریز بود که به ایروان نزدیک شد و آن را تصرف کرد ولی بزودی آن را رها کرد و

می شود، و هر هفته نادانسته هایشان درباره فرزندانشان افزایش می یابد، دوستانش را نمی شناسند، جاهایی را که می رود نمی شناسند و در نتیجه حرف هایشان در سالن ملاقات، و از پشت شیشه حائل، محدود و محدودتر می شود. زندانی هایی که هر قدر هم در سالن های زندان با روحیه قوی باشند و در برابر ظلم زندانبان و مسئولین زندان سر فرود نیاورند اما در تنهایی خود، شب هنگام، وقتی به عکس های چند سال قبل خانواده خود نگاه می کنند، هنگامی که همسرشان جوان تر و کودکشانش کوچک تر بودند، اشک می ریزند و با تک تک اعضای خانواده گریه کنان صحبت می کنند. قرنطینه خانگی، همچون قرنطینه زندان، این روزها برای اکثر مردم، بیش از هر چیز همچون برزخی است آکنده از معطلی، اضطراب و ابهام. عمدتاً مشخص نیست که چه مدت باید در آن ماند، چند ساعت یا چند روز. مردم و زندانیان به قرنطینه

فهمیدم که بسیاری از افرادی که فکر می کردم زندانبان هستند در واقع زندانبان نیستند و زندانبان باسابقه ای هستند که در «قرنطینه» کار می کنند. هر چند در همان قرنطینه هم تعدادی سرباز و نیز «پاسدار بند» حضور داشتند که در واقع مسئولیت های رسمی تری بر عهده داشتند. بعد از ظهر سریع می گذشت و چون آن روز برایم بسیار زود شروع شده بود و مثل دیگر زندانبان حاضر در قرنطینه روز پرفشاری را سپری کرده بودم، بی صبرانه منتظر زمان خاموشی شب بودم تا بتوانم استراحت کنم، هر چند نمی دانستم که آیا ممکن است شب آرامی را پشت سر بگذرانم یا نه. هر چه دیرتر می شد، به دلیل فقدان تخت کافی در اتاق، تعدادی از زندانیان را که در آن اتاق کوچک بودند به اتاق دیگری بردند و به هر کدام از ما یک پتوی سربازی دادند که با آن بخوابیم. هر چند صدای فریادی ضعیف از دور دست شنیده می شد اما آنقدر خسته بودم که توان بیدار ماندن نداشتم. با اضطراب و ناراحتی بر طبقه بالای یکی از تخت های دو طبقه گوشه اتاق دراز کشیدم و قبل از آنکه به موضوع دیگری فکر کنم خوابم برد. صبح زود از خواب بلند می شوم. چند سال گذشته است، در قرنطینه ام اما این بار در قرنطینه خانگی. هزاران کیلومتر دورتر از قرنطینه زندان. این روزها اما، هر روز، لحظه به لحظه آن ساعات قرنطینه از ذهنم می گذرد و به آن وضعیت می اندیشم، به زندانیان بی گناهی که در جاده های مختلف ایران در کامیون ها و ماشین های امنیتی به سوی قرنطینه های زندان می روند تا تعیین تکلیف شوند و به بندی از بندهای زندان برده شوند، به جایی که نه می دانند درونش چه خبر است و نه می دانند که بعد از آن به کجا می روند. به روابط بین زندانبان تازه در آن اتاق کوچک می اندیشم، به تخت بدون تشک و تخته که روی میله های فلزی اش خوابم برده بود، به زندانیانی که بی گناه یا مجرم در قرنطینه های زندان های مختلف در شهرهای متفاوت هر شب را می خوابند تا فردا صبح به بندهای زندان برده شوند و حبس های چند ساله خود را بگذرانند، به صدها زندانی شجاع عقیدتی و سیاسی فکر می کنم که هر روز زندگی خود را باید در زندان بگذرانند و از دیدن خانواده هایشان و مخصوصاً فرزندانشان محروم باشند، زندانیانی که از دیدن بزرگ شدن کودکانشان محروم اند و در هر ملاقات بیشتر متوجه می شوند که فاصله عاطفی آنها با فرزندشان دارد بیشتر

بعد از یکی دو دقیقه یکی از افرادی که آن فرد با او سخن می گفت با صدای بلند گفت: «نه بابا آتیشش زدی؟! دختر آخوند رو آتیش زدی؟». تازه فهمیدم آن فرد متین و آرامی که به من قرنطینه را معرفی کرده بود و من به دنبال صحبت بیشتر با او برای یافتن کمی آرامش بودم، داماد یک آخوند بوده و بعد از اینکه تلاش کرده است همسرش را آتش بزند، با شکایت پدر همسرش به زندان افتاده است. نمی دانستم باید با او حرف بزنم یا نه. چند دقیقه ای در این فکر بودم که دیدم به من نگاه کرد و با اشاره سر به من گفت بروم و در فضای خالی که کنار او بود بنشینم. من هم رفتم، ولی به روی خودم نیاوردم که حرف های آنها را شنیده ام. از من پرسید: «تو ظاهراً متفاوت با بقیه است. چرا تو را به اینجا آورده اند؟» گفتم: «من را به زندان نیاورند. خودم آمدم. خودم، خودم را به زندان معرفی کردم. حکم داشتم. احضار شده بودم». تعجب کرد و گفت «چه مدت زندان داری؟». گفتم «پنج سال» که بلند تکرار کرد «پنج سال؟» چند نفر دیگر که در نزدیکی ما بودند و گفتگوی مان را می شنیدند نگاهی به هم کردند و با سر مرا به هم نشان دادند. دوباره از من پرسید «مگه چی کار کردی؟» گفتم: «زندانی عقیدتی-سیاسی هستم. فعالیت حقوق بشری می کردم. برای حق تحصیل. دستگیرم کردند و چون بهائی بودم پنج سال حکم به من دادند». نمی خواستم از او بپرسم که چه کرده است، چون شنیده بودم و نمی دانستم وقتی بگویم که همسرش را آتش زده باید چه عکس العملی نشان دهم. بنابراین، از او پرسیدم «تو کی آزاد میشی؟» گفت: «حکم یک سال هست و به خاطر اختلافات خانوادگی اینجام. دنبال رضایت گرفتن هستم و فکر می کنم که چند هفته دیگه میرم بیرون».

در حال صحبت کردن بودیم که در دوباره باز شد. در ظرف های یک بار مصرف کمی عدس پلو به هر نفر دادند با یک قاشق پلاستیکی. خیلی گرسنه بودم و آن عدس پلوی خشک و سرد را که کمی هم بوی سوختگی می داد سریع خوردم. تشنه هم بودم اما نمی خواستم به آن روشویی نزدیک شوم که از شیر آیش، آب بخورم. بقیه هم ظاهراً همینطور بودند و از زندانبانان آب خواستند. زندانبان که لباس معمولی بر تن داشت از بیرون در، با دستش به انتهای راهرو اشاره کرد و گفت «اونجا آبخوریه. دو نفر برید آب بخورید و برگردید، بعد دو نفر دیگه برن». بعدها

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۷

به فیلم درآورد بی آنکه به کنه و عمق این مشکلات بپردازد. همین کسری، فیلم را دچار ضعف می کند. بخش عمده ای از فیلم صرف اعتیاد و رفع آن می شود و با جزئیاتی که «پگاه» توضیح می دهد، ضرورت آن مشخص نمی شود و میان رابطه این دو جوان و جو اعتیاد در ایران در نوسان باقی می ماند و روی هیچکدام کاملاً تمرکز نمی کند. بعد اگر چند جا «پگاه» از ادامه فیلمبرداری شکایت می کند چرا به آن ادامه می دهد؟ آیا فشاری روی او هست که او را مجبور به ادامه فیلمبرداری می کند؟ همان جبری که او در ادامه رابطه اش با «هومان» دارد؟ از اینکه مجدداً به نزد او برگردد و با همان مشکلات روبرو شود حذر می کند، اما هم چنان به سوی او کشش دارد. در جایی گفته می شود دوست جدید «پگاه» (دانیال) در شرکت پدرش کار می کند، بعد «پگاه» می گوید او فروشنده مواد مخدر است و چون هر روز هفته کار می کند نمی تواند زمان مشترکی باهم داشته باشند. فیلم با نمایی از «پگاه» که می گوید «برای موفقیت فقط اوست که قادر است این کار را بکند» به پایان می رسد. این فیلم نخست «بیضائی» است، اما به خاطر نوع انتخاب و دیدی که به سوژه فیلمش نشان می دهد سعی دارد متفاوت باشد ولی هنوز زود است تا بتوان مسیر فکری و سبک فیلمسازی او را مشخص کرد. درباره جوان ها، مواد مخدر و جامعه درگیر آن فیلم های بسیاری ساخته شده. برای جدا شدن از دیگران باید داستانی متفاوت و محیطی تازه را در نظر گرفت تا بتوان مکانی در دنیای این هنر کسب کرد. اما رویهمرفته، همین نخستین فیلم هم نشان می دهد «بیضائی» می تواند با کنکاش در کاراکترهای بسیاری که در جامعه ایران تنفس می کنند، و یافتن آنها، فیلم های بهتری بسازد.

برای زیبا زندگی نکردن، کوتاهی عمر را بهانه نکنیم!

عمر کوتاه نیست! ما کوتاهی می کنیم!

زندگی، لحظه به لحظه اش غنیمت است، فرصت است، شانس است، عشق است... ساده از آن نگذریم... زندگی زیباست!

این نمونه، هرگز آن چهره و مقام بزرگ فروزانفر نیست، او انسان هوشیار و دانشمند بزرگی بود دارای رفتارهای ویژه خود که با صداقتی که با نفس خویش داشت، بروز می داد، درحالی که ممکن است خیلی ها، همان خصوصیات را داشتند و جرات ابراز آن را نداشتند و پنهان می کردند، حال باید دید که کدامیک صادق ترند.

مثل اسمم پگاه

سینمای ایران در سال های اخیر توانسته فیلمسازان زن بسیاری را به خود جلب کند و از این طریق شخصیت های زنانه جامعه را مورد بررسی قرار دهد. تعداد بسیار است و همین، نوید از سینمایی می دهد که سالیان بسیار در چهارچوب این هنر غایب بود. این زنان فیلمساز به ژانر منحصراً اکتفا نمی کنند و فیلم های داستانی و مستند آنها توانسته تماشاگران ویژه خود را داشته باشد. از آن جمله است فیلم «مثل اسمم پگاه» ساخته «سودابه بیضائی» که درباره دخترتیرست که دوست پسرش معتاد و زندانی است و او می کوشد به هر نحوی هست پولی فراهم کند تا او را از بازداشتگاه آزاد کند. اما این بخش کوچکی از رابطه پیچیده این دو کاراکتر است. سوژه فیلم و شخصیت های آن دوران هیپی گری آمریکا را در دهه ۱۹۷۰تداعی می کند، با همان ایده ها، نیازها، شیوه زندگی، استعمال مواد مخدر...

«هومان» نوازنده است، «پگاه» جواهر درست می کند و در پیاده روی خیابان ها آنها را می فروشد. عجیب که چنین صحنه هایی را در همان دهه آمریکا به ویژه در شهر برکلی دیده ایم. فیلم برای آشنا کردن تماشاچی با این دو، پای صحبت ما در «پگاه» می نشیند که چگونه این دو باهم آشنا شدند و چگونه پا به دنیای جدیدی گذاشتند. یافتن چنین شخصیت هایی در هر جامعه چندان سخت نیست چرا که در تمامی جوامع امروزی چنین افرادی بخصوص جوانانی نظیر «پگاه» و «هومان» وجود دارند که به خاطر ورود به جامعه بزرگتر با مشکلات و دشواری های بسیاری روبرو می شوند.

«بیضائی» سعی می کند با نشان دادن رابطه این دو کاراکتر به بخش بزرگتری از جامعه با شرایط مشابه، روحیات گروهی از ساکنان جامعه امروز ایران را

و ممکن بود از این قضیه، بر علیه او آتش دشمنی را بیشتر کند، با چرخاندن سرش به چپ و راست می گوید: ظاهراً اعلیحضرت میانه اش با بعضی ها خوب نیست! بدین وسیله جلوی سوءاستفاده بیشتر رقیب را می گیرد. به هر حال، شاید در بعضی مواقع، از این نمونه ها از او رخ داده باشد، که با هوشیاری از یک مهلکه بیرون می آمد. این ها و ده ها از

ادامه مطلب درباره استادان من... از صفحه ۱۲

بسیار است و نقل قول های ما شاگردان گنجاندن بحر است در کوزه ای. یادآور همه این خاطرات خوب، دکتر پارسی نژاد را سپاس دارم که این گفتار آغازید و فرصت سیاسی دیگر را از معلمین قابل تحسین ما فراهم آورد. دوران طلایی تحصیل دانش ما در دانشکده ادبیات با آن استادان یکتا هرگز باز نمی گردد دوباره مادر گیتی دکتر صفا نخواهد زاد، دوباره استاد مدرس رضوی باز نخواهد گشت و دیگر و دیگرانی که همه یکجا جمع بودند و مجال سخن جای گفت و گوی بیشتر نمی گذارد، چرا که پراکندگی استادان سخن در این زمان در گوشه و کنار جهان و عدم موقعیت مناسب برای یکجا گرد آمدن دوباره دیگر بزرگواران، هرگز موقعیت مناسب آن زمان ها را زنده نخواهد کرد و چه خوشبخت بودیم ما که زمانی دانشجو بودیم و این همه منابع تحقیق و دانش زنده در کنارمان بود.

۱- گفتار استاد مجیدی درباره استاد فروزانفر: «قضاوت درباره استاد فروزانفر، به ویژه در برخی از شنیده ها از جانب کسانی که بدون در نظر گرفتن فطرت هوشیار و بینش نامحدود او صورت می گیرد، ممکن است در شناخت واقعی چهره استاد سوء تفاهماتی را برای خواننده ایجاد کند، نقل یک واقعه که تاکنون ده ها روایت از آن از جانب پژوهشگران ابراز شده است، اندکی تامل می طلبد و هرگز در شناخت چهره بزرگ استاد به خواننده کمکی نمی کند. اگر برخی ملاحظات، دست و بال بعضی را نبسته بود، این ستایش دکتر مصدق، چه بسا فرصت طلبان، استاد را به قول خودش تا پای دار هم برده بودند. به رغم افت و خیزهای بسیار، خشم ناشی از این ستایش تا سال ۱۳۴۶ با او همراه بود، تا اینکه پس از آن کار نابخردانه دانشگاه در بازنشسته کردن ایشان، که به ریاست کتابخانه سلطنتی سابق منصوب شد، برخی افراد هنوز از ملاقات با او پرهیز می کردند. به هر حال، پس از گذشت سالها از این واقعه، استاد به توصیه بعضی ها در سلام رسمی دانشگاه و با حضور جمعی از استادان و روسای دانشکده ها شرکت جست، شاه آهسته و زیر لب گفت: شعر برای دیگران می گویند و در سلام ما شرکت می کنند! فروزانفر که پس از گذشت سالها، دگر انتظار چنین سخنی را نداشته است، به یکی از همدریف های خود که با او بر سر برخی رشته های درسی دانشکده اختلاف داشتند

دکتر معین با همه مشغول بودنش آنچنان برای راهنمایی با روی باز مرا می پذیرفت که من هیچگاه شرمسار نباشم که گاه و بیگاه برای نوشتن رساله ای که نیاز به کمک داشتم یا فراگیری چند لغت یا چیزی از این قبیل مزاحم اوقات گرانبهای ایشان می شوم. درینجا، درینجا برای از دست دادن آن گنجینه پر بها با حادثه تلخ سکنه مغزی در سنین نرسیده به کهولت و آنهمه زود هنگام.

دریغ می آید که از استاد و همسرم دکتر بهرام فره وشی یادی نکنم. در آن زمان ها که من شاگرد کلاس های اوستا و فارسی باستان ایشان بودم، ایشان جزو استادان جوانی بودند که به اصطلاح آن زمان ها تازه از فرنگ بازگشته بودند و به عنوان دانشیار استاد پورداوود گاهی همراه با استاد به کلاس های درس ما می آمدند. از دکتر فره وشی در پیشگفتار کتاب «گائاه» نقل است که: «من با نوشته های پورداوود از کودکی آشنا بودم و دو جلد ترجمه یشت های استاد را در میان کتابهای پدرم دیده و خوانده بودم. با خواندن کتابهای او شوق دست یافتن به کلاس های استاد مرا برانگیخت و بالاخره در کلاس های انجمن ایرانشناسی او و پس از آن در دوره دکتری ادبیات فارسی با شوق دسترسی به آن دانش عظیم نام نوشتم و سرانجام در دوره دکترا این به گنجینه بزرگ ایران باستان دست یافتم.» دکتر فره وشی می گفت که استاد پورداوود برای چاپ کتبی که در چاپ آنها حروف اوستا و پارسی باستان مورد لزوم بود گرفتار مشکل شده بود و چون این حروف در صنعت چاپ آن زمان نبود این شاگرد جوان برای یاری به استاد چاپخانه آتشکده را دایر کرد و می گفت که «من خود حروف سربی را برای این زبان ها می ساختم و به چاپ کتاب های استاد و حل و مشکل او همت گماشتم و با صبر و حوصله کتب استاد را که عبارت بودند از دو جلد یشت ها، دو جلد یسنا، ویسپرد، گائاه و جلد اول فرهنگ ایران باستان و دیگر کتب خط اوستا و پارسی باستان را به چاپ رساندم.» پس از آن به تشویق استاد پورداوود برای فراگیری بیشتر عازم پاریس شد و پس از شش سال به اخذ دکترای تمدن و زبان ها و ادیان ایرانی نایل شد و با دستی پر بار به سرزمین خویش بازگشت و جانشینی استاد پور داوود را بر عهده گرفت و آن زمانی بود که من شاگرد هر دو استاد بودم. سخن در مورد عنوان استادان من

ادامه مطلب عشق، پر تکرارترین... از صفحه ۳۴

خودشیفته، خودبین و متکبر نیست، به مسائل ظاهری توجهی ندارد و به عیوب فرد نگاه نمی‌کند. همه را در شادی و سعادت طرف مقابل خود می‌بیند.

باران که شدی مپرس این خانه کیست؟ سقف حرم و مسجد و میخانه یکی است با این توصیفات مسلماً اگر در انتظار عشقی دوطرفه هستیم، سخت در اشتباهیم و آن به تجارت و داد و ستدی بیش نمی‌ماند. چرا که عشق ما، منوط به عشق طرف مقابل می‌گردد و هر دم در نوسان! عشق بدون چشمداشت است و مدام. به قول خواجه شیراز:

بنده پیر خراباتم که لطف اش دائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد، گاه هست و گاه نیست
ابراز عشق در مردان و زنان به عنوان
راهکاری عملی: ابراز عشق در بین مردان و زنان به لحاظ وجود تفاوت در احساسات متفاوت است. برای مثال در کتاب «مردان مریخی، زنان ونوسی» تفاوت‌های بسیار اساسی در این بین مطرح می‌گردد تا جایی که گویی، مردان از مریخ پای به زمین نهاده اند و زنان از کره‌ای دیگر به نام ونوس. زنان عشق را از راه گوش در می‌یابند و احتیاج به شنیدن کلمات عاشقانه در زندگی دارند تا خود را مورد تأیید انگارند و به اعتماد بنفس کافی برسند و هیچ فعالیتی در جهت صلح و صفای زندگی را بدون اظهار عشق کافی نمی‌بینند. و مردان، از آنجایی که رتبه بندی در مریخ براساس سطح آگاهی و کاردانی افراد بوده همچنان خود را کارآزموده و حلال مشکلات می‌پندارند، لذا همواره درصد جلب رضایت و اخذ مهر تأیید شریک زندگی خود می‌باشند تا احساس خوشبختی کنند و به زندگی خود عشق بورزند.

در پایان باید یادآور شد، در بیان نکات فوق و تقسیمات مذکور، ثباتی وجود ندارد و تنها بعنوان درنگی در این مقوله مطرح گردید و صد البته هریک از شما بزرگواران، دارای نظریات متفاوت و تجربیات ارزشمند دیگری در این زمینه هستید.

هزار نکته باریک تر از موی اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند
پایدار و برقرار باشید.

به امید روزی که تمام کتاب‌های زندگی بشریت با قلم عشق و صلح نوشته شود.

این جهان آئینه کردار ماست
خوب یا بد هرچه هست آثار ماست
مجتبی کاشانی

تقدیم با عشق و احترام

در اینجا بهتر است ابتدا کمی با کارکرد دل و جایگاه دل آشنا تر شویم!

جایگاه دل

بسیارم خنجری نیش اش ز فولاد
که هرچه دیده بیند، دل کند یاد!

بسیاری از شعرا و نویسندگان و حتی خود ما، بسیاری از احساسات خود را به قلب مان نسبت می‌دهیم. در هزاران سال پیش بشر اهمیت خاصی برای مغز قائل نبود، همانطور که ارسطو قلب را جایگاه روح آدمی می‌دانست و مغز را جایگاهی برای دفع هوا و هوس! مصریان نیز، برای مومیایی کردن، مغز را خارج ولی با احترام قلب را در قفسه سینه باقی می‌گذاشتند. در قرن نوزدهم، ویلیام جیمز، پایه گذار روانپزشکی مدرن، خاطر نشان کرد که چرخه تعاملی بین مغز و قلب باعث بروز احساسات می‌شوند. هنگامی که عشق زندگی تان را می‌بینید، قلب تان تندتر می‌زند، عرق می‌کنید و متوجه تغییراتی در بدن خود می‌شوید. در حقیقت تمایلات ما را، دلمان انتخاب می‌کند.

در اثبات این ادعا: تحقیقات مفصلی در نمونه‌های قلب‌های پیوندی انجام شد. مادری که به تازگی پیوند قلب پسرش با موفقیت انجام شده بود دریافت بود که جدیداً پسرش علاقه زیادی به فلفل سبز پیدا کرده در حالیکه قبلاً از آن متنفر بود و با پیگیری بیشتر متوجه شد شخص اهدا کننده تمایل زیادی به فلفل سبز داشته! یا به همین ترتیب شخصی که پس از پیوند قلب دیگری، علاقه شدیدی به آبجو پیدا کرده بود. و در تحقیقی دیگر مکانیکی استفاده نموده بود نوشته بود که دیگر فرد بیمار از دیدن تصاویر و تصادف‌های وحشتناک با مردم حس همدلی نمی‌کند. پس این دل ماست که فرمان اولیه تمایلات ما را به مغز صادر می‌کند و مغز پس از پردازش می‌تواند در قبول یا رد آن مختار باشد! مغز با محاسبه سود و زیان سریعاً نتیجه را به نفع ما صادر می‌کند. ولی انسان عاشق در فکر سود و زیان خویش نمی‌باشد. انسان عاشق دنیایش بزرگ است، نگاهش عمیق است، چیزی را برای خود نمی‌خواهد و در فکر تملک کسی نیست. آدم عاشق خودخواه،

اندیشمندان بحث کنیم و انرژی خود را صرف به اثبات رساندن گناه و ثواب، بهشت و جهنم و دنیا و آخرت کنیم، تمرکز خود را بر روی لذت بردن از زندگی بگذاریم، بدون اینکه باعث آزار و اذیت هیچ موجودی شویم.

ادامه مطلب کارما... از صفحه ۳۳

تغییر در شیوه‌های زندگی خود و روش‌های آگاهی خود کنید، آینده نیز تغییر خواهد کرد. آیا فکر می‌کنید کاشت بذر و برداشت محصول جداگانه است؟ خیر، اینطور نمی‌باشد.

زندگی پس از زندگی لازم نیست. تنها چیزی که باید بخاطر بسپارید این است که هر عملی قرار است عواقبی داشته باشد، اما تأثیرات این عواقب در زندگی بعدی تان نخواهد بود. شما تأثیر آنها را در اینجا و هم اکنون تجربه خواهید کرد. اشو می‌گوید: «وقتی با کسی مهربان هستید، آیا احساس خوشبختی، رضایت، آرامش و شادی نمی‌کنید؟ و برعکس زمانی که عصبانی باشید، آیا زندگی خود را به جهنم تبدیل نکرده اید؟ باید مکانیسم عمیق ناخودآگاه را درک کنید. آنچه شما می‌خواهید اتفاق می‌افتد. شما پایه تمام آنچه برای شما اتفاق می‌افتد هستید. این تمام قانون کارما است که هرچه می‌خواهید، انجام می‌دهید و این اتفاق می‌افتد. اگر ناراضی هستید به این دلیل است که شما خود سبب این ناراضیتی شده اید، و هنگامی که از دوگانگی خوب و بد فراتر می‌روید، آزاد می‌شوید. سپس نه لذت و نه درد وجود دارد، پس سکوت، سکوت عمیق به وجود می‌آید.

شاید نظر شخصی من به دیدگاه اشو نزدیکتر باشد چرا که من در خانواده‌ای بزرگ شده‌ام که همیشه از پدرم شنیده بودم که «بهشت و جهنم همین جاست و این تو هستی که بهشت و جهنم را برای خود می‌سازی. اگر در زندگی آدم درستکار، راستگو، امین و صادقی باشی، زندگی برایت بهشت است و دیگران در کنارت آرامش دارند و این آرامش به زندگیت شادی و صفا می‌آورد. اما اگر باعث آزار و اذیت دیگران شوی و در زندگی، انسان حسود، بدخواه و حيله گری باشی زندگی برایت جهنم است.»

هرچه در زندگی تجربه بیشتری یافتیم به گفته پدرم ایمان قوی تری پیدا کردم. زندگی ما مانند کتابی است که نویسنده این کتاب خود ما هستیم. ما در هر لحظه زندگی خود را خلق می‌کنیم. هرچه حس زیبا شناسی، عشق، محبت، راستگویی و صفا در آن بیشتر باشد، نوشته‌های این کتاب زیباتر و لذت بخش تر می‌باشد. من به این اعتقاد هستم، به جای اینکه بر سر درست و غلط بودن باورهای مذاهب و

اشو توضیح می‌دهد: «زمانی که کاری ناخوشایند مرتکب می‌شوی در اصل وجودش در ضمیر ناخودآگاه تو ثبت می‌کند. پس از ثبت شدن، احساس گناه به تو می‌دهد، احساس می‌کنی آن کسی که باید باشی نیستی. چیزی درون تو سفت و سخت است و دیگر آزاد و رها نخواهی بود. این احساس، آزارت می‌دهد و باعث تولید رنج و بی‌ارزشی در وجودت می‌شود. مثلاً اگر به زنت خیانت کنی و یا دروغ بگویی، نمی‌توانی با این زن آسوده باشی. زیرا تنش و احساس گناه در وجودت، باعث ایجاد تنش در وجود آن زن می‌شود و این یک چرخه باطل ایجاد می‌کند.»

اشو اعتقاد دارد که اگر شما قانون کارما در مذاهب شرقی را باور داشته باشید، بنابراین هرکاری که در گذشته انجام داده اید، هنوز بر شما مسلط است. شما در گذشته مُرده خود زندگی می‌کنید. شما به سادگی مانند یک زبانت زندگی می‌کنید و من به این باور اعتقاد ندارم. اشو می‌گوید: «زمانی که آگاه باشید متوجه می‌شوید که هیچکس جزء شما مسئولیت ندارد. هر آنچه اتفاق می‌افتد، رنج یا خوشبختی، جهنم و یا بهشت، در نهایت شما مسئول آنها هستید. این همان قانون کارماست. اما نترسید! چون اگر مسئولیت کلی به عهده شماست ناگهان دریچه آزادی باز می‌شود. اگر شما علت رنج خود هستید، می‌توانید آن را تغییر دهید و سبب خوشبختی و شادی خود هم باشید.»

او ادامه می‌دهد: «ما آنقدر گرفتار و بدبین هستیم که آموزه‌های زیبایی مثل «کارما» را به گونه‌ای تفسیر می‌کنیم که نه تنها به ما آزادی نداده بلکه احساس سنگینی و بی‌مسئولیتی به زندگی مان آورده است. ما فکر می‌کنیم به دلیل زندگی گذشته، امروزه در این زندگی درد و رنج می‌بریم.»

اشو با قانون «کارما» به تعبیر گفته شده موافق نبوده است. او باور دارد شرق به انقلابی عظیم نیاز دارد. زندگی گذشته شما کنترلی بر زندگی حال شما ندارد. هیچکس در آسمان ننشسته است که شما را مجازات کند. او قاضی نیست. جهان قوانین خاص خود را دارد و قانون اساسی این است که واقعی بودن یعنی سعادت‌مند بودن و غیر واقعی بودن یعنی در بدبختی زیستن. در مورد گذشته نمی‌توان کاری کرد ولی در مورد آینده می‌توان هرکاری انجام داد. اگر

ادامه مطلب طنز حافظ... از صفحه ۳۸

ایران، همواره حاکمیت مذهبی بوده است: «الملک والدين تومان» از گفته‌های عصر ساسانی است ولی شاید کهن‌تر از عصر ساسانی نیز سابقه داشته باشد. همواره حکومت‌ها متکی به روحانیت بوده اند. حتی لامذهب ترین حاکمان باز برای ادامه قدرت خویش به گونه‌ای به مذهب و روحانیت باج می‌داده‌اند، اما در سرزمینی که همواره حکومت و مذهب «تومان» بوده اند، در برخی از دوره‌ها به دلیل‌های گوناگون، برخی از حاکمان تکیه و تاکید بیشتری بر مذهب داشته‌اند. تصور من بر آن است که عصر حافظ، به ویژه روزگار امیر مبارزالدین، یکی از نمونه‌های برجسته این ویژگی در تاریخ ایران است، یعنی اوج بهره‌وری حاکمیت از نیروی تعصب مذهبی برای ایجاد فشار و سرکوب نیروهای گوناگون. طبیعی است که در چنین شرایطی تاریخی طنز شاعر که ناظر بر تناقض‌های داخل نظام اجتماعی و سیاسی و ساختار حکومت است متوجه اهرم قدرت عصر، که همانا مذهب است، می‌شود.

استفاده حافظ از سنت شعرهای مغانه و ادبیات ملامتی گویندگان پیش از خویش، و به ویژه سنایی، خود از سرچشمه‌های اصلی توانایی او در خلق این فضای هنری است. شاید در این قلمرو، سنایی را بتوانیم مؤسس و بنیادگذار به حساب آوریم. بیهوده نیست اگر او را «آدم» شعر فارسی خوانده اند.

این که می‌گویند، و گویا در اصل سخن بودلر است، که «هر هنری از گناه سرچشمه می‌گیرد» به نظر من معنایی جز این ندارد که توفیق هر اثر هنری بستگی دارد به میزان تجاوزش به حریم تابوهای یک جامعه. در مورد طنز هم، که گونه‌ای از هنر است، می‌توان گفت که عمق آن و یا استمرار و ارزش آن وابسته به میزان تجاوزی است که به حریم تابوها دارد. تابو را در معنی عام آن به کار می‌برم که شامل هر نوع مفهوم «مسلط» یا «مقدس» در محیط اجتماعی باشد، به ویژه از این دیدگاه که می‌تواند مورد سوء استفاده حاکمیت و قدرت‌ها قرار گیرد و جامعه را از سیر تکاملی باز دارد. مثلاً «صومعه» یک مفهوم مسلط و مقدس است. «خانقاه» در عصر حافظ یک مفهوم مسلط و مقدس بوده است. سکس یک امر مسلط است که در شرق حالت تابو دارد. هر قدر تجاوز طنز به حریم این تابوها بیش تر باشد نفوذش و استمرارش بیشتر است.

مقایسه کنید عبید و سوزنی و حافظ را. سوزنی تجاوزی که دارد تجاوز به حریم واژگان سکس است یا به حریم چیزی که آن را «ناموس» خوانده اند. شاید به جای تابو اصلاً بشود ناموس را به کار برد. از نظر لغوی هم معنایی شبیه به همین دارد. مسلماً در مشرق زمین، به ویژه در قدیم، مردم به مسأله ناموس اهمیت بسیار می‌داده‌اند، سوزنی اساس کار خود را بر حمله یا اعتراض و تجاوز به قلمرو ناموس اشخاص قرار داده است. از مادر و خواهر و زن شخص مورد هجو، با کلمه‌ها و وصف‌هایی سخن گفته است که در حقیقت آن تابو یا آن ناموس مورد تجاوز شعر وی واقع شده است. اما حافظ هرگز چنین کاری نکرده است. حافظ تابوهای دیگری را مورد هجوم قرار داده است: صومعه را، خانقاه را و محتسب و شحنه را و عبید حد فاصل سوزنی و حافظ است، با این تفاوت که عبید در مقایسه با سوزنی با «نوع» سروکار دارد و نه با شخص و به همین دلیل هنرش استمرار دارد. اما تفاوتی که به لحاظ اسلوب با سوزنی دارد، این است که کار او طنز است و کار سوزنی هجو، و به لحاظ نوع تابوها، تفاوت او با حافظ در این است که حافظ در دایره تابوهای خاصی شبیه طنز خود را گسترش می‌دهد، تابوهایی که مردم زمانه نسبت به آنها همان حالت آمبی والانس یا «تضاد بین مهر و کین» را احساس می‌کنند. افلاتون گفته است: در کمدی، روح آمیزه‌ای از رنج و لذت را تجربه می‌کند. در طنز حافظ نیز وضع چنین است. آن جا که شعر او لحن طنز به خود می‌گیرد، آمیزه‌ای از لذت و رنج است که ما را در خود فرو می‌برد:

صوفیان واستندند از گرو می همه زخت / دلخ ما بود که در خانه خمار بماند

داشتیم دلخی و صد عیب مرا می پوشید / خرقه رهن می و مطرب شد و زَنار بماند

نقد صوفی نه همین صافی بی‌عش باشد / ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

وقتی خواننده‌ای اهل آشنا در این بیت خاقانی می‌گوید:

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه / زیر پی پیشش بین شهامت شده نعمان

تأمل کند، هر قدر در کار هنر مدعی باشد، احساس نوعی شگفتی و تعجب به او دست می‌دهد که شاعر، به تناسب موضوع مورد نیازش، چه شبکه گسترده‌ای از زندگی و شطرنج و استوره را یک مرتبه در چنین فضای محدودی به هم نزدیک کرده است. بهراستی کیمیاکاری در حد اعجاز است که ما از او در شگفت می‌شویم. در آن هنگام که خیام می‌گوید: «جامی‌ست که عقل آفرین می‌زندش» به آخر رباعی که رسیدیم نه از کار شاعر، بلکه با او، به همراه او حالت شگفتی به ما دست می‌دهد که این چه تجربه‌ای است، این چه لحظه‌ای است؟ ولی در مورد حافظ شما هر دو کار را در یک زمان انجام می‌دهید: هم از او تعجب می‌کنید و هم با او:

من که شب‌ها ره تقوا زده ام با دف و چنگ / این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد

و این همان چیزی است که هگل در مورد کمدی گفته است: عالی ترین نوع کمدی آن است که تماشاگر به جای این که به بازیگر خنده کند با او خنده کند.

می‌بینید که همه اجزای این بیت از عنصرهای متناقض و متضاد شکل گرفته، عنصرهایی که تنها در بیان هنری حافظ می‌توان اجتماع آن‌ها را پذیرفت و از تصور آن لذت برد. به لحاظ ساخت شعری پیچیده ترین صورت بیان طنزآمیز در این بیت دیده می‌شود. هر مصراع به طور جداگانه از دو سوی متناقض به وجود آمده است: «گردهام توبه به دست صنم باده فروش» خود یک تناقض است که به تنهایی در کمال مهارت هنری تصویر شده و مصراع دوم نیز به تنهایی همین تناقض را در ساخت مستقل خویش دارد: که دگر می نخورم، بی رخ بزم آرایم.

حال هر کدام از این دو ساخت مستقل متناقض را که در کنار دیگری قرار دهیم، ترکیب پیچیده‌ای از اسلوب طنز و تصویر هنری اجتماع نقیصین را در متعالی ترین شکل آن مشاهده می‌کنیم. یک بار دیگر از این چشم انداز به این بیت‌ها توجه کنید:

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش / که ساز شرع از این افسانه بی‌قانون نخواهد شد
من که شب‌ها ره تقوی زده ام با دف و چنگ / این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد!
خرقه زهد و جام می گرچه نه در خور هم‌اند / این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو
در مقامی که صدارت به فقیران بخشند / چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی

چنان که پیش از این یادآور شدم استفاده از این اسلوب بیان، منحصرآ کار حافظ نیست. حتی عامه مردم چنانکه دیدیم از اسلوب طنز بهترین برداشت‌ها را در گفتار و شوخی‌های خویش دارند و از سوی دیگر، چنان که در جاهای دیگر نشان داده‌ام، تصویر اجتماع نقیصین در همه موارد، کاربرد پیچیده‌تری ندارد و بیان پارادوکسی، یکی از قلمروهای هنرنمایی شاعران در هر زبانی است. اما در این جا می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که به نظر من در کار حافظ حالتی استثنایی دارد و آن قلمرو طنز اوست.

قلمرو طنز حافظ را در سراسر دیوان او بی هیچ استثنایی رفتار مذهبی ریاکاران عصر تشکیل می‌دهد. شما می‌توانید دیوان حافظ را یک بار از آغاز تا انجام از این دیدگاه به دقت مورد بررسی قرار دهید. حتی یک مورد بیان طنزآمیز نمی‌توانید پیدا کنید که در ساختار معنایی آن بخشی از عنصرهای مذهب وجود نداشته باشد:

چنین که صومعه آلوده شد به خون دل / گرم به باده بشوید، حق به دست شماست

آلوده شدن (نجس شدن) و به باده شستن (تطهیر نجس به نجس) و از همه مهم‌تر «حق به دست شماست» یعنی باده حق است، همان باده‌ای که به دست شماست. همه اجزای این بیت از گره خوردگی تناقض‌ها ترکیب یافته است و یکی از دو سوی تناقض را در همه اجزای آن، مذهب و مبانی اعتقادات مذهبی تشکیل می‌دهد.

من در این باره هیچ گونه آماری نگرفته‌ام ولی تا آنجا که حافظه من که انس بسیاری با شعر حافظ دارد یاری می‌کند حتی یک مورد استثنا نمی‌توان یافت که در شعر حافظ بیان طنزآمیزی دیده شود و در ترکیب اجزای متناقض آن، عنصری از عنصرهای مذهب دیده نشود و این بزرگترین و مهم‌ترین ویژگی شعر اوست که با هنر خویش و با طنز خویش ساختار متناقض جامعه را تصویر می‌کند. جامعه‌ای که ترکیب آن بر پایه «ریا» استوار شده است. مگر «ریا» خود چیزی جز «تناقض» می‌تواند باشد؟ واقعا هیچ اندیشیده‌اید که «ریا» از چه چیزی پدید می‌آید؟ از تناقض. تناقض میان «دل» و «رفتار»: «رفتار» مطابق شریعت، «گفتار» مطابق شریعت، اما «دل» متوجه فریب مردم برای جلب قدرت و استمرار حکومت. آیا حاکمیت امیر مبارزالدین با آن سوابق و رفتارهایش چیزی جز ترکیب تناقض‌هاست؟ چه طنزی بالاتر از این که کسی با عالی‌ترین اسلوب بیان هنری خویش چنین تناقضی را تصویر کند:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد / قصه ماست که در هر سر بازار بماند

دوش از این غصه نخفتم که فقیهی می‌گفت: / حافظ ار مست بود جای شکایت باشد

به آب دیده بشویم خرقه‌ها از می / که موسم وزع و روزگار برهیز است

در آستین مرقع پیاله پنهان کن / که همچو چشم صراحی زمانه خون ریز است

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد / که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

کوشش حافظ برای تصویر هنری اجتماع نقیصین در ساخت جامعه، و نشان دادن این که یکی از دو سوی تناقض را عنصری از عنصرهای مذهب تشکیل می‌دهد، بازگشتش به جنبه سیاسی شعر اوست. شعر حافظ، در تاریخ ادبیات ایران، ضمناً سیاسی‌ترین شعرهاست. حتماً خوانندگان مقام شعر را در حد منظوم‌های سیاسی برخی از گویندگان قدیم و جدید پایین نخواهند آورد.

اما چرا این شعر سیاسی طنز خویش را همواره به عنصری از عنصرهای مذهب گره می‌زند؟ زیرا حکومت عصر قدرت خویش را به مذهب و عنصرهای اعتقادی مردم گره زده است و در عمل بیش از حکومت‌های دیگر از زبان مذهب و از نیروی اعتقاد مردم می‌خواهد به سود خویش استفاده کند. این یک واقعیت انکارناپذیر است که حاکمیت، در طول تاریخ

ادامه مطلب از خاطرات یک... از صفحه ۴۱

در کنار آقا بمانم. از روزی که پدرم رفت، یک فکر مدام مرا دیوانه می‌کرد. اگر آقا بمیرد، من چه کنم؟ نه سرمایه‌ای دارم و نه کاری جز سرایداری بلدم. فکر برگشتن به روستا هم بیشتر از همه مرا دیوانه می‌کرد. چند بار هم به ایشان گفته بودم که اگر زمانی شما من را تنها بگذارید، من چه باید بکنم؟ هر بار او پوزخند می‌زد و می‌گفت: خدا کریم است.

می‌دانستم اگر اتفاقی برای ایشان بیفتد و پسرهایش از خارج برگردند، منزل را می‌فروشدند و من هم باید برگردم به روستا. تصمیم گرفتم یک روز که آقا در گاوصندوق را باز می‌کند از پشت سر او را خفه کنم و پول و طلا صندوق را بردارم و فرار کنم. لعنت خدا بر من، این کار را کردم و حالا صورت کبود شده‌ی ایشان یک لحظه از جلوی چشمم محو نمی‌شود. چند روز بعد از فرارم پلیس خیلی زود مرا دستگیر کرد و به زندان افتادم. هر لحظه که می‌گذرد بیشتر از کاری که کردم پشیمان می‌شوم.

امروز صبح پسر کوچک آقا که از خارج آمده بود به دیدنم آمد. یک سند همراهش بود، توی چشمم نگاه کرد، از شرمساری داشتم می‌مردم. سند را به من داد و گفت: این سند را پدرم برای تو گذاشته است. ویلایی را که در آن زندگی می‌کرد، قبل از اینکه تو او را بکشی به نامت کرده بود.»

خبرنگار در ادامه گزارش نوشته بود: «سرایدار وقتی صحبتش تمام شد، سرش را چندین بار محکم به دیوار زندان کوبید، همچنان که قطرات خون روی صورت و لباسش می‌ریخت، دستگاه ضبط صدا را جمع کردم و از سلولش بیرون آمدم.»

داستان که تمام شد، چند لحظه‌ای همگی سکوت کردیم. بعد بی‌اراده به یاد شعر مولوی افتادم و با صدای بلند آن را خواندم:

بیا تا قدر یک دیگر بدانیم

که تا ناکه ز یک دیگر نمایم

کریمان جان فدای دوست کردند

سگی بگذار ما هم مردمانیم

غرض‌ها تیره دارد دوستی را

غرض‌ها را چرا از دل نرانیم

گهی خوشدل شوی از من که می‌رم

چرا مرده پرست و خصم جانیم

چو بعد از مرگ خواهی آشتی کرد

همه عمر از غمت در امتحانیم

کنون پندار مُردَم آشتی کن

که در تسلیم ما چون مُردگانیم

چو بر گورم بخواهی بوسه دادن

زخم را بوسه ده کاکنون همانیم

در بین راه درون ماشین برای چند دقیقه‌ای در افکارم پرسه می‌زدم که با صدای بچه‌ها به خود آمدم. گله‌مند بودند از اینکه بی‌دلیل ساکت شده‌ام. لبخند زدم و گفتم: «نه، بی‌دلیل در فکر فرو نرفته‌ام، فداکاری مشکلی، مرا به یاد داستانی که به تازگی در صفحه حوادث روزنامه‌ها خوانده‌ام انداخت.» رایحه در حالی که رانندگی می‌کرد در آینه نگاهی به من انداخت و با اخم گفت: «مامان، مگر قول نداده بودی که دیگر این صفحه از روزنامه را نخوانی؟»

یکی از همراهان که مشتاق شنیدن داستان شده بود، از من درخواست کرد تا رسیدن به شیراز ماجرا را تعریف کنم. صدایی صاف کردم و گفتم: «ماجرا قتل بی‌رحمانه‌ی یک آدم خیر مدرسه‌ساز به دست سرایدار خودش است. گویا مرد خیر در منزلی ویلایی همراه با سرایدارش در تهران زندگی می‌کرده است و به علت اینکه فرزندان در خارج کشور بودند، نسبت به مرد جوان سرایدار بسیار با مهربانی رفتار می‌کرده است. تا اینکه یک روز سرایدار که از قبل در فکر قتل ارباب خود بوده نقشه شوم خود را عملی می‌کند. خبرنگار روزنامه تصمیم می‌گیرد در زندان با این مرد مصاحبه کند. خبرنگار می‌گفت وقتی او را دیدم، ظاهر بسیار ناآرامی داشت. سرش را بین دو دستش گرفته بود و بلند بلند گریه می‌کرد.

بدون هیچ مقاومتی موافقت کرد که تمام داستان را برایش تعریف کند. دستگاه ضبط صدا را روشن کردم و با حرکت دست به او اشاره کردم صحبت کند. اشک‌هایش را با دستمال پاک کرد و لب

به سخن گشود و گفت: «بیست سال پیش به همراه پدرم از روستا به شهر آمدم. آن زمان پسر بچه‌ای هشت ساله بودم. توسط یکی از آشنایان به منزل «آقا» رفتیم. منزل ویلایی و بزرگی بود، ولی به غیر از آقا و همسرش، شخص دیگری در آن منزل زندگی نمی‌کرد. او از ما به گرمی استقبال کرد، وظایف پدرم را بر ایمن توضیح داد و پدر به عنوان سرایدار مشغول به کار شد. آقا با من به مهربانی رفتار می‌کرد. مرا به مدرسه فرستاد و در ساعات بیکاری‌ام به پدرم در کار منزل کمک می‌کردم.

دو سال پیش همسر آقا، به دیدن بچه‌هایش رفت و دیگر حاضر نشد به ایران برگردد. ایشان هم تمایلی به رفتن نداشتند. سال گذشته پدرم که دیگر پیر شده بود و توان کار کردن نداشت از صاحب‌کارش اجازه خواست به روستا برگردد و من به جای او

ادامه مطلب از هر دری... از صفحه ۲۸

نیز بخش شد، شهرت و محبوبیتی در ۲۱ سالگی (متولد ۱۳۱۴) به هم زد و سپس با زنده کردن و بازخوانی ترانه‌های بسیار شاد و دل‌انگیز محلی مثل «روم صحرا»، «لیمویستون» و دیگر آهنگ‌های تازه مانند «کنیز جادو»، «پیرهن گلی»، «بیا بیا ای کمان ابرو»، «قالیباف»، «دونه دونه» و... انصافاً درمدت کوتاهی شهرت عجیبی به هم زد و دو سه فیلم سینمایی هم بازی کرد و در عرض مدت کمی تعداد ترانه‌هایش که یکی از دیگری گوش نواز تر بود، بین مردم گل کرد و شهرت یافت.

بعد از مدتی مطبوعات نوشتند که روانبخش عاشق شده و با دختری از خانواده‌ای بسیار مشهور ازدواج کرده است و پس از یک قهر و آشتی که منجر به خواندن ترانه‌ای هم به نام «بدگمان» شد، این خواننده با آن صدای دلنشین خود، با سبکته قلبی در سال ۵۷ یعنی ۴۳ سالگی درگذشت و صدایش خاموش شد. البته او چندسالی بود که دیگر آن شور و هیجان سابق را در فعالیت‌های هنری از خود نشان نمی‌داد و جسته و گریخته شنیده می‌شد که مشغول فعالیت‌های ساختمانی و ساخت و ساز مستغلات است.

بعدها، شنیدم که پدر همسر روانبخش یعنی همان خواننده محبوب قوچانی و صاحب آن صدای دلنشین، همین دکتر حسن امامی، امام جمعه تهران بوده است. یادشان گرامی بادا.

ادامه مطلب دلایل ریزش... از صفحه ۴۳

های کوچکی از پوست پشت و یا کنار سر که حاوی تعداد کمی مو هستند، جدا شده و در نواحی طاس سر کاشته می‌شود. ممکن است چندین بار این جراحی لازم شود.

کاهش پوست سر (Scalp Reduction): در این شیوه بخش‌هایی از پوست طاس سر جدا شده و بعد از اینکه نواحی طاس برداشته شود پوست سر با نواحی حاوی مو پوشیده می‌شود.

درمان خانگی ریزش مو: با رعایت موارد زیر می‌شود از بعضی از انواع ریزش مو پیشگیری کرد:

رژیم غذایی سالم و مناسب. اجتناب از مدل‌های موی سفت و مدل‌هایی که کشش مو در آنها وجود دارد. اجتناب از کشیدن، مالش و پیچاندن موها شدید موها. توجه داشته باشید که اگر یک رژیم غذایی کامل و سالم دارید، استفاده از مکمل‌های تقویتی برای پیشگیری و درمان ریزش مو مورد نیاز نمی‌باشد.

او مدت زمان کوتاهی بعد از انقلاب، که در سوئیس اقامت داشت و مشغول به معالجه بود، همانجا محترمانه درگذشت و شاهد فلاکت و بدبختی‌های بعدی که بر سر ما مردم و مملکت ما و اکثر همکاران او آمد، نشد.

این روزها که جلد دوم کتاب اردشیر زاهدی را می‌خوانم، تازه متوجه شدم که ارتشبد خاتمی با دکتر حسن امامی نسبت داشته و خواهر زاده او بوده است و شاید بخشی از پیشرفت‌های سریع او در نیروی هوایی، علاوه بر لیاقت ذاتی‌اش و خدمتی که در جریان ۲۵ مرداد ۳۲ به شاه کرده و او را سالم و بی‌خطر به بغداد رسانده بود و نیز داماد و یا به عبارت بهتر شوهر خواهر شاه بودن، شاید همین نزدیکی و خویشاوندی با دکتر حسن امامی، امام جمعه بسیار پرنفوذ بوده است.

اما یک مطلب دیگر را هم بنویسم و این بخش را به اتمام برسانم. سال‌ها پیش (۱۳۳۵) خواننده بسیار با استعداد و خوش صدائی به نام غلامعلی روانبخش در رادیو ایران کارش را آغاز کرد که انصافاً خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

او با همان آهنگ نخست خود «آهای عروس، آهای دوما» که برای نخستین بار آن را در یکی از فیلم‌های فارسی، در استقبال از عروس و دامادی در یکی از دهکده‌ها خوانده و دو هفته بعد این ترانه دلنشین از برنامه «شما و رادیو»

درمان‌های شیمیایی: تحت درمان‌های سخت مو مانند صاف کردن، پرمینگ و رنگ آمیزی قطعاً با موهای شما مهربان نیست. علاوه بر این از استفاده از سشوارهای ضربه‌ای، میله‌های حلزونی مخصوصاً روی موهای مرطوب خودداری کنید زیرا در واقع آب را در ساقه موهای شما جوش می‌دهد و آنها را شکننده می‌کند. اگر واقعاً نیاز به استفاده از یک ضربه خشک دارید، آن را در کمترین تنظیم گرما نگه دارید. اگر از محصولات دیگری استفاده می‌کنید که موهای شما را گرم می‌کنند، با تهیه مطبوع غنی‌سازی شروع کرده و با اسپری محافظ به پایان برسید.

درمان ریزش مو با جراحی: در معمول‌ترین شکل ریزش مو دائمی، فقط بالای سر تحت تأثیر قرار گرفته و با جراحی می‌شود، بیشتر موهای از دست داده را جبران کند.

انواع جراحی‌ها شامل:

پیوند مو: در این شیوه جراحی شاخه

ادامه مطلب مردی که تا... از صفحه ۱۴۴

برای همین بود که نقطه را گذاشتم. وقتی نقطه را می گذاشتم کنارم بود. تنها چند سانتی متری ام. در یکی از پیچ های تند که به سرعت می دویدم. لحظه ای بی هوای برگشتم تا نگاهش کنم که دیدم با فهمش چنان مرا در کنج حصار تبار دانایی ام در هم کوبید که روحم مجاله شد. به زانو در آمد. گریست. نمی دانست او. این را نمی دید. نمی دانست به چه اتهامی چیزی نیامده باید بازگردد. همان جا بود که با بی رحمی نقطه را گذاشتم. و دور شد. انگار مشقی نیمه تمام، یا سببی کال، یا عشقی بی قاف، بی شین، بی نقطه.

حالا من دور خواهم شد. تا آن جا که از افق مکالمه ی نیرومند او در کسی یا چیزی پناه بگیرم. من دور خواهم شد و باز فرو خواهم رفت و همه زیبایی های فهمیدن هایش را برای کسانی رها خواهم کرد که او را هرگز در نخواهند یافت. نه.

ادامه مطلب بر خورد علم و... از صفحه ۱۰

جهان انسان مذهبی دنیایی است بی تحرک، ایستا، سرشار از بیم و امید و تهی از هیجان تلاش برای دانستن و یافتن دانش یا کشف کردن و بی نیاز از کوشش برای گشودن رازها و معماهای جهان هستی. زیرا پاسخ همه پرسش ها و حل تمامی معماها و رازها در «کتاب مقدس» نوشته شده است. مومن فقط و فقط باید این کتاب را صدها و هزاران بار بخواند و همه مطالب آن را بی چون و چرا و با ایمانی محکم بپذیرد. سرگذشت کل عالم هستی و زمین و تاریخ نوع انسان از ازل تا ابد در «کتاب آسمانی» نوشته شده و نکته ای ناگفته یا رازی ناگشوده جز ماهیت آفریدگار بزرگ باقی نمانده است. صفات، ویژگی ها و انتظارات آفریننده جهان و جانداران از نوع انسان بیان شده اند و تکلیف، سرنوشت و وظایف هر بنده ای روشن شده است.

دنیای انسانی که فکر علمی دارد جهانی است پرتحرک، پویا و سرشار از هیجان کنجکاو، شور دانستن، شوق پی بردن، لذت دستیابی به رازها و معماهای جهان هستی، سیاره زمین و اسرار طبیعت و سرنوشت انسان. شخصی که تفکر علمی

بلکه می تواند منجر به ترس عمیق از تنهایی و فویبایی به نام «فقدان» شود. اینکه واژه های مناسب را پیدا کنیم و اجازه بدهیم کودک با هر زبانی که دوست تر می دارد، ترس و وحشتش را با ما در میان بگذارد و همواره و همواره او را نوازش کنیم. آنقدر که احساس عمیق امنیت، جایگزین ترس از

ادامه مطلب کمک به مواجهه... از صفحه ۳۹

کامیون جا مانده بود، ببیند. و آنقدر متوجه نشده بودند که دیدن چنین صحنه دلخراشی در حد توان و طاقت یک کودک سوگوار نیست، از این که بزرگترهای خانواده متوجه دردمندی قلب کوچک او نشده بودند و از یک طرف او را وامی نهاندند تا کالبد برادرش را ورنانداز کند و از سوی دیگر به شکل آشکاری شعور او را نادیده گرفته و به دروغ می گفتند «حمید به سفر رفته و شاید روزی برگردد» و از این که به او هم اجازه نداده بودند در دنیای کوچک و کودکانه اش، مرگ حمید را باور کند و فرصت سوگواری به سبک و سیاق خودش را داشته باشد، از دست پدر و مادر و اطرافیانش خشمگین بود.

او هنوز هم از این که بزرگترهای خانواده تلاش نکرده بودند تا او با مفهوم مرگ عزیزترین کس زندگی اش کنار بیاید، از آنها عصبانی است. لابد آنها تصور نمی کرده اند که او با آن چشم های تپله ای هوشمندش، تمام حقایق آن فاجعه دهشتناک را دیده و با همه حواس پنج گانه اش درک کرده. او می گوید «آنها اهداف خیرخواهانه ای داشتند. تصور می کردند رویارویی با مرگ برادرم خارج از درک و فهم و توان من است. آنها آسوده و راحت در مورد مرگ برادرم و حقیقتی که رخ داده بود با من حرف نمی زدند. حتی سال های بعدتری که به سن بلوغ رسیدم، آنها از گفت و گو درمورد آن اتفاق امتناع می کردند. شاید تصورشان این بود که مرا از بلای رخ داده مصون نگاه می دارند. آنها به این نکته فکر نکردند که اگر چطور باید این تجربه را به تنهایی و بدون حضورشان از سر بگذرانم؟ آنها هرگز تصور نمی کردند در حال آموزش روش نادرست مواجهه با مرگند.»

باید دمام سوگواری چند نکته را به خاطر داشته باشیم، اینکه به سوالات دمام کودک در مواجهه با سوگ، پاسخی از سر حوصله و صبر و مهربانی بدهیم و نگذاریم تاثر و غمی که بابت مرگ یک عزیز از دست رفته، مثل یک روغن چرب و سمج، روی قلبمان سنگینی می کند، ما را آنقدر دل مشغول دنیای ماتم زده خودمان بکند که شیوه درست برخورد با کودک در مراسم یادبود و به خاک سپاری یک عزیز را از خاطر ببریم. این که بدانیم کودکانمان بیش از آدم های بزرگسال پیرامونمان، نیازمند کمک و توجه برای عبور از یک فاجعه دردناک و آسیب زننده هستند. اینکه بدانیم مرگ یک انسان مهم در دنیای کودک، تنها به منزله «نداشتنش» نیست

از خودم می پرسیدم چرا او را وانهادند و به خانه برگشتند؟ چرا نمی فهمند که او مابین زمین و سنگ ها یخ می زند؟ اینکه چه گناهی مرتکب شده بوده که مستحق چنین مجازاتی است؟ آیا اگر من هم سهوا و از سر نادانی، در آینده، مرتکب اشتباه مشابه می شدم، مرا در گورستان بازمی گذاشتند و به خانه برمی گشتند؟

خوب به خاطرمانده آن شب تا سپیده از فلق سر زد، از ترس و سرما و بروتی که از کف پاهایم مور مور می کرد تا عمیق ترین جای جانم، خوابم نبرد. خاطراتم را که می کاوم به خوبی بیقراری های شبانه برادر کوچکتر و دخترک دیگر خاله ام را به خاطر دارم که مدام توی لحاف چهل تکه شان وول می خوردند و جا به جا می شدند. بارها و در طول سالیان متمادی از خودم پرسیده ام چه میزان انرژی، توجه و زمان لازم داریم تا بهترین راه و روش مواجهه کودک مان در مقابل سوگ و فاجعه احتمالی را بیاموزیم و آموزش بدهیم.

بزرگترهای داغ دیده ای که درگیر مصیبتند نمی دانند که کودک هم در مقابل مفهوم مرگ به غایت «گیج» و وامانده است. او نمی تواند مفهوم یک سفر بی بازگشت را درک کند. احساس گناه می کند. از خودش می پرسد آیا به خاطر شیطنتهای او نبوده که مادرش غمگین است؟ یا یک عزیز دوست داشتنی به سفر بی بازگشت رفته؟ او به شدت در مورد سلامتی اش، احتمال مرگش، این که ممکن است یک حادثه قریب الوقوع، مانند آنچه مثلا برای پدر بزرگ و مادر بزرگش رخ داده، نگران است و می ترسد آنچه حادث شده برای او هم رخ بدهد. او مدام در مورد فرایندی که ممکن است برای جسم فرد مرده رخ بدهد درگیری ذهنی دارد و مدام به احتمال پوسیده شدن و امحاشدن زیر خاک فکر می کند. لافاقل می دانم من آن تابستان داغ جنوب، به همه اینها که این بالا برشمردم فکر می کردم.

سیزده یا شاید هم چهارده ساله بودم که «فرحناز»، دخترک سبزه روی همسایه که برادر جوانش را از دست داده بود، یک زنگ تفریح و مابین کلاس های درس، برایم تعریف کرد که شب های دراز بعد از مرگ برادرش تصور می کرده که «حمید» برادرش به خاطر شیطنتهای او اذیت و آزارهای کودکانه او مصمم شده که دنیا را ترک کند. او از اینکه در طول مراسم ختم برادرش نادیده گرفته شده بود، از اینکه او را وانهاده بودند تا چهره درهم شکسته و خونین برادرش را که زیر تایرهای یک

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

همسن استادان شان بودند، البته که در محضر استاد چیزی یاد نمی گرفتند. هم نمی خواستند یاد بگیرند و هم از سن یادگیری شان سال ها گذشته بود. محمود زنده رودی نمی خواست روزنامه نگار شود. او آرتیست بود و آرتیست مفقی شد، با اخلاق والای یک انسان. و من همیشه معتقدم که بیشترین ضربه ها را خوبترین آدم ها می خورند. به هر کس باید به اندازه لیاقتش محبت کرد که امر به او مشتبه نشود. محبت زیاد آدم های کم ظرفیت را خراب می کند و یابو ورشان می دارد و خود را گم می کنند.

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۰

با تهیدستی و گردنفرازی دیرزیست و هرگز سر به تاریکی و تیرگی فرود نیاورد. وقتی در سمیناری یا کنگره‌ای با آن جنّه درشت و آن چشم‌های ریز با هوش براق و گردن کج و چانه سنگین به عصا تکیه داده به سخنران سخندانی می‌نگریست، کم اتفاق می‌افتاد که صاحب سخن نگران حرکت عصای او در پایان سخنرانش نباشد و نیاندیشد که آقای «مرزهای دانش» برای او حدود دانستنی‌هایش را مشخص می‌کند و هر جا که صاحب سخن پا از گلیم خویش فراتر نهاده باشد با هزار شاهد و صد دلیل و یک خنده ناتمام پر از ریشخند، او را وادار می‌سازد که دست و پایش را جمع کند تا آن وقت او خوشحال، عصای چوب دست‌وارش را به زمین تکیه دهد و استوار از جای برخیزد. محیط یکی از آخرین چوب بدستان حراست زبان، هویت و ملیت ایرانی بود. او از قبیله کهن درخت‌هایی بود که در جای به‌جای و گوشه به گوشه ایران به‌تنهایی می‌رویند و به زیبایی چشم‌انداز لایتناهی تاریخ ما بسی می‌افزایند. محیط مردی تنها بود. مردی به وسعت تنهایی.

ادامه مطلب برگرفته از... از صفحه ۷

- ۱- همان، ص ۴۰.
- ۲- همان، صص ۴۰-۴۱.
- ۳- همان، ص ۴۸.
- ۴- به نظر بعضی محققان لحت درباره «خیام شاعر» به علت در اختیار نداشتن اسناد تاریخی متقن، هنوز جایز نیست. بهتر آن است که از «خیامیات» به عنوان نوعی شعر در ادبیات کلاسیک فارسی یاد کنیم که تعدادی از آن منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری است. از افاضات شفاهی شفاهی کدکنی.
- ۵- ترانه های خیام، همان، ص ۵۶.
- ۶- همان، ص ۶۳.

دسته دوم کارمندان میان سال (که بچه ها به آنها پیرمرد می گفتند) و به قولی زیرتی ادارات دولتی بودند که با یک کیف چرمی کهنه به دست، با خجالت از سن و سال خود به دانشکده می آمدند و همیشه سرشان را به زیر می انداختند، چون بیست سالی با دانشجویان واقعی اختلاف سن داشتند. از اداره شان در می رفتند و می آمدند تا به هر طریقی شده لیسانسی بگیرند و بتوانند با مدرک لیسانس رتبه بالاتری به دست بیاورند و چندر قاز حقوق دولتی را بالا ببرند. این دسته از شاگردان مسن دانشکده اکثرا

محیط اما بیرون از همه اینها، عاشق ایران و هویت و تاریخ ایران بود. هیچگونه تحقیر و تبدیل و تغییری را درباره ایران نمی‌پسندید. در روز تغییر تاریخ شمسی جلالی او تنها کسی بود که با جرأت و دلآوری مردان آفتاب زده حاشیه کویر، قلم بر کشید و به جنگ آن تاریخ من درآوردی مضحک رفت. بسیار کسان در آن روز، کار محیط را نوعی جان بر کف نهادن می‌انگاشتند و بسیاری از استادان «شجاع»، «مبارز»، «خلقی» و «متعهد» همان مدرسه روزنامه‌نگاری، دلسوزانه به من توصیه کردند که بد نیست در نیمسال دوم درس «تاریخ روزنامه‌نگاری» را موقتا تعطیل کنیم و دو واحد اجباری دیگر جای آن بگذاریم. در تهران نبودم ولی خواندم و شنیدم که در بحران تب انقلابی و جوش و خروش ابلهانه حذف شیر و خورشید از روی پرچم سه رنگ ایران، باز این مرد حاشیه کویر بود که یک‌تنه در مقابل همه ایستاد و خطر کرد و نوشت و گفت و با دشمنان تاریخ ایران به ستیز برخاست. و چه مقاله‌های جاننداری در حق هویت ملی، وحدت ایران و امپراتوری زبان فارسی نوشت.

مجموعه از رباعیات خیام نوشته، با آن که از آثار دوران جوانی اوست، با توجه به فضل تقدم او بر دیگران در خیام شناسی و استناد او به قدیم ترین متون تاریخی فارسی و عربی نزدیک به زمان شاعر و همچنین بهره برداری او از آثار گونه گون شرق شناسان و مقایسه خیام با متفکران جهانی هم مشرب او و تمرکز او در متن و معنی فکری و فلسفی رباعیات برای تصویر چهره فکری شاعر، با همه ضعف در کاربرد روش تحقیق علمی، از نخستین نمونه های نقد ادبی، در مفهوم جهانی امروزی، در زبان فارسی است.

ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

آسمان پرصلابت روزگار میگذرانم.» نفهمیدند چقدر در بی خبری بودند که وقتی به ساعت نگاه کردند، دو ساعت را در همان حال پشت سر گذاشته بودند. صدلی ها را به شکل اولیه درآوردند و فریدون پشت فرمان نشست و از شن زارهای کنار ساحل رودخانه بیرون آمدند و در جاده به سمت شمال براه ادامه دادند. به بخشی از جاده رسیدند که باریک تر شده بود و این بار دیواره کوه در سمت راست و رودخانه با عمقی زیاد در سمت چپ شان بود. به پلی رسیدند که در آن سوی پل، قهوه خانه ای بود که ناهار هم سرو می کرد. اتومبیل را در کنار پل و در سمت چپ کنار رودخانه جاده پارک کرد و پیاده شدند و از روی پل عبور کردند و وارد قهوه خانه شدند. قهوه چی فوراً خود را رساند و با خوش آمد گویی از آنها پرسید چه میل دارند. فریدون دیزی سفارش داد. قهوه چی طبق روال همیشگی قهوه خانه ها نخست نان و ماست و سبزی و پیاز و ترشی روی میز گذاشت و ظرف های مناسب را هم چید و سپس دو دیزی با گوشت کوبی، در جلوشان قرار داد. از زمانی که ربکا وارد ایران شده بود، این اولین باری بود که می خواست دیزی یا آبگوشت بخورد. آداب آن را نمی دانست و همه کارهایی را که فریدون می کرد و به او می آموزاند، برایش تازه و جذاب بودند. برای نخستین بار طعم دیزی را چشید. آنچنان از آن خوشش آمد که دیگر هیچ وقت نمی خواست به جز دیزی چیز دیگری بخورد اما فریدون، دفعات بعد که به همین ترتیب یکدیگر را ملاقات می کردند، خوراک های دیگر ایرانی را به خوردش می داد و او را با انواع خوراک های ایرانی آشنا می کرد. آنچنان آرزو اول، به ربکا خوش گذشت که دیوانه وار هر روز و شب به جاده چالوس و شنزار کنار رودخانه و پل و رستوران آن سوی رودخانه فکر می کرد.

وقتی ربکا به خانه برگشت تلفن را برداشت و با آقای گابریلی تماس گرفت. موضوع وکیل زری خانم و بی دفاع بودن فریدون را با او در میان گذاشت و خواهش کرد که یک وکیل خیلی خوب پیدا کند و از بابت هزینه اش هم نگران نباشد زیرا که به اندازه کافی پول در اختیار دارد که وکیل را راضی نگهدارد. سینیور گابریلی پلی گفت من فردا از وکیل سفارت خواهش خواهم کرد تا وکیل خبره ای را برای فریدون پیدا کند. تلفن که قطع شد، ربکا آهی از سر رضایت کشید و احساس کرد که فریدون عزیزش را بزودی از این تشویش و غصه نجات خواهد داد.

نمی توانستم تو را شکست بدهم و نمی توانستم به نادزارینا بگویم کنار برو. نادزارینا عاشق تو بود اما من برده تو بودم. تفاوت زیادی بین عاشق و برده هست. تا صبح خوابم نبرد و نقشه ها کشیدم تا تو سرورم را بر بالای سر خودم درآورم. همه آن کارها که در کنار رودخانه کردم، نقشه هایی بود که پی در پی می کشیدم. آنچه را که نادزارینا از من و تو دید، اگر من بجای او بودم، هرگز قهر نمی‌کردم. حق را به جانب تو می دادم و حتی یک لحظه هم توان دور ماندن از تو را به خود نمی دیدم. فرق من و نادزارینا نسبت به تو همین بود که نادزارینا عاشق تو بود و تو را فقط برای خود می خواست و به تو حق نمیداد غیر از آنچه که او تصور می کند، از تو سر بزند، اما من برده تو بودم و هنوز هستم و هر چه کنی، من از تو بریده نمی شوم. نادزارینا بیمار شد چون تو را آنطور که می خواست ندیده بود اما من بیمار شدم چون تو بالای سرم نبود. می دانستم که تو در وطن خودت دختر یا دخترانی را می شناسی که می توانی با آنان روابط عاشقانه داشته باشی اما برای من این ها اهمیتی نداشتند. هیچ برده ای از ارباب و سرورش ایراد نمی گیرد و درباره کارهایش سؤالی نمی کند. من تو را وادار کردم که پا بر روی اصول اعتقادی ات بگذاری. من تن خود را به رایگان در اختیار گذاشتم زیرا که وقتی تو هستی این تن از آن من نیست، تو مالک آنی، تو معبد منی، تو خود خدای منی. در تمام این ماه ها که چه از تو دور بوده ام و چه نزدیک، تو به جز مقام خدایی برای من چیز دیگری دیده نشده ای. من دیگر توان جدایی دیگری را ندارم و گمان می کنم اگر اتفاقی بیافتد که مجبورم کند از تو دور بمانم، اینبار اگر نمریم دیوانه خواهم شد. اینها را گفتم تا بدانی که من در برابر تو کیستم و تو برای من چیستی. میدانم که در آن روزها تو مرا زنی هوسباز میدانستی که به هیچ اصلی پایبند نیست، اما من همه اینها را براحتی برای خودم هضم می کردم زیرا برایم وجود تو مهم بود و بس و اینکه نسبت به من چگونه می اندیشی اهمیتی نداشت و هنوز هم تو هر فکری بکنی آزارم نخواهد داد، فقط می خواهم زیر سایه تو باشم.»

این سخنان را ربکا آنچنان صادفانه می گفت که بدبین ترین افراد هم نمی توانستند به آن اعترافات شکی بیاورند. دستها را به دور گردن فریدون انداخت و گفت: «سرورم تو فقط بودند مهم است نه بد و خوب اندیشیدنت. تا دنیا دنیاست تو آسمان منی و من در زیر این

ادامه مطلب گل پارسی... از صفحه ۳۲

بامداد آن لعبت خوش لب ز بهر بوی خوش / چون گلاب پارسی بر زلف مشک آگین زند
راست پنداری به دست خویش رضوان در بهشت / آب کوثر بر کشد بر روی حورالعین زند
رضوان = فرشته نگهبان یا دربان بهشت.
گذشته از گلاب، اشتهار گل یا گل سرخ جوری در فارس تا آنجا بوده و هست که در
فرهنگ عربی به فارسی، (۲) در زیر واژه ورد (= گل، گل سرخ)، (۴) «ورد جوری» برابر با
«گل رز» آورده شده و بر روی شیشه‌های گلاب یا ماء‌الورد که امروزه در کشورهای
عربی عرضه می‌شود «ماء‌الورد الجوری المقطر» نوشته شده است، بی آنکه گلاب از
جور باشد. در فارسنامه ابن بلخی (ص ۱۳۷) در توضیح شهر جور آمده که «گل جوری
بدانجا منسوب است.» ابومنصور عبدالملک ثعالبی در ذیل ورد جور آورده که «گور
از آبادی‌های فارس است به گل سرخ آن مثل زنند و در هیچ جا به خوشبویی گل سرخ
آن پیدا نمی‌شود... گلاب گور نیز بسیار نیکوست و در خوشبویی بدان مثل زنند. آن
را به دورترین شهرهای شرق و غرب می‌برند و همه جا از آن گفت‌وگو می‌شود. همه
ساله به‌عنوان خراج فارس بیست و هفت هزار شیشه از آن همراه با... به پیشگاه خلفا
فرستاده می‌شد.» (۵) در صیدنه ابوریحان بیرونی آمده که «گل فارسی و جوری از جمله
گل خوشبوی تر است و قوت بوی او زیادت است از قوت بوی انواع دیگر، و از انواع او
گل جوری زیادت است [به] خوشبویی و قوت [آن] و صنف [او] مضاعف است و برگ او
تُک است و سرخ و لون او تمام نیست و او را در جمله انواع عطرها زنان ترکیب کنند
و در مطبوخ بدان هم استعمال کنند. و فارسیان مخصوصاً از عرب و عجم به ساختن
گلاب.» (۶) پیداست که مراد بیرونی از گل فارسی همان گل یا گل سرخ از اقلیم فارس
است. شیخ الرئیس نیز در همان زمان در شرح خواص کافور می‌گوید: «...بوییدن وی
تنها یا با صندل سرشته به گلاب یا به گل پارسی نافع بود...» (لغت‌نامه دهخدا) و واضح
است مراد ابن سینا هم از گل پارسی همان گل سرخ بوده که نوع پارسی آن اشتهار داشته
و حافظ نیز از آن به همان صورت گل پارسی نام برده است.

- ۱- ابوعلی محمد بن محمد بن بلعی، تاریخ بلعی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری تألیف ابوجعفر
محمد بن جریر طبری، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، انتشارات
وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱، صفحه ۸۸۰.
- ۲- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده،
مجموعه ایران شناسی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، شماره ۲۲۳، صفحه ۶۰۵-۶۰۶.
- ۳- عبدالنبی قیم، فرهنگ معاصر عربی فارسی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۱، صفحه ۱۱۹۷.
- ۴- در سراسر شعر قدیم فارسی لفظ گل فقط به گل سرخ (TOSE) گفته شده و اگر مراد گل دیگری
بوده از آن نام برده شده است. «چون گل مطلق گویند گل سرخ است که به عربی ورد خوانند.»
(لغت‌نامه دهخدا).
- ۵- ابومنصور عبدالملک ثعالبی، ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب، پارسی گردان: رضا انزابی نژاد،
انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶، شماره ۲۳۰، صفحه ۵۴۸.
- ۶- ابوریحان بیرونی، صیدنه، ترجمه فارسی نیمه اول سده هشتم قمری از ابوبکر بن علی بن عثمان
کاسانی، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، شرکت افست، تهران، ۱۳۵۸، صفحه ۷۱۰.

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

از لحاظ منش فردی، آرام، مهربان و صاحب اندیشه بود و به مسائل مادی و دنیا طلبی هرگز توجهی نداشت. وی هنر مینیاتور خود را به سبک و سیاق خود انجام می‌داد. علاوه بر مینیاتور در کار تذهیب، قلمدان سازی، صحنه سازی برای کتاب‌ها و غیره مهارت فراوان داشت. از پدرم یک تابلوی بزرگ نزد من بجا مانده که وسط این تابلو اصلاحات آن کار پدرم حسین پیکر نگار است. احتمال دارد از شادروان پدرم آثار دیگری نزد افراد و موسسات فرهنگی و یا شاگردانش وجود داشته باشد.» بهرحال مجله تهران مصور در شماره سه شنبه ۱۴

آبان سال ۱۳۴۷ با استاد پیکر نگار گفتگویی داشته و مطالب زیر از آن مجله نقل می‌شود.
استاد پیکر نگار هفت ساله بود که پدرش میرزا فضل الله اصفهانی (نقاش و قلمدان ساز، او را در مجمع صنایع نزد ملا علی قلمدان ساز به شاگردی گذاشت. حسن پیکر نگار که شاگرد بزرگتر او بود تعلیم استاد بهزاد نقاش معروف را بر عهده گرفت و قریب دوازده سال بهزاد نزد پیکر نگار شاگردی و هنرآموزی کرد. نهایتاً به آن جایگاه بلند در این هنر گردید. یاد استاد پیکر نگار و استاد نامدار حسین بهزاد ماندگار باد.

ادامه مطلب بن بست نئولیبرالیسم... از صفحه ۲۹

است. متأسفانه هیولا از قفس بیرون پریده و روزانه بیش از ۵۰۰۰ نفر قربانی می‌گیرد و میلیون‌ها نفر را به نان شب محتاج کرده است و چند صد میلیون نفر را در سطح کره کوچک خاکی ما محکوم به گرسنگی کرده است.
مرگ صدها هزار نفر، آینده نامعلوم زندگی و رفتار غیرمسئولانه رهبران حکومتی و ناتوانی حکومت‌ها در کنترل بحرانی که دور از انتظار نبود، شاید باز یکی از همان پیچ‌های جاده تمدن است که صدای فریاد همه ما را به آسمان برده و نگران پرت شدن در پرتگاهی هستیم که تازه گوشه‌ای از آن نمایان شده و هنوز نمی‌دانیم که تا چه اندازه قرار است در اعماق آن سقوط کنیم. به قول دوستی وارد تونل تاریکی شده ایم که ته آن هنوز دیده نمی‌شود.
هدف این نوشته نگاهی است به آنچه در چند دهه گذشته در مهد سرمایه داری جهانی در آمریکا اتفاق افتاده است و ما امروز شاهد پیامدهای آن هستیم. تا امروز بیش از ۳۳ میلیون نفر کار خود را در کمتر از دو ماه از دست داده‌اند و جز کمک محدود دولتی هیچ پناهی ندارند. سیستم بهداشت که اساسش بر هزینه کمتر و سود بیشتر بنا شده بود و نه بهداشت و درمان عمومی و سلامت افراد، چنان درمانده شده است که نمی‌توان به آن امید داشت. چشم‌انداز زندگی برای میلیون‌ها نفر تیره و تار شده و آینده نامعلوم است. هیچکس نمی‌داند که فردا چگونه خواهد بود. بسیاری با مقایسه سوسیالیسم و سرمایه داری، سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی دهه ۶۰ و ۷۰ باز خود را ملزم به انتخاب یکی به نفع دیگری می‌دانند. تجربه اما نشان داده است که هر کدام از این مدل‌های ساخته انسان کمبودها و امتیازات خود را داشته‌اند و نمی‌توان هیچ کدام را به کلی به دور انداخت. برای شناخت نقاط قوت و ضعف هر یک ابتدا باید آنها را به دقت شناخت و پیامدهای واقعی و عینی هر کدام را در زندگی روزانه بشر دید.
نقد نئولیبرالیسم بدون شناخت آمریکا و عملکرد آن در این کشور طی چند دهه گذشته و تأثیرات مستقیم آن بر زندگی مردم ممکن نیست. به همین جهت به گوشه‌ای از آنچه در این چند دهه در این کشور گذشته است به اختصار نگاهی انداخته‌ام. این نوشتار مختصر شاید کمکی شود در شناخت آمریکای امروز و تجربه‌ای شود برای انتخاب آینده.

تازه به دوران رسیده‌ها و سرمایه‌دارهای میلیونر جدید در نظام اسلامی نیز برای توجیه بی‌بند و باری در چپاول ثروت ملی به قیمت فقر میلیون‌ها ایرانی نه تنها خود در ستایش این فکر به میدان آمدند و هر روز صدها صفحه از مطبوعات کشور عرصه جولانگری آنها شد بلکه بخشی از این رسانه‌ها را در اختیار دیگر ستایشگران بی‌بند و باری و چپاول اقتصادی گذاشته و به چپ‌های پشیمان، توأب و بریده تا آنجا که ممکن بود در این عرصه نیز میدان دادند.
فوکویاما که خود زمانی تئورسین جناح راست افراطی بود بعداً پس از حمله نظامی به عراق و افغانستان کم‌کم از جناح راست فاصله گرفت و منتقد سیاست آنها شد و در زمان انتخاب اوایاما به او رای داد و در سال‌های اخیر از جناح چپ می‌خواهد مانند قرن بیستم، تلاش خود را بر مسایل اقتصادی در جهت تأمین عدالت نسبی متمرکز کنند. اما به نظر می‌رسد که شیفتگان ایرانی نظرات او هنوز هم به ایده‌های قدیمی نئوکان او چون آبه‌های آسمانی باور داشته و کمترین نقدی را بر آن بر نمی‌تابند.
برای این گروه هیچ جایی برای به پرش کشیدن نئولیبرالیسم حاکم بر آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری که منجر به فقر و نابرابری ویران کننده در همه کشورهایی که این راه رشد را برگزیدند شده است، وجود ندارد. برای این تازه به دوران رسیده‌ها انگار هیچ آلترناتیو دیگری در مقابل این ویرانگری لجام گسیخته قابل تصور نیست و کمترین نقد را با خشونت پاسخ می‌دهند تا آنجایی که به صاحبان نقد توصیه می‌کنند که اگر به نظم نئولیبرال ایرادی دارند چرا در کشورهای غربی ساکن شده و از آنها می‌خواهند که آمریکا و اروپا را به قصد ایران و کره شمالی و یا کوبا برای زندگی ترک کنند.
شیوع ویروس Covid-۱۹ یا کرونا که به برهنگی همه و همه چیز منجر شد بشریت را بار دیگر به فکر انداخته، چشمان ما را باز کرده و آنچه را که در زیر پوست به ظاهر آرایش شده کشورها بود بیرون انداخته و باز ما را به اجبار بر سر دو راهی، یا بهتر است بگویم چند راهی، انتخاب قرار داده است. امروز نمی‌توان به سادگی چشم بر ناتوانی پاسخگویی نظم نئولیبرالی بست و به آنچه پیرامون ما در جریان است بی‌توجه بود و به قول معروف نمی‌توان گفت که انشالله گربه

ادامه مطلب خاموشی دریا... از صفحه ۲۱

گفت: «آقای هدایت، من دوست بیژن جلالی، خواهرزاده شما هستم. شما او را به یاد می آورید؟» از جوان جوابی برنیامد. سرهنگ که درمانده بود و انتظار چنین وضعی را نداشت گفت: «بخشید آقایان، ارواح حافظه شان خوب نیست!» اما نجف دست برداشت. گفت: «بسیار خوب. من سؤالی از خود آقای هدایت درباره یکی از آثارشان دارم. می خواهم بدانم داش آکل درست است یا داش آکل؟» جوان با صدای لرزان گفت: «داش آکل». نجف که همیشه اعتقاد به درستی «داش آکل» داشت از این جواب مشعوف شد و تشکر کرد. آخر شب بعد از این دیدار همگی به بار هتل مرمر رفتیم و اسماعیل شاهرودی شاعر را دیدیم. نجف سربه سر شاهرودی گذاشت که «تو میدانی داش آکل درست نیست. داش آکل درست است؟» شاهرودی گفت: «نه. من از کجا بدانم؟» نجف با قاطعیت گفت: «من امشب از شخص صادق هدایت شنیدم!»

این کتاب را چاپ کند، فقط جزوه کوچکی بنام «حکومت وحشت در تبریز و مسئولیت دولت انگلیس» در شش هزار نسخه چاپ کرد. من اصل نامه ها را در میان اسناد براون یافته و با ترجمه تمامی کتاب در ۱۳۴۷ چاپ کردم. «پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت» دو سال پیش از این تاریخ چاپ شده بود و ساعدی از ترجمه «نامه هایی از تبریز» استفاده نکرده بود، ولی همیشه می گفت: «کتاب براون خیلی مستند از وقایع تبریز است.»

هرچند که این نمایشنامه ها پیچیدگی و تنوع نمایشنامه های بعدی ساعدی را ندارند، ولی سرشار از حوادث واقعی تاریخی و تحلیل روحيات شخصیت ها و روابط آنها با یکدیگر می باشند. ساعدی مردم عادی را انتخاب می کند و با قرار دادن آنها در جریان یک واقعه عمده تاریخی حال و هوای آن زمان بخصوص و علی را که موجب وقوع آن حادثه شده تحلیل و باز آفرینی می کند. ساعدی در آفریدن محیط و خاصه زبان خیلی دقت به خرج می دهد. دیالوگ نمایشنامه ها زبان دوره مشروطه است و ساعدی از کلمات رایج آن زمان استفاده می کند که در محتوای نمایشنامه خیلی طبیعی به نظر می رسد. مثلا به جای مسلسل که امروزه بکار می رود «میتراپوز» بکار می برد و خیلی کلمات دیگر که گاهی روسی و گاهی ترکی هستند.

آن شب به راهنمایی علی هاشمی راهی خانه سرهنگ شدیم که در یکی از محلات جنوب شهر تهران بود. خانه ای بود با حیاطی بزرگ و آجرهای نظامی و حوض بزرگی در وسط حیاط و ایوانی با اتاق نشیمن پنجدری که سرهنگ در آنجا از مهمانان خود پذیرایی می کرد. علی هاشمی ما را به میزبان معرفی کرد و گفت آقایان امشب آمده اند تا شاهد یکی از برنامه های احضار روح باشند. سرهنگ بعد از پذیرایی با چای کسی را از اتاقی دیگر احضار کرد. پسر جوانی بود با قدی بلند و انگشتانی کشیده و صورتی مهتابی و حالتی که بیشتر زنانه بود. سرهنگ یادآور شد که این جوان واسطه و میانجی (مدیوم) او با ارواح است و از ما خواست هر کس را که مایلیم بگوییم تا او احضار کند. نجف به احضار صادق هدایت تمایل نشان داد. سرهنگ دست به کار شد و با حرکت دست ها و خواندن اوراد او را خواب کرد. بعد، از نجف خواست که با روح احضار شده گفت و گو کند. نجف

از تبریز» که ادوارد براون آن را از نامه هایی که از مشروطه خواهان تبریز پس از کشتار عاشورای ۱۳۳۰ هجری به دست روس ها، توسط تقی زاده و کاظم زاده ایرانشهر دریافت کرده و به انگلیسی ترجمه کرده بود، بعضی از قسمت های «خانه ها را خراب کنید» و «بام ها و زیر بام ها» آمده است، و از بعضی شخصیت های سه نمایشنامه دیگر نیز بحث می شوند. این نامه ها که توسط تنی چند از مشروطه خواهان به استانبول فرستاده شده و بوسیله براون به انگلیسی ترجمه شده اند، مدت زیادی از تاریخ انقلاب مشروطیت را در بر نمی گیرند، ولی با دقت زیاد به ذکر جزئیات وقایع یکی از بحرانی ترین ادوار مشروطه در تبریز می پردازند. محتوای این نامه ها شاید در جاهای دیگر هم آمده باشد، ولی چون این نامه ها در بجهوه یاس و ناامیدی و در روزهای تاریک اشغال روس ها نوشته شده است به بهترین وجهی احساسات نویسندگان و محیط آزادیخواه تبریز را برای ما مجسم می سازند. نمایشنامه های دوره مشروطه ساعدی نیز دقیقاً همین کار را می کنند. جالب این که براون به علت حسن روابطی که دولت سر ادوارد گری با روسیه داشت و براون سخت با این سیاست طرفداری از روس مبارزه می کرد و شاید هم به علت شروع جنگ جهانی اول نتوانست

ادامه مطلب غلامحسین ساعدی... از صفحه ۳۶

گوش نمی دهند. ماجرا ادامه پیدا می کند و فراش اول و یکی از دو فراش در کشاکش کشته می شوند، و فراش سومی وقتی که جنازه را بر می گرداند عموی خود را می شناسد و به گریه میفتد.

در «ننه انسی» پیر زنی را می بینیم که سیب زمینی داغ می فروشد. پسرش رفته و فراش شده است، در نتیجه مردم از او دوری می کنند. ننه انسی پسرش را به خانه راه نمی دهد، و پسرش پس از یک دگرگونی روانی متوجه اشتباه خود شده و مجاهدی را فراری می دهد. ننه انسی محبوب مردم می شود و وقتی که فراش ها می خواهند او را بگیرند مردم جلوی او صف می کشند و چشم به چشم فراش ها می دوزند.

در «خانه ها را خراب کنید» مشروطه خواهان و مستبدین خانه های همدیگر را منفجر می کنند. بیگلر بیگی برای تصرف خانه یکی از مشروطه خواهان نقشه می کشد. در این میان بالا یوز باشی وارد می شود و می گوید که محل مخفی دسته ای از مشروطه خواهان را که خانه های مستبدین را خراب می کنند از طریق یکی از آنها پیدا کرده و او را هم طناب پیچ کرده همراه آورده است. در این هنگام صندوقی را می آورند که می گویند حاج نظام الدوله برای بیگلر بیگی فرستاده است. همه دور صندوق حلقه می زنند و می خواهند آن را باز کنند. ناگهان صندوق منفجر می شود و همه جا را ویران می کند. این داستانی را بیاد می آورد که در زمان مشروطه از طرف حیدر عموآوغلی صندوقی به صمد خان شجاع الدوله فرستاده می شود و وقتی که می خواهند آن را باز کنند پسر شجاع الدوله کشته می شود.

«بام ها و زیر بام ها» بهترین نمایشنامه این مجموعه است و ساعدی باز جنگ داخلی، ویران شدن خانه ها، رابطه اشخاص و خیانت ها و دوستی ها را همراه با عالی ترین جلوه های روحی انسان ها تصویر می کند. درونمایه این نمایشنامه مبارزه سلیمان که پایش هم علیل است با فراش ها می باشد، و ربایه زن همسایه هم کمک می کند تا حسن، حسین و غدیر پسران علی مسیورا نجات دهند. ولی خائنی به نام مرتضی پسران علی موسیو را لو می دهد. خصوصا در این نمایشنامه زن ها نقش عمده ای دارند و فعالیت آنان در جریان انقلاب مشروطیت نشان داده می شود. گفتنی است که در کتاب «نامه هایی

آذربایجان یکی از سه منطقه ایران است که در نمایشنامه ها و داستان های ساعدی محل وقوع حوادث است. تنها وجه متمایزه آذربایجان در این است که وضع فعلی آذربایجان و هم وضع آن در دوره مشروطه در آثار ساعدی مطرح است در صورتی که در مورد دو ناحیه دیگر یعنی تهران و بنادر خلیج فارس ساعدی بیشتر به وضع معاصر آنها نظر دارد. ساعدی زاده تبریز بود و مادر بزرگی داشت که از مقاومت های مردم تبریز علیه مستبدین و جنگ نه ماهه ای که بین دوچی و قسمت های دیگر شهر در زمان مشروطه جریان داشت داستان های زیادی بیاد داشت. این داستان ها زیر بنای بعضی از نمایشنامه ها و داستان های ساعدی مربوط به آذربایجان و خصوصا تاریخ مشروطه آذربایجان شده اند.

در «پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت» (۱۳۴۵)، حال و هوای آن روزگار شهر تبریز و مقاومت و از خود گذشتگی مردم برای رسیدن به آزادی و مبارزه با مستبدین تصویر می شود. در نمایشنامه «از پا نیفتاده ها» یکی از مشروطه خواهان به داخل مقبره امام زاده سید ابراهیم رفته و تحصن کرده است. شاگرد میرغضب صمد خان شجاع الدوله می خواهد بهر نحوی که هست او را از مقبره در بیاورد. دیالوگ این دو نفر فوق العاده جالب است. میر غضب خواهش و تمنا می کند که اگر ملا مناف از تحصن در نیاید او گرفتار غضب خان خواهد شد، می گوید: «اگر قرار باشد که سرت را ببرم، طوری می برم که اصلا روحت هم خبردار نشد، عاقبت عباس شاگرد میرغضب هم از ترسش بست می نشیند و صمدخان دستور می دهد در اطاق مقبره را تیغه کنند تا آن دو از گرسنگی بمیرند. ولی در این میان مردم از زیر زمین نقب زده آنها را نجات می دهند.

در «گرگ ها» یک سالدات روسی به دست مجاهدین کشته شده است. کنسول روس در تبریز برای پیدا کردن جسد مقتول سه هزار منات جایزه تعیین می کند. فراشی در یکی از خانه ها جسدی پیدا می کند. بفکر می افتد که لباس سالدات های روسی را تنش کند و او را به جای مقتول جا بزند. دو فراش دیگر سر می رسند و می خواهند او را به عنوان قاتل سالدات روس معرفی کرده جایزه بگیرند، و به عجز و ناله او

Happy Father's Day



Answer the following questions

Send it back to receive a prize

1. Ululani and Qadar start with the same number of tow trucks. After Ululani gives 12 of his tow trucks to Qadar, Qadar then has two times as many trucks as Ululani does. How many tow trucks did Ululani have at the start?
2. A bag contains some marbles, all of the same size. Eight of them are black. The rest are red. The probability of drawing a red marble from the bag is $\frac{2}{3}$. Find the total number of red marbles in the bag.
3. If 16 is added to one-third of a number, the result is three times the number. What is the number?

Please send your answers to:

register@theeyeschoolofmath.com

The Eye School Math Institute

Sign Up For:

Common Core Math Classes K-8

Algebra 1 & 2

Pre-Calculus

Calculus AB & BC

Online Classes M-Th

Call: (925) 786-1011 Text: (925) 786-1097

www.theeyeschoolofmath.com



What you need to know about coronavirus

By Ivana Kottasová

The coronavirus pandemic could have offered a moment of glory for populist leaders. This is a period of heightened fear and anxiety, emotions that typically allow populism to thrive.

But as Angela Dewan writes, the virus is immune to their playbooks.

The United States, Brazil and Russia have the world highest number of coronavirus cases and their economies are taking devastating blows. Their leaders, Donald Trump, Jair Bolsonaro and Vladimir Putin, initially downplayed the risks, even as the virus overwhelmed other nations. Now they are scrambling as the virus continues to spread and kill, exposing their weaknesses.

Trump has placed blame on China, touted unproven drugs and pressured governors to reopen states. Putin has pulled PR stunts to project the image of a leader in control, like visiting a newly built hospital in a yellow hazmat suit. But Russia's spiraling infection numbers show the virus has eluded his grasp. Bolsonaro's repeated claims that the virus is «a little flu» that poses little threat is falling flat, as cases rise by as many as 20,000 a day.

The consequences have proved deadly. If the US had started social distancing just a week earlier, it could have prevented the loss of at least 36,000 lives, say researchers at Columbia University.

Intimidation, fear-mongering and propaganda have not slowed the virus. Countries that have seen some success have followed science, communicated transparently and relied on long-term planning.

Q: Can you get coronavirus through food?

A: «Coronaviruses are generally thought to be spread from person-to-person through respiratory droplets. Currently there is no evidence to support transmission of Covid19- associated with food,» says the US Centers for Disease Control and Prevention.

The CDC says that because the coronavirus can't survive on surfaces for long, there is likely a very low risk of spread from food products or packaging shipped over several days or weeks at ambient, refrigerated or frozen temperatures.

Pezhvak of Persia

(408)221-8624

A poem from a well known artist,
Shahrad Malekfazeli

www.shahradadventures.com

Instagram:

Shahrad_art + Shahrad_adventures



French Kiss

Just a gentle kiss
on your tender lips

Brings me comfort
and endless bliss

Touching your skin
I don't wanna miss

And your soft smile
that defies abyss

Let me feel your hair
and perish in peace

Cuz your shining tress
cuts me piece by piece

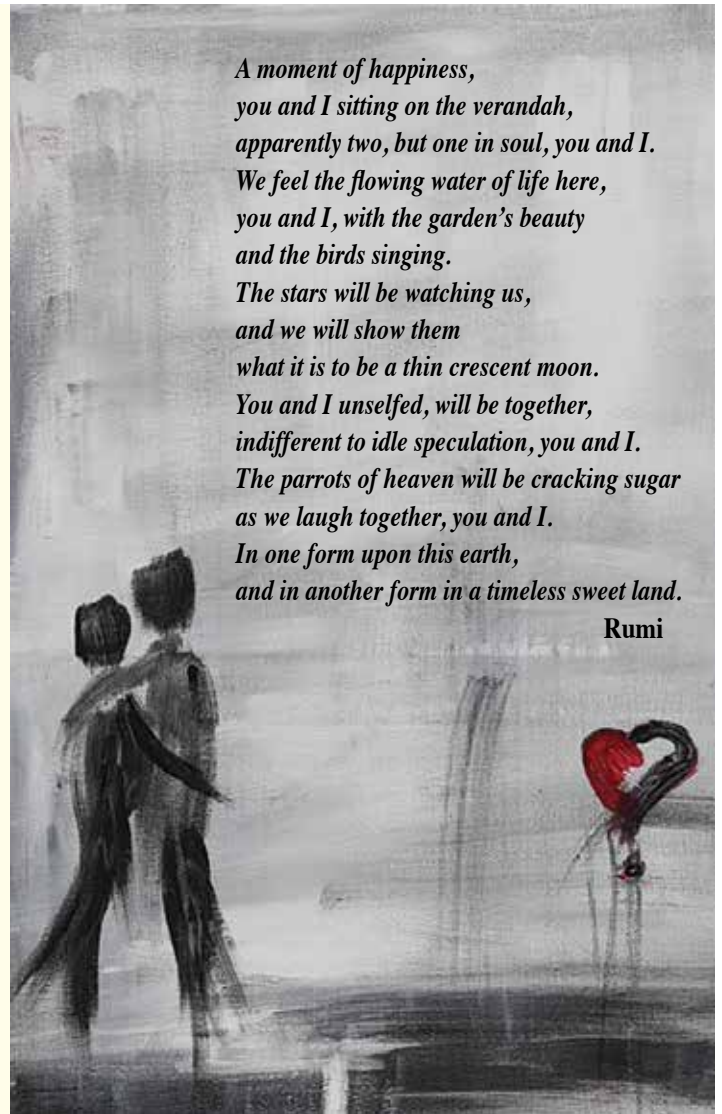
I didn't know then
what I was to miss

That hot French kiss
in the cold Paris



A moment of happiness,
you and I sitting on the verandah,
apparently two, but one in soul, you and I.
We feel the flowing water of life here,
you and I, with the garden's beauty
and the birds singing.
The stars will be watching us,
and we will show them
what it is to be a thin crescent moon.
You and I unselfed, will be together,
indifferent to idle speculation, you and I.
The parrots of heaven will be cracking sugar
as we laugh together, you and I.
In one form upon this earth,
and in another form in a timeless sweet land.

Rumi



**Human beings are members of a whole,
In creation of one essence and soul.**

**If one member is afflicted with pain,
Other members uneasy will remain.**

**If you've no sympathy for human pain,
The name of human you cannot retain!**

Saadi

"As far as you can avoid it,
do not give grief to anyone.
Never inflict your rage on another.
If you hope for eternal rest, feel the pain
yourself; but don't hurt others."

Omar Khayyám

**The heavenly breeze comes to this estate,
I sit with the wine and a lovely mate.
Why can't the beggar play the king's role?
The sky is the dome, the earth is my state.
The green grass feels like Paradise;
Why would I trade this for the garden gate?
With bricks of wine build towers of love,
Being bricks of clay is our final fate.
Seek no kindness of those full of hate,
People of the mosque with the church debate.
Don't badmouth me, don't blacken my name;
Only God can, my story narrate.
Neither Hafiz's corps, nor his life negate,
With all his misdeeds, heavens for him wait.**

Hafiz


ZamaCare™
Natural & Organic Lifestyle

چون سازی پوست شما
تخصص ماست

Free
Delivery



Face Night Serum

85 ~ 95
Organic
Ingredients
certified



Under Eye Night
Serum

TRY
ME!

Now
20%
off



Face Day Cream

Anti
Aging



Under Eye Gel

100%
Vegan

Under Eye Day
Cream



Office: (408) 315 7779

محصولات زیبایی و مراقبت پوستی شرکت
ZamaCare™/ ZamaRex, LLC کالیفرنیا - آمریکا
برای دیدن محصولات بیشتر، لطفاً از سایت ما دیدن فرمایید
نسخه محصولات و هدایا در محل دفتربا هماهنگی قبلی
Sales@zamacare.com www.zamacare.com
710 Lakeway Dr, Suite 40, Sunnyvale, CA 94085

20% OFF
Promo Code Discount: ZamaCare2020

Made in USA





Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112